

سید محمد علی
معاونت اعلیٰ
دہلی

دہلی
دہلی
دہلی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل الكتاب نوراً مبيناً في سلكه غياثاً في شدة الظلمة والنور في
 الخلق والعروة الوثقى في السلاج ودم السقايا وفي معناه وقصص الارادته في معانيه
 فخره في السطور والسلام على من نصبه عام المقادير والاعظام في رجب سلك الجلال في الخلق
 لا تقام ربح السلام على اهل بيته الطاهرين من حسن النماء والاعلى في ودد لا تخافون في
 يوم لا يموت سما على الاشياء عشر من النبوة الطاهرة على افق الشروق والكرامة الروح الشاهدي
 السواء في الامامة الدين من وصل في وديرة ابا عهم استقام على طريق الارشاد من خرج من
 محيط ابا عهم وقعت في سيرة الله ابرو اسما في البرية الكريمة الفاضلة تقام انجوسم الهدى الامام
 حصوا على الامام والاربع سماء الخلافة وارض الحكمة وعلى من نعم باحسان من انما من شرو
 واعلمهم انهم في الكثرة التي كوي بدنه سكين كثر من طلبه علم دين محمد رشيد الدين
 شيخ غمهم الدين كدر او اترعه وسته كبرار وصدوسي وشفق ازهرت سبيلهم
 عليه وعلى اهل البيت عليه السلام مولاي حب عالي وراتب مولاي ملكه على صاحب

صاحب که از حق الهی تا کتاب اکثر علوم عقیدیه و نقلیه موجود اند و جامع او صاف ستوده اند و از
که فاضل رفیع القلم سلامه اکرام عالی الکعب فی الدنیا و العقبیه و العلیه راجع "قدم فی العلوم" غیر
والاصول سید محمد سید محمد طیف الهولی و اکمل و النور البهول مخدیه "سعد طالع المذات الرصد ما
الخرائج مولانا علی و صلیح منده مالیف کرده اند نیز احتقر العباد آورده و کتاب
مولو یصاحب حم المناقب و محمد سی محمد حسن حسا سهارن بوری و دیگر احبای اینجا متضمن
و خواست که جواب آن رساله رسانیدند و از طرف خود هم درین باب مراتب متجاوز
حد که رسیدند احتقر اعتماد به پاسخ این سوال بنیاد و پیشین نهاد و گفت که حال فداست و رفت
بجهت کثرت بدرس بر شما عیان و فی الحال پیش نظر خود بن کتب سیه که برای تخریر جواب
تحریر سایل شما ماده صالحه می باشد عمر محتاج بیان و تمهید آسان است که اعتماد
بهمچو کتکو احتساب و زنده اند ازین مطالب اجتناب کلی بهم رسیده و مقصود است
شأن که ازین اقراح دست بردارند و احتقر ازین تکلیف معاف و ازین بخواسته
که چون باجای وطن بر نویسانیده و درون جواب رساله مذکوره و ده متفنن کرده ام
و محمود موافق بر آن به اعتماد و انجام این اقراح بیان آورده ام بنابراین در کتب
شأن ازین درخواست در شرع و مروت نادر است عرصه هر کف رساله مذکوره را به
فقیه میر و در تخریر جواب بر دهنده این معجزان لازم کرده و با این همه با فقیه حقیق و تخریر جواب
رود که نمی میکرد و به لطایف الفیاض قبول و در شروع آن بعمل می آورد و لیکن درین حال سال
بر اینجا خود کشتن نوزده پیشه محرک بر تخریر جواب ننویسد از آنرا باز شروع و بختی آن کرد و سبب
فرست قریب نصف سب که شد یک طراجمالی بر چند مطلب آن رساله انداخته محض تفاوت محوئی است
سابقه درین انصاف نصحات لایحه مان ایچ بخوانش در اول نظر فاطمه سید غلطی آورد و دیگر

و بعد از آنکه در طبع این طرف نایل دار جانب رسد امیاض در این بین بر این صافی و کجی هر یک از آنها
بمناسبت است که مطالب از این آثار کمالی که در و کتب و بار آورده و بر تفسیر بجای مطالب کجی که در و کتب که اگر از نظر
تاریخیه و آنچه را بر تفسیر و تالیف نگذاشت که با این صفاست این عجله ترتیب می یافت بهر حال در
اسرع اوقات بعد از این احوال خرمی بطاعت اب بطور مسوده نوشته داد و بعد شدت تعاضد نشان
ایضاح اظهار کرده بر آن اتفاق پیدا و آن خوش گمان ^{مشافه} اب باب هر کله را علی نفسی شفا صند در
آن بر دست چون کتاب بعد یافت در انتظار بیایع و انتظار علمای کبار بر آن واقع می شود و بعد
انسان را طریق هم سیر و بهترین تحقیق طلب که اگر بر خطا اطلاع یابند با صلیج نشاند
و آن مساوی سو و سبب اصلاح کلام غیر مما امكن شود نیک نهادن و اگر سبب
تبع کتب و تفحص و محنت در تحویر جواب عینی غفلت کرده اند دست داده باطلی در و کتب
شود و دینی در عبارت اتفاق افتاده باشد بعد از آن فرصت و قلت قبح کتب و افعی سما
و احقر او بار آورده و وقوع این قسم قصور و در آن و آنچه اگر کتب شود برین محال منقول شده که
ناید که در آن به فی الحال از اولیات ایشان بر آورده بلکه اکثرش منقول از مولفات سابقه است
و آنچه باقی که فی الحال بجهت محفوظ خود از طمان آن بر آورده است که در با اسرار احدی از اصناف
بستان بدین تعینی تحقیقات متعدد و استقلالات مقیده که با حال احدی از علمای اهل سنت کردند
و مثل آن به کوس حاصلی رسیده خطی حاصل نماید بر سیه کاتبان و در کار اید عاقلان و فراموش که این
در بعضی از الحسین و در مقام باید است که حق تعالی داده و در جواب شستی می فرماید و اسرار
سینه و ایندات که بخواهد ساله ای است و بر طلب در حق استاد الامام ملا و اگر ام حاجی ایستاده
از سخنانی است که بعد از این در انوار و انوار العباد نور بر این رسد است و اولی
الله علی البریه صاحب الحجه الامام عشریه و ام طلالی یوم القضا و غیره از علمای اتحاد بر زبان آورده

من آثار وود خرد انصاف پس الحال بر عده مخالفین که مدعی نسخ اند از مرتبه که دلیل مقبول بطریق
نزدان و انعام این حکم متفق علیه با ثبات رسیده و آتی بهم و ملک استی این دلیل ارجح است
تفاوت است و علمای ایشان تعجزات سیره تقاریر آن کرده اند و تقریری که صاحب رساله ذکر فرموده
ما حواله اعلام شیخ الطایفه لاجمع طوسی و نظیر این دست قائل فی التنبیه فی باب تفصیل احکام الکلیات
دلیل علی اجماع المسلمین علی ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان قد اباحها فی وقت لم یعم
علی خطره منها بعد ذلک فی شیخی ان لیکن بساحه علی ما کانت حتی یقوم دلیل و لا دلیل فی الشرع
علی ذلک استی و اگر چه اقرار بحایان وجود بسیار بخاطر سوجان است لیکن تبار اخصار بر حید
زبان اکتفا میکند اول اکتفا به اگر مراد از جوار و اباحت متوجه در عهد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
و اباحت موده آن لازم و نه و داعیه الهیه است پس اجماع کاذب اهل اسلام بر آن ممنوع است چه نزد
علمای اهل سنت حکم بر اباحت خبر و نه آن و بعضی استعاره نظر بر ضرورت تفسیر حکم قاعده متوجه شده
انجی الضرورات مع المحظورات اتفاق افتاده بود و قال النجاشی فی کتاب التماجد و التسلیم الاحادیث
علی مصدرها السوء و الحمد لم یضعا ابن النبی صلی الله علیه و آله و سلم باجماع المسلمین و هم فی موافق و اوطانهم
و لکن جماع منها غیره و اباحها هم فی اوقات مختلفه بحسب الضرورات استی و اگر مراد از این جوار
اباحت متوجه فی الجمله است و لکن بعضی الاوقات ضروره و داعیه الهیه پس اجماع اهل اسلام بر این مسلم
است لیکن آنچه گفته است که پس بعضی اسفحاح حکم مذکور ثابت عاید بود و اما مسکه را غیر استی
نشد و الح ممنوع است چه برای رفع ظلمی که با مقتضای ضرورت داعیه بخور آن شده باشد و این
مذکور که کفایت میکند لما تقدیر فی الاصول من ان رفع الظلم با رفع العلم المقتضیه و رفع دیگر است
آن و کار نیست و ایضا امر که بطریق ضرورت و داعیه از طرف شارع مجوز شده باشد استی حکم
آن استصحاب را اوقات رفع ضرورت ممنوع است و هم اکتفا بر این دلیل در ذلک مغایره ظاهر بود

است که هر یک در این عدم نسخ حکمی به بیان نسخ این دلیل ثابت شود مثل آنکه بود و
نصار می دانند لال خود بخانی بر حضرت موسی و عیسی و معاد اهل اسلام بگویند که حقیقت نبوت
موسوی و عیسی به اجتماع از نهایی وقت بود قطعی دارد و این معصوم است صاحب حسبت آن نبی
خوار باز و الحال بر نور اهل اسلام که به بیان نسخ اند لازم است که دلیل قطعی بقول الطمین زوال
از تفایع این به اثبات رسانند و الی لهم و لک زیرا که خصوص برای مقتدا بود و نصارت نیست و از
و اینها نسخ آن متعدد جعفر سگار به هر یک که بود و آنکه نام آن دارند و نسبت ماضی ای بود
که به علم اینها ثابت است و دلیل عقلی بر این آن غیر جامع فایده بود و الی لهم عن ظهور دلیل بقول الطمین
فهرج و اینها لکم گمانا ما کان سوم اگر من استند لال فایده است که کسی است که بارتد او شخص فایده
ند و اینها نسبت است اگر این شخص نصیبا با جماعت اهل سنت و اولین مایه و ثابت است و اینها
در این طاری علی الامام را گویند که کفر اصلی را پس مرتد را سبق اسلام لازم نیست و اینها
مصدق و از آن کبرای شیعیان را و رد او محای که اکابر شلن ثابت است زیرا که ایمان نزد شیعه هم
شرط صحابیت است مگر آنکه قاضی نورانی و سید و محاسن المؤمنین و راه اهل حلیه و سید و غیره مانند
صحابی با بر این احوال آن است که مقامات نموده باشد و معمر صلی الله علیه و آله و سلم و جالیه که ایمان
آورده دارند الی اخر ما مال عاذا ان کی از کلام عظیم شیعه که سخن را و رد او محای که اکابر شلن
نموده اند بایستند پس از جمله است آنچه صاحب تفسیر صبح الصادقین و تفسیر کریمه یا مختصرهم الله
و جواب صحابات اهل سنت بر حرمت شده با قاضی که انواران للمقدادی گوید و در این است که اگر
است از من خطاب که رسول خدا را خون داده و منتهی جاسه بر فریب از آن عام کرده اند و زوال
بخت نخست مجتهد رجح آن بقول صحابی داین معارض است بقول ابن عباس از آن خود و غیره
داین عبارت بطریق عبارتی انفس دلالت بر صحابیت حضرت عمر دارد و بطریق اقتضا نسبت به هر

از اکار محراب است زیرا که شیخ مقداد کلام حضرت عمر را ملاحظه فرمود بن عباس و این مسعودی را گفت این کلام
نزد من هم را اجل صحابه است چنانکه علامه علی در خلاصه الاقوال در ترجمه شان پیدا می نماید و چون صاحب سوال
الدی علی الله علیه و آله سلام کان صحابه علی و الحمد و حاله فی الجاه و الا خلاص لا میرالدین شریف از
تفسیری است چون در معارضه سادی کلام من ارقوت شرط است که هر مفسر فی کتب اصول الحدیث و طایفه
که معارض کلام کار بکار هم مثال شان پیدا شد کلام دانی پس از قول مقداد اینم آمد که حضرت عمر را
اجل صحابه باشند چه اگر نزد مقداد قول حضرت عمر حدیث معارضه قول ابن عباس و دیگر صحابه باشد
در عبارت خود نقطه معارضه اطلاق نمیکرد بلکه میگفت رو میکند قول عمر بن الخطاب قول ابن عباس
مسعودی و از آنجمله است آنچه که صاحب تفسیر مذکور در شان نزول کرده تا کان لسی ان سکون که است
از گفته آورده اند که در بدو مضامین اسیر شد و از جمله ایشان عباس بن عبد المطلب و عقیل بن
ابی طالب بود حضرت سالت علی علیه و آله و سلم در باب ایسان ما اکار صحابه تا و ره کرد و
حضرت ازین مشوره آن بود که خلاص اصحاب حضرت رب الارباب قطع طمع ایشان از خطام و ما
سیرج الحساب خلوم کند ابو بکر که از قوم مهاجر بود گفت یا رسول الله اکار بدو اصل از این قوم تارک
نمایر تواند اگر یک بقدر طاقت و استطاعت فدائی بدو باشد که روزی بدولت بدایب رسند
عمر گفت یا رسول الله اینها ای که نواز و تر از منزل خود برون میکنند بر ایشان رحم کن و نه
تا بعد از کردن توبه الی اخر الروایه و داخل کردن منصرفه کور سخن را در اکار صحابه و طهور کمال
ان خلاص حضرت عمر به حضرت رب الارباب قطع طمع ایشان از خطام و بیای سیرج الحساب و افاق
را می خیر العشر بارانی حدیق اگر منطوق صریح این نزوانیت است و همچنین تفسیر کور سخن را
باجاد و صحابه و می کند مثل شان نزول کرده با الله الدین انوال و اصول طایع اصل
الله لکم و غیر من الایات الکثیره انیت انکی از انان منیصات علامه شریف از انان سخن را

بدرقن مؤرخ بیان کرده شده اند مبر ذکر احوال کسانی در این کتاب که بارتدویشان و انشای شان قابل اند
نموده اند پس از آنکه سبب آنکه کسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده و حاجت بجای آن نیست
و کتب در انظار الزوایر لمعات النبی صلی الله علیه و آله و سلم از کتاب الصحاح یکم از ابی حمزه و حدیث
علمان و ابی و قاضی نه از حدیث مستدر در صحایب النواصب میگوید مراد الکسی نامن الصحابه است
عبد و بی القبری من اصحاب النبی و من عدا ما ذکره من مشایر الصحابه الذی ادین علی طایفه النبی
و المستقیمین للنفس الخلی فی شان امیر المؤمنین علیه السلام اسپی و از آنجمله است آنچه که قاضی مذکور در
الحی بر تفسیرت سلیم بعضی آیات فضایل صحابه گفته قد وقع منهم بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم ما صلا
لا یضبط ما صدعتهم من سوران حال فعل علی و ادم این دو چون از من مطلب میرسد کشت گویم
ایمان بخین مصداق جامع خطی من الحسنی و السبی و عموم الایات الله علی صلیهم ثابت شد پس
الحال بر عده فاعلین بر اورداد و لازم است که بدلیلی قطعی که متقاوم این مضاعفات باشد ارا بر آورد
مصداقات کنند و الی این ملک چهارم که دلیل مقبول الطرفین بر حرمت منقول فصل دوم
مسئله اصل حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی است که هیچ الطایفه ابو جعفر طوسی را در تہذیب در با
تفصیل احکام الکحاح و در تبصیر در باب مجلس ائمه روایت نموده عن زید بن علی عن امان عن
علی علیه السلام قال حرم رسول الله علیه و آله و سلم یوم جمعه الحوم الحمر الملبه و الکحاح الملبه انتقی و بها
نادیل شیعہ در محدث محل آن بر عید است و آن بچند وجه مسموع و مرفوع است اول آنکه
سبب است از سبایل فرجه است و در قرن اول علت آن مختلف فیها بود و درین قسم بسیار
سرک به سبب خود را به مالک بلید میگفت چنانکه در همین سند بر صحالی که محل آن قابل بود تصریح
آن نمیکرد و هر کسی که لطف حرمت آن وقت با اعلان ذکر آن مینمود و علی را القیاس در ذکر محل
یعنی خارج ایات الاولاد و غیر این سبایل ممکن و مستور جاری بود و لهذا در بیان اختلافات

مجاهد و معتبات و سلاطین شان ضمایم کتب بایان و در شرح حدیث بیرون و احادیث
امیر المومنین علی مرتضی علیه السلام و ام المومنین عائشه صدیق و ابن عباس و ابن مسعود و ابی بن
و غیرهم و در صحاح کما فی التاجیه و در کتب معتبره حضرت امیر المومنین علی مرتضی علیه السلام و در باب
شواهد خود و بابت سار و قافیه و حادی عشر و رابع الاصول و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار
و در حضرت عثمان و در باب کما فی التاجیه و در کتب معتبره حضرت امیر المومنین علی مرتضی علیه السلام و در باب
سیوطی و در باب الحلفاء از ابی سید بن عبدالرحمان و سعید بن النضیب و ابی یونس که گفته اند آن عمر بن الخطاب
و عثمان بن عفان کما فی التاجیه و فی السید سماخی و قول الناطق بها انها لا تسمن فی ابی انما هو قال
احسنه و اجمل اسی و اکثر شود این مطلب و جواب داده ناله خواهد بود در صورت حدیث حرمت منعه
بطور نقیضه از جناب امیر المومنین امیر المومنین و در کار دوم آنکه اگر حضرت امیر المومنین علی مرتضی علیه السلام
بتوجه خود از ابی سید بن عثمان و در رفع آن گفت بیکدیگر میفرمودند التوجه تمام نسبت حرمت آن
بطرف جناب رسالت و ابی سید بن عثمان و از سید امیر المومنین علی مرتضی علیه السلام و
الحق مع علی باشند علاوه و داعیه بها عقلا و دایره منوع سوم آنکه بطرفی نزل گویم اگر علمای سنی
و دلیل قابل قبول را که در طرفی شده و سنی باشند صحیح حضرت امیر المومنین علی مرتضی علیه السلام و
سنت بتامل حمل آن بر نقیضه مسلم دارند از این در دلیل محقق اهل سنت که بمثل نقیضه قابل نیستند
علمای اربعه و چه مع عامل به خصم خود میگویند که دلیل محقق توانا نام است به جهت آنکه در حمل آن بر
معاذ من محض بهر حفظ حدیث و میگویند نیست محضی از وجه جواب است لال شیخ رحلت سید بغدادی که
صاحب سار اقامت آن نوده است چون از جوابات اصل دلیل فراموش حاصل کردیم حال آنکه تفصیل بعد از
صاحب سار از آثار علمای خود و ما خود نموده برای ابرام آن دلیل اضا کرده است بیکباریم و در سلسله نقیضه
تجربری آرییم و نه پس بیکبار استصحاب حکم که ثابت خواهد بود الح گوئیم در حجت استصحاب حکم که

[illegible]

بنا بر روایات اهل تسبیح احوال بسیار در عصر ابن طلحه بن النخعی است و از این روایات
که در زمان بن حسن نقل کرده که او گفت زنت ای السوء فی کتاب الله و لم یزل یجد تسبیحا و بن
روایت در سند احمد بن حنبل نیز که است و با لفظ علی با لفظ عن عثمان بن الحسن قال روایت شده
فی کتاب الله و معنا مع النبی و لم یزل یبان عزمها و لم یه عنها حیث یأت و با آیه محشری و کفرنا
و ما کنی ضیاء تسبیحش در اصل نصیر آیه مذکور گفته و اللفظ للسوء قبل زنت الیه فی السوء الی کتاب
لما یام من تحت کما لم یست و ازین کلام صریح نفهم میشود که باحت متوجه این آیه در زمان جابر
که سالت باب علی الله علیه و الله و سلم بوقوع آمده و بار منوح شده و معلوم است که نسخ فسخ و نسخ
است و مطلقا ایات و دلالت از است بر ابحاث متوجه اما حال نسخ پس عنقریب بر وارد آمده ظاهر خواهد شد
و هم چنین صاحب اثر که تسبیحش گفته و در طبعی و تفسیر خود در ذیل این آیه گفته قال فقال یعنی السوء
و اما تم را بدست یابان و تفسیر زاید بی در ذیل این آیه چنین نوشته مذکور که گفت هر دو صد
که گفت دلیل آن است که مراد متوجه است و نیز گفته قبل از آیه کما السوء لان النبی صلی الله علیه و سلم
کأن فی عراه مع انما فسلوا الیه تسبیح زنت الیه یا الله السوء و تفسیر در متوجه و علی اعلم
و این سید و ابن جریر از جمله روایت نموده و اما سیم به منهن قال یعنی کما السوء و این خبر را سید
درین آیه آورده قال هذه السوء الرطل سکج المراه بشرط الی اصل سیمی فاد القصص المده فلس له
علیا بسیل و بی منه بریده و علما ان تسبیحی مافی رحمها و لیس بها میراث و لیس ث و احمدها
صاحبه سبی این جمله که اندکی از بسیار به هر معنی بر آمده دلالت بر ابحاث متوجه و ازل شدن کرده و
باب از فخر الدین را در این بعد ذکر وجوه استدلال به این آیه و گفت و کوی بس از من بعد و داده و
تضعیف اقوال بعض دلالت است بر داخه گفته و الذي سبحانه نعمه علیه فی کتاب الله
نقول اما لا سکران السوء کما سماه انما الی لغو و انما صارت مشهوره و علی بد الله تدریه و الا

حدیث شریف

بدرع الحنفیة فی حدیث صحیح علی شرط مسلم ہر گاہ برخطی از اقوال علمای سنیان و
اجتہادیشان کہ ولایت صریحہ دایہ بریکہ ایہ کریمہ در بیان اباحت نمودارل شدہ و برعل ان داشت
دارد اطلاع حاصل کردید پس معلوم شد کہ اگر بعضی از باب عصیت ولایت از انانی انکمال
حاجت است و منی بر غنت از کلام علمای اعلام مدب و دستان ہر کہ سکی در شدہ باشد بکلام
شیخ ابو یوسف نماید بچندہ انت از مختل اسبی کلام صاحب رسالت و ان تعادیر متعارفہ استلال
باین کہ بربروز استوفاء تفسیر کیر و دیکر تفسیر مسبوکہ منقول و ان تعادیر مطرح انظر قول
یکم چون صاحب سالیہ بر کلام مصلحت سالیہ از اطرأج کردہ تقریر دیکر بنیاد نہادہ مانیر بہ متش
سکر جواب مطابق تقریر او تعلیم می آم و میگویم حاصل تقریرش اکہ نزول کریم فہ استسم الخ
در باب جوار متوالہ سالیہ ذوی تفسیر متبرہ اہل سنت ظاہر و عدم نسخ آن منطبق با حدیث
کثیرہ صحیحہ ایشان ثابت پس جوار متوالہ الی الان باقی باشد و این استلال مختل الحال
است و بہ اول اکہ و تقریر کیر و دیکر تفسیر متبرہ اہل سنت و قول منقول
سبت کی قول جمهور و راجح و مشہور و دوم قول بعضی مروج و مہم امام رازی و تفسیر کسری
فی مدہ الایہ قولان احمد ہما و قول اکثر العلماء ان قول ان متوالہ با مواکلم المراد منہ اسعاد النساء
بالاموال علی طریق الکراج و قولنا سمعہ بہن فاقون اجہن ای مہورین فن استمع
بالقول بہا انما ہما بالعام و ان استمع بعد الکراج انما انفع المہر و القول الثانی ان المراد
منہ الایہ حکم المتعہ ہی عبارتہ عن ان یستأجر الرجل المرادہ بال معلوم الی اصل معنی منجا
معنا و الخفوا علی انہا کانت مباحہ فی ابدانہا و سلام روی ان العی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
لما قدم مکہ فی عمرہ فزین النساء اہل کسلی اصحاب الرسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم طالع المؤمنۃ
فقال استؤمن من مدہ النساء و اخلفوا فی انہا نسوت ام لا فذهب السواء الا عظم من الامہ الی انہا صاحب

[illegible]

مطلوبه و آنچه از وجه اعتبار و عدم توجه اعتراض با اعتبار آن در احوال و اعتبار مضاده آن در احوال
الایمه از وجه اظهار بر و اعتنا میشود پس از آنکه است آنچه شیخ الطائفة در تهذیب است کرده است
سألت اباعبد الله عن اخواني مشهور علی شهادته ثم اسلم اليه نحو شهادة علي و بعد از آن فرموده
غير مضاد لما قد مضاه من الاخبار الكثيرة ولا تعرض بها ثم اقلعه على ما تقدم من الاجابة لما قد مضاه
غير موضع اسی و فی ذلک الکتاب من شواهد الباطن ما کاد ان لا یحصى کما لا یحصى علی من طریقین
اولی البین و از آنکه است آنچه صاحب نزهة اشاعره حاج و مجلیدی که در ذواتهم نموده است
کرده در بیان حد از طرف امامیه میگوید قوی که مصنف بحمد ذکر کرده شاد و مروج و ترمذی و شافعی و
بر فرقه نمی تواند شد و همچنین در سبیل جوار غضب طعام در حق کریمه و دیگر مواضع بسیار گفته پس بر
اعتراف شیخ الطائفة با ما ویت شاذ و اعم از این بر اخبار کثیره غیر جائز باشد و تصریح صاحب نزهة
اشاعره که صاحب سبیل و الدامجدهش از تغییر جنس لغات میکند و قول مروج و ترمذی و شافعی
و اعتراض عذره نشود پس قول بر نزول کریمه مذکور در حق متعه با وجود تصریح نسخ آن که قول نقل
و مقابله اکثر شریعت فیا که در تحفیه کسر متقول است و قول مروج و مذکور بضمیر بر این فیا که از
و بیضاوی متقول شده با وجود وجود و بدون قول راجح و متقابل آن حکم صلاحیت استلال
بر این سنت خواهد داشت و مطابق قاعده ضروری می تواند از احوال باطل استلال
چگونه بطلان بآن راه خواهد یافت و چه دو نیم آنکه کویم با بر علم شواحت بر مخاطب محض و چه
و احوال مروج در طریق او که ظاهرش مخالفت بدیه او و دلالت بر مطلوب مستدل دارد
تمام میشود و کواثرین روایات و احوال در طریق او شاذ و متروک و باطل و مخالف اوله ملحق باشد
و یا محبت بر وجه ایاتی و اقوالی که در طریق او صلاحیت استلال داشته باشد تا شاذ و نامستوف
اگر شریک اول اعتبار کرد پس محبت ال سنت بر شیوه و روایات کویم متعه که از نزد

مستول شده و از تمام و نیز بر الزامات صاحب نسخه که بر و امات امامیه بر ایشان دارد کرده است نافذ و حجت
 علماء این زمانه که جواب این بر آورده اند سابقا از به اعتبار و نیز از جهت دال بر کمال بشهادت کتاب صواب و محقق
 سید اسماعیل خفیه و او را بداند که کم مدتی خواهد بود که معنی از وایستدانی مثل مامول و آن مبارک است
 به نقل محقق از ملامت شامی و امثالها که تخریج شان در احادیث کبریه کمالی کلی و اقصی است باین
 بنا و در و نیز آنچه صحیح الظاهر و اگر جواب تدریب و استنباط احادیث بسیار مخالف بر عین اصل
 نیاید و به توپخانه نشین میسر و از و و بعضی حدیث را با وجود سنن محقق نیابند و و با او
 احوال و اجماع امامیه بر حدیث این ترک میکنند باین بجای خواهد شد و اگر شیخی مالی اختیار بود پس و الا
 اثبات نمایند که قوال نزول کرده که در و در امر نه صلاحیت استندال بر اجماع است و از به جهت
 و باینه حال که آنجا که بعضی بیان آمد که این قوال مرجوح و شاید قوال اقلی بمقابل اکثرند و قوالی که
 چنین باشد با ائمه اهل علم و ائمه صلاحیت استندال مخالف و لیاقت انجامه امر این برضا
 در حجب ندارد و نیز جوابی که به صاحب بطور خواهد بود است که این قوال مخالف نظم قرآنی اند
 بر قوالی که در تفسیر قرآن مخالف نظم قرآنی واضح باشد سموع و مقبول نیست پس این احوال
 این سنت سموع و مقبول باشد و بعد بگویم که اگر این قوال را بسمند با فرض کم پس چون در همه
 قضیه و اقصی است منتهی بعد از او و برین حال سیور او از این قوال که امام مقام است لایزال و اما
 را که صاحب رساله دال بر عدم سمع کما حق کرده در فاعده فاعله ذکر کرده است عدم دلالت این
 از به تمام بطور خواهد بود است فاعله و چون از جواب اجمالی دلیل مذکور فراغت حاصل کرده
 محکم و معینی بر مقتضای آن که صاحب رساله برای این ابرام دلیل مذکور ذکر کرده است باینکه در اصل
 در مقصود است و نم آنچه از ترجمه کرده مذکور فرموده است که محصل مضمون باینست که چون
 الح و بر اینست که باینکه صاحب رساله تسامح و تفرغ شده و باینکه مقدار بر بیان و و

تسلیح کنند میر و اول آنکه در ترجمه لفظ در لفظ گفته که آن در لفظ نیست و درین ترجمه تسلیح ظاهر است
بر این کلام ترجمه لفظ از لفظ بالرفعت و در قرآن شریف لفظ بالصعب است و چون صاحب رساله
اگر کساف و تسلیح کرد و معنی تمام تعلیم آورده پس موجب که بر کسب لفظ و لفظ چگونه در آن
بیشتر رسیده امام را در تفسیر کسر اقل من الکساف فرموده فی قوله لفظه او معنی
از حال من از جوهری معروضه و تاها انما و صحت موضع انباران الانبار معروضه و تاها انما
معنی بود که ای فرض دلک و لفظ استی دریم آنکه در معنی از ضاح علیکم هاترا انیمیم به گفته است
و چیزی نیست بر شما انچه با هم راضی شوند حال آنکه حاصل سعی جدا مکرر مطابق فهم جورین بود که
کما نهیت بر شما و چیزی که راضی شدند بر آن به زیادت اعلی و مکرر کما و کفی التفسیر المشهوره و
اعل معنی صاحب الزم الاثنا عشریه و اگر چه از صاحب رساله چنین قسم و اگر تراجم احادیث
و بعضی اسناد الرجال لغزها افتاده لیکن بنا بر قلت جدوی و ظهور آن به مبره من و دیگر چه از
اندام و کتب در هر ترجمه غرض نموده شده مکرر مبادی به حاجت از تسامحات ترجمه کرده بود
بعضی را بطریق نموده و اگر کرده تا ناظر وقت ملاحظه تراجم را بصیرت باشد که فخر الدین ماری در تفسیر
بکیر اعران بن حصین بکلمه الح جواب این کلام در وجه میم از فایده نالیده که در اینجا صاحب رساله اجازه
این روایت نموده است به تفصیل خواهد بود و این روایت در سند احمد حسن خیر مکرر است و به خط
علی باصل غفر له کلام این نقل غیر مطابق باصل است چه در سند امام احمد هر کس لفظ تسار باللفظ مع
قرین نیست نقل اول لفظ تسار از طرف خود آورده صاحب رساله کتاب مکرر را از مقام سند
بن چنین رسمی اللفظ به بند تا حال نقل این باطل دریافت نماید و احتیاج به یاد ساز به تحفه
او العباس سبک که در کتاب مکرر سه روایت متعارف اللفظ ماری و استی که صاحب رساله مکرر
است به فایده رسیده اول از عن ابی رباح بن عمران بن حصین قال قلت لارسله عن ابی رباح

[illegible]

[illegible]

والاعلیٰ انما یستوی فی الذم لکن ذلک فیما فی عرضا الهی حذف کرده حال اگر در تفسیر کبریه مذکور
شرط است باین طریقی در تقدیر لو کانت هذا الایه والیه علی انها مشروعه لم یکن ذلک فاما
فی عرضا الهی ظاهر با صاحب رساله باینکه کلام امام بر مشروعه و عیت جوئی است آن
بجای حذف شرط فعل نموده یا دیگر عبارت امام باین چنین تعریف شده است
رساله فعل او را مقدر است در رساله خود از فعل کرده باشد و اگر چه تفسیر کبریه که
نقل بیش از شرط لغزش دارد و محتمل است لکن چون لفظ لم یکن که در عبارت امام واجب
ظاهر است که جای کدام شرط است محال است علی بن ابی طالب را با سایر ائمه
از مجموع ظاهر نسخ معقول غنما و ترجمه کردن همان عبارت تقیید و بنا بر رفع اختلاف از کلام که
حرف شرط لازم آمده ترجمه لفظ دارد که در عبارت امام یعنی اسم فاعل واجب لفظ دلالت
یعنی مصدر نمودن محبت قال پس دلالت بر مشروعه و عیت متوجه محل غرض ما خواهد بود و
استصحاب آن در دلالت بران و ازت ابی عن کوب و عبد الله بن عباس و ما اسمعهم
الی اهل بیته الخ کونم جوابش در تفسیر کبریه که صاحب رساله این عبارت را از آن جا آورده
طریقی تنزل مذکور است که نه الهیه علی تقدیر ثبوتها لذلک لا علی ان الموعود کانت سرور
و سخن لا تارفع فیها الدی نقول ان المسیح طر علی الهی و امام بودی و شرح صحیح مسلم
در جواب آن چنان افاده فرموده و علوا لعلها اسمعهم بهنن قالون احور بن قریه
این مسود قما اسمعهم بهنن فی اهل و قراه این مسود به شاده لا یصح به قرا
ولا خبر اولایه لم یعمل بها الهی و یولا ما عیفت الدین حسنی در رساله خود که در تفسیر
متوالیف کرده است جواب این قرا چنان تفصیل داده و الجواب عن ابی الیاس
ان هذه القراء قد شاع فی الصدوق و النجاشی و النجاشی و النجاشی و النجاشی

[illegible]

بعد از این رسیدن دار فانی صحیح این خان مستدک کتب بعضی از این محققان و نویسندگان
 المحدثین میگوید در بسیاری از احادیث مستدک که در حکم بصحت آن بود و مثل همین کتاب
 اعیان علی و ابی طالب که در آن در مورد بی نظیر خود و ولید ادیبی گفته است که حلال نیست کسی را که
 بر اشیای حاکم خود نمود و او را در عقوبات و مجازات مرانه بنید و نیز گفته است احادیث بسیاری
 در مستدک که در بر شرف است بلکه بعضی از احادیث موضوع نیز است که تمام مستدک را با
 میوید گفته است این پس مدعی که حاکم مستدک صحیح آن شده و واجب قبول نباشد و معبود از
 مستدک بصحت این دو است و نظایر اهل سنتی از حدیث شاده بر این می آید و از این
 ثابت است و در بعضی کتب علمیه و بعضی محدثین نوشته اند که شرط و ائمه است عمر لازم و اگر
 علی ولی الله است و فایده آنکه در ابیات مستدک اهل سنت و اقوال صحابه حضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله و سلم که در حالات بر جوار و شرف است و عدم ردیم نسخ آن دارد و می
 اگر حدیثات صحیح عهد مدعی است و ما را بر وجه کافی و اثبات عدم آن و یا غیر لازم لکن
 از ما بر عار اقوال و روایات ایشان به اثبات میرسانیم که نسخ جواز است و از جانب خدا
 در رسول عمل نیامده بلکه نسخ آن و یکی بوده است پس اگر چه نبوت نسخ آن از حدیث
 امیر المومنین علی رضی علیه السلام که اگر کتب شیعه مثل تہذیب استنباط نقل آن که شعله
 و از صحاح بسیار که کتب اهل سنت نقل آن خواهد که ظاهر و مایه لکن در جواب آن
 سرچشمه از او رسیده حدیث جابر بود که نسخ آن شارع فرموده و دیگر کرامات
 خود را در این مقام انعام میامیزد که در حدیث خود که کلام حق است و از حدیث
 که خواندین را در تفسیر کلمات و احادیث کرده و می آن در حدیثی از حدیث
 المستدکین که ما مستدکین فی حدیث رسول الله و انما انبی علیها من الحج و منہ الکلیح و این

10/10/10

این کلام فاروق نعمی است مریح بر این که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مسجود شده و او
 را بنام ایشان بوده اند و در عهد رسول صلی الله علیه و آله و سلم و از اسناد آن بطرف خود می نماند
 پس باید که این است کلام امام خود بعد از آن تصدیق نماید و این کلام را جمع گیر و هم غیر از کلام
 ایشان عبارات متفق و متفاوت بنسب و کتب خود که در کتب اسناد آن نموده در صد اول
 انکشته اند مانند محمد بن یزید و در بیان انفعول و تفسیر کسر و قاضی عبد الجبار معتزلی و نجفی و ابن
 الحداد و شرح خود و فصل بن روبرهان در ابطال الباطل و جوابه بعد از کمالی و مباحث خود و
 عبد العزیز دهلوی در تحفه مشرقة و خود و غیر ایشان و به بعضی الفری نسبت بکلی حشیش است
 از کتب تاویل بعد و لوجه غیر رسیده چاره یافته اند و هر چند جمیع خود اصلاح آن کلام خوانند
 لکن معتقدان آن نقل العطار را اوله الله بن خایه از آن عاید کمال قابل آن کرده و چه تاویل آن
 باین نحو نموده که معنی آن است اما احصا است که من مبین و موکد بحرم مجرد اسم
 از من تحریم از آن حضرت بود و ظاهر است که این تاویل است غلیل و بوجهی است غایت کثرت بی
 دلیل چه احدی از مساندین کلام باین معنی را که مصداق المعنی فی البطلان است از کلام خود
 نمیتواند فهمید و معبد اسناعات دارد و ادایات آنکه که غریب از صحاح و غیره کتب همان مبرهن
 از قدام می آید استحقاق قادر بر حق که عاقل عباد است کلام حق را بی اراده صاحب سار ملکه خود
 اراده شافی آن بر زبانش جاری کرده که کلام حضرت عزرا که دال بر حرمت مسجود است صدق
 نظام گفته و الحی این کلام صدق نظام که صاحب رساله در موصی استدلال بر بشر و عیت شده
 و عدم منوخت آن ذکر کرده و محبت شرعی قطعیت بر آن که شارع علیه السلام تنه از حرام
 فرموده و ما اوله بقول حضرت عمر اقامت استدلال بر حرمت مسجود نظام و محبت صاحب رساله
 را و او منقلب میسازد آن را بسبب آنچه از صاحب رساله فرموده و استای قدرشای می باید نمود و خدا را

جواب سه صاحب سال که از الطریق بسیار ذکر نموده است تحریر خواهم نمود پس در توضیح بحث خود می
گویم که از حضرت عمر رضی الله عنه را بر منبر علی رویش از استهاده ارشاد کرده بودند پس اگر علت آن بود
بیان ایشان از جمله آثار فی السبع مسمو و سکوت بیع صحابه از جواب آن خلاف دعوت این
بود چه در آنوقت به صحابی بر سماعت که خلاف معلوم او میبود بی صحابه بر هم نشد و در آن میبود
خصوصاً حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه که موجب تعجبات علمای فریقین و مسائل بسیار
و غیب و حضور بر قول عمر و نموده اند و ایشان سلیم آن کرده اند بلکه بعضی عوام در بعضی حضرت
عمرانی را که مایه ساسا که بطنی داشت خوانده اند و ایشان بلا حیطه جلالت شان در آن مبتذل
امر شایع که در باب عدم مبارزه بعضی آیات به بعضی دیگر وارد است از جواب آن سکوت فرمود
اند و اگر چه در بنا بر آن دستورات و تعلقات صحابه جماعتهم و اجتماع یکی بر دیگری مثل کما
اصحاب و طریق شده و کتب بسیار در طریق اهل سنت مکتوب شده اند لهذا این مطلب را در اولی الاصل
کاشش فی رابعه النهار و غایتاً شهابی که میگویند بنا بر خوف انکار میگردند که خد شایه در باب محالیت
امیر و صحابه که با دیگر ملک بعضی عوام نیز با حضرت عمر راجعه میزد پس از محالیت این شرح الطایفه ابو جعفر طوسی
در تنبیذ در باب الروایات فی انحصار روایت کرده عن انس بن مالک عن النضر بن عوف عن ابي عبد الله
فقال ان امراة من غطفال له مائة فحالی لها ان کان سعد بنی طائی فقال عمر ان کن من الغطفال
و تبشی فی غیر حاجه و نالی ابواب سلطان فقلت مک فقال له امیر المومنین علیه السلام لیس حکمت
الی فقال له عمر انه فاسع ما لفتیک فانه فقال له امیر المومنین علیه السلام ان کن لابالی فقلت
ما قبل کن فانت سفیه و ان فاشی علیک و ان ان جلد است منع حضرت مدعی علیه السلام حضرت
عمر رضی الله عنه را از رحم حایه زانده میباید که علامه علی و هیچ الحی در مطاعن حضرت عمر میفرماید
و منها انه امر رحم امراه حاطه فقال له امیر المومنین کان لک علیا سین فلما لک علیا مدی الطیلس فقلت

[illegible]

و در هر یک از اینها که در این اسکوته و بهر دلیل بطاقت است قائل بودیم و بکلیت بکلیت
 علیه قول و بهر یک از اینها که در این اسکوته و بهر دلیل بطاقت است قائل بودیم و بکلیت بکلیت
 مساندت امام من داشتند قائل بودیم که کما فیست کما فیست کما فیست کما فیست کما فیست کما فیست
 نهانست که شیعان آن را در سقاغین حضرت عمر ذکر کرده اند بهر دلیل بر وجهی که در حدیث آمده است
 و در کتب کاتبین این سنت مذکورند چون در مقام عرض بامیان مساطرات و مخالفات و غیره
 در نفسی کرم الله وجهه و دیگر اعالی و اکابر حضرت عمر و دیگر جوابات مطاعین را بهر عرضی که
 تعرض باین نموده شد و چون تمیز شد که گوئیم بهر عاقل پوشیده نیست که اگر احدی را
 بحاجت کام و حلیت میسر بود مطابق دایم مردم آن قرن که تحت حلیت آن میسر شد
 و لا اقل اگر کرم الله وجهه است تمام این می تواند شد که در جواب ابوبکر که کتاب الله
 شده است بعد از آن ساکت باشد و تمام حجت است که بکرم الله وجهه نشین و در کتب اینها می آید
 آن باشد که بمقابل حضرت عمر عطف بایستد که در آن کرده ایشان را ساکت نماید و عاقل معاصرین و انصاف
 خصوصاً صاحب حدیث که از راه بکرات و مراتب بهر قول حضرت عمر می بر او صحت حجتی که نشان
 بهر عاقل و با بر خیزد که لا علی الملک محمد علی ما صرح به العاصی فی اختلاق الحق با وجود موجود بودن این
 و احادیث در عمل متواتر و قول ایشان نباشد عالمی که در السعای علی بن ابی طالب
 و اصل این استدلال با خود است از تفسیر کسیر که فقیران را بخواه کسیر و ذکر سورهات بسیار بیان نموده
 و بر تفسیر مسلمات صاحب سنای که در نایده باشد بر تفسیر تمام را در آورده است و در حقیقت
 بیان عدم درود آن بر تفسیر امام در جواب نایده را بخواه که فاسطرح و چون از آن است
 خود بقول لازم بقول حضرت عمر می آید که حجت بر هر دست مستخرج است حاصل کرده اند
 و رفع توهمی که صاحب سناست علی شیعیه در آن وارد کرده است می نامیم و می گوئیم

که پنجمه در ادقنی بسیار که تعرض جواب آن خارج از این علم است و خود کتاب این
دین خود که معنی آن است غیاب و انکارها نیست که من پسین و نو که حکیم خود استم و اصل این حکیم
از آن حضرت بود و ظاهر است که این باو علی است علی و ده صی است بغایه رکب دلی و سلح
قابل سجا با علی الالباست ندر که استحال لفظ هم نشی معنی من حرمت و انحرافها و حکم بها و کذا لفظ با
نشی یعنی این باجه و انحرافها و حکم بها باج است شایع کما یقال جرم الشافعی البیده و اباحه او علیه و حرم
اصبت باجه الشافعی شسته الی غایه لفظ الی که از این عبارت است صاحب رساله هم در وجه دوم علم
در این علم ای او یک گفته در شرح تفصیل در ابسطا عن حضرت عمر سعید با معنی او من حکم
او من و اعتقد که لایم الالباس کما یقال جرم الشافعی و اباحه او علیه است و
حاکم از عیال احمالی که از این عبارت است در صفوات خود میفرماید و قوله الله حکم بحکم ما اصل
الله لک ای تم حکم بحکم و لک استی و قاصی معاد ای در تفسیر کرمه الادی جعل لکم الارض و انشا
میفرماید انتم ترون بالفضل ثمة و بالقول و العقده و احرى استی و مولانا عبد الکرم و عایه
تفسیر میفرماید قوله و التفسیر لکون البعل هو التفسیر المحضی و اما القول و ان عقده ای
قوله و جعلوا الملک الدین هم عبد الرحمن انا الخ و عیال معشان ان کتاب شال
قوله و نرشته اند جعلت زید ابرای قلت فی شأنه که لک و در مثال بصره عفا و نرشته اند
زید اعلما ای اعفیه که لک استی و در احادیث عوییه علی معصوم علیه السلام انتم ترون البعل
و عیال معشان منو اصل الاشبا و در منها و اقصیه که لک شایع خیال الدین سوطی و در جمع الخ و عیال
از این عیال و است که ده اما لک من لک الایم فیکم شیخ و عیال من البعل و ان الدین
بعض ما کان من عدل فاعفوه و ما کان من حرام محرمه و ما کان من شایع فامضوا
استی و شیوع لفظ اباح نشی یعنی این اباحه مرتبه رسیده که صنان کافیه حلال

ما تكتب في غرضهم او بها هم والنسخه من السهم في شيعه به بيان ما وحيث ان حرامه
جو ونازل انست كه محرم را يعني الحرام عن الحلال والحرمة كه هم حرام بايزه مكرم كه لفظ
و قول حضرت عمر يعني انما من حرمهاست ليس بوجهي كه مطابق عرف عام و خاص و احكام
و موافق نصريجات است باشد انما على كل ذي دين و مصداق المعنى في نظر اهل
و غير غرض هم كه استنساخ كلام عرب كفن خود و فرمايد كه نزد مستأثرين كلام عرب و فقه
شماران عام و چه مستشرق مقام عجب است باقياد كلام در فقه و بصورت قول حضرت عمر را است
بيان حرمت و امثال آن را لفظ احرام ليس كونه اوله الا كما انما يوضح بوجهي كه
حكم به و اخبرتها بآيت متعارف بل متباين است ليس در اينجا يا خفيف خواهد بود يا مجازيه
و براي اين بر دو نصب قريه سبع و كاريست آيا ايا اكر بدون و كاريه كه مثل قريه منصوبه
و حديث عن المخلون خلاف مفروض شده اطمینان خاطر مخاطب نشود كونه محال و اين را يك
قول حضرت عمر را لفظ اما احرمها انما اين حرمتها را است بايد شنيد ليس از آنجه است انجا يك
در خانه حديث طويلي اخراج کرده قال ان الله لا اهل لهم شأنا حرمت عليهم و الله اعلم
سنا احلله و از آنجه است آنچه امام احمد و حديث طويلي كه مشتمل بر حضرت عمر است اخراج کرده
خطب عمر الخطاب فقال يا ايها الناس الا انما كنتم تعلم ان من ظهرنا النبي صلى الله عليه و سلم و انزل
الوحي او مننا الذين اخبركم الا وان النبي صلى الله عليه و سلم قد اطلق و الطبع الوحي اني اوحى
سكنا في قريه العنبر و الحمد لله اوتي اراهمه است آنچه كه صاحب تفسير مجمع الصادقين و تفسير
كه يافته اسمهم به منهن الخ و اما في ذكر احكام فان اهل سنت بر حرمت متعه باطلا عن
كه عرفان للمقدود و كرده و بده لفظ روايت ديكر مروي است از عمر بن الخطاب كه
رسول الله صلى الله عليه و سلم را و ان داود بن قيس در بعد از ان حرام كرد و خدا

که این در نسخه که منحصراً به دسترس من آمده است به هم نماند که می گوید که این را در آن که رسول
 خدا صلوات الله علیه و آله و سلم بر او فرمود و در جواب این اصحاب نوشته که در قول عمر بن الخطاب
 این قول صحابی و این معارض است قول ابن عباس و این مسود و غیره است و این حدیث صحیح است
 و اینکه حضرت عثمان غنی در حدیث آن محض کلام کرده اند که حضرت علی علیه السلام فرموده بود که در آن حدیث
 بعد از این که در حدیث آن نوشته که این حدیث صحیح است و این حدیث صحیح است و این حدیث صحیح است
 الله علیه و آله و سلم این حدیث صحیح است و این حدیث صحیح است و این حدیث صحیح است
 این حدیث صحیح است و این حدیث صحیح است و این حدیث صحیح است و این حدیث صحیح است
 در حدیث صحیح است و این حدیث صحیح است و این حدیث صحیح است و این حدیث صحیح است
 آن حدیث صحیح است و این حدیث صحیح است و این حدیث صحیح است و این حدیث صحیح است
 محلی سوا می ماند حدیث باقی ماند و چون در حدیث حضرت عمر که شیخ مقداد اعلا طرفه این حدیث صحیح است
 آن فرموده نصیح است باینکه حدیث عمر فرمود که رسول خدا را در آن روز فرموده بود و بعد از آن
 حرام کرده اند پس حدیث حضرت عمر صحیح است و این حدیث صحیح است و این حدیث صحیح است
 قول ابن عباس و این مسود و این حدیث صحیح است و این حدیث صحیح است و این حدیث صحیح است
 قول حضرت عمر که حدیث صحیح است و این حدیث صحیح است و این حدیث صحیح است و این حدیث صحیح است
 بنوی در سالم السمری که حدیث صحیح است و این حدیث صحیح است و این حدیث صحیح است و این حدیث صحیح است
 و حال حال رجال کلین بدو التمه و حدیث صحیح است و این حدیث صحیح است و این حدیث صحیح است و این حدیث صحیح است
 آن حدیث صحیح است و این حدیث صحیح است و این حدیث صحیح است و این حدیث صحیح است و این حدیث صحیح است
 فعال این رسول الله علیه و آله و سلم در آن حدیث صحیح است و این حدیث صحیح است و این حدیث صحیح است و این حدیث صحیح است
 محسن الارجیه الحارثه الان مالی اربعه شهرون این رسول الله علیه و آله و سلم

[illegible]

مناجات در دو بار و یا ثلث است که هر وقت توبه کرد و انفاصله بین سه و ده و این مناجات آن در باب
 این که هر چه در صاحب رساله است در موانع ایه معلوم خواهد شد فاسط قدس و مناسب
 اینست که سبب ذکر حکایتی که از ابن العبد در کتاب مسطرف در باب این که چگونه تکرار و این
 حکایت طریقه نقل کرده اند که یکی از شیخانی در ششون بعد گفت که من در حال مبدلی
 به کلام کس افتد بنمای و تطلب که ممکن است که گفت که من در باب مجلس توافقه او سرودی عمر
 در کتاب میام می گویم که من تعجب شده گفت که می توانی تا اندیشه که تو افتد می کنی بعد در باب
 جوار منده حال آنکه عمر شد بدترین مردمان بوده در باب حرام مباحث آن شیخ گفت که در
 شیخ از عمر فارسیده که در نزدی بر منبر صوبه نموده فرمودند کسی که خدا و رسول و احوال مباحه را
 شما تملیح و منته الکلیح را و من حرام میبازم آن را عتاب می نمایم کسی که تکریم آن شد
 پس ما قبول داریم که ای عمر بیکه خدا و رسول آن را حلال نموده و قبول نداریم حرام است
 آن را انهی محصله امی کلام صاحب الرساله آن این حکایت در کتاب مسطرف در باب
 این که چگونه کتاب نام آن کتاب است و نسخه های مکرر دیده شد هرگز عینی و انری از این
 رسید و طبع طرازی که نم این قسم حرف و حکایات طرازی نمی رسید و کتب محاصره
 که کتاب مسطرف نموده آن است بسیار که در کتاب این مناجات حکایت منقول صاحب رساله
 نظیر عالی از محصل است و اگر چه جواب فایده معنویت عنها بخوبی کافل بود متفاد این نقل نم است
 لیکن در مقام بطرز دیگر و از خضر کوتم که آنچه در این حکایت زبانی شیخ مفروض مذکور
 است او گفت که این صحیح از عمر فارسیده که فرموده بدین سبب که خدا و رسول و احوال مباح
 برای شما تملیح و منته الکلیح را و من حرام میبازم عسی و انری از این الفاظ در کتب اهل سنت
 پیدا نیست پس همچو الفاظ حکایت بی اصل سکوت اهل سنت را از جواب شیخ مفروض و انقیاد

مناجات

مناجات

و فعل می بیند که اگر قول صحیح بهره می باشد تا بعد از کمال کتابت اهل اسلام را علم سازد
همین تقریر این طریق گویند که در وی قرآن منزل و احادیث خاتم الزمیل بقیقت وین
نماست پس مابول و در وی کواچی و قرآن و احادیث رسول شهادت بقیقت وین خود و قول
داریم نسخ آن را و وجه دوم در وجهی است که در حدیث است خلیفه تالی است که در حدیث
در صحیح خود آورده وین ابن عمر و در حدیثی که از اهل انساب نقل است که اهل
فقال ان ابک فدی عیها فقال ابن عمر است کان ابی دنی عیها و منها رسول الله ترک
و سند و منبع الی و این روایت بنیامیه صحیح است و در یکجا صاحب خلافت و سکه آورده
هم چنین و اینست که کثیر در بیان تا و ابی که برای انما جبرها نقل کرده و اولاد اعراف بیان
من غیره و این روایت را علاوه علی در کشف الطح و در طاعن حضرت عمر به همین الفاظ
ا بر مدی نقل کرده و صاحب رساله معصا حسن ظن نقل آورده و اینست بدون اشعار
بر سکه و خود از نقل غیرست خود مقصدی نقل آن شده و این قد بخمال شرفش رسیده
در نقل بجزر مشاده خود اعتماد نماید که در حدیثی نقل می کند علی و قاضی نواریه و سکه
که ازین بررگان اکثر و نقل خود واقع نشود و این نقل هم داخل در همین تکلیف خلافتش
بایستند که در طاعن ترمذی و این روایت ذکر شده است و در این حدیث در آن کتاب
در ابواب نکاح مذکور یکجا در ابواب الحج و باب ما جاء فی الشیخ مردی است و در آن روایت
نسخه صحیح و مقصود الحج موجود و در الفاظها عن ابن شهاب ان سالم بن عبد الله حدثنا ابراهیم
من اهل انساب و یوسف بن عبد الله بن عمر عن الشیخ بالعمه الی الحج فقال عبد الله بن عمر
حلال فقال نسائی ان کان فی حدیثی عیها فقال عبد الله بن عمر است ان کان الی عیها
و تحقیق رسول الله و الی انسخ ام امر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال ان کان

این رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فقال لقد صنعوا رسول الله ما حدثت من صحيح اسحق و جابر
 روایت در فایده عادی بیشتر کرده و اینجا این حدیث بنقاشش را گوشت خوابند فاسط و در میان
 ما معلوم خواهد شد که این روایت منطقی و ادبی که برای زیاده از حد نقل کرده اند بوجهی نیست
 مستند اگر چه بگویند اباحت شود از این عمر متوسم شود و حال که آثار بعد و دال بر حرمت آن
 از موجود و در کتب حدیث سوره واه سبها ما اخرج الامام محمد بن مسعود عن عبد الرحمن بن عجم
 الاعمی قال سأل رجل ابن عمر عن المسعودی عن النضر بن قيس قال سألت علي بن عبد الله محمد صلی الله
 علیه و آله وسلم قال نعم و اما ما اخرج الامام محمد صاحب الجعفی فی کتاب الآثار
 عن جامع عن ابن عمر قال سأل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عام خیر عن لحوم النمر انما منه وعن
 مسعودی و انما ما اخرج منها ما اخرج الترمذی عنه قال لا یحل اكله الا لکنان و السلام
 مهر و در نهایت ترتیب الح و این روایت را این نیز در جامع الاصول و در باب جمع
 آورده و باز هم در اثبات مطلوب الکافی است بنابر این که احدی قایل بفسخ در باب حکیم
 بعد از مقتضی راننده و این که صاحب جامع الاصول این حدیث را در باب حج
 منع و دلیل شرح است بر خطای ناقص چه اگر در روایت مذکوره فقط مسعودی منع می بود
 چگونه صاحب جامع الاصول آن را در باب منع الحج ذکر می نمود و آنچه صاحب سار الکافی باین
 این روایت در اثبات مطلوب او بر تقدیر در و آن در منع الحج افاده فرموده مدعیان
 است این وجه اول آنکه صاحب رساله در این مقام کسان خود نیست میکنند با حاد
 و از هر دو روش دعوت منع النسا منقوده اند مع منع الحج نه در احادیث و آله
 رجوع از مسند الحج منقوده پس ذکر حدیث جامع الاصول که دال بر مشروعت است
 الحج مانع از است و در این مقام خارج از بحث است و دوم آنکه دستمال عدم

این حدیث در جامع الاصول ذکر شده است

فصل استدلال بملفوظ حدیث جامع الاصول نسبت به استدلال با حدیث باجماع مرکب
و صاحب رساله در حدیث استدلال بملفوظ حدیث است پس استدلال بعدم العمل
نسب احکام ثابت بنوعی که قابل عدم العمل درین مقام منوع است چه تمامی
این است قابل ادب این که در سبب حضرت عمر حرمت متعین بود و حرمت منوع
نیز چنانکه بین این دو باب استدلال که در بحث متعلق است در ظاهر و عادی مسر
مفضل خواهد آمد ملاحظه فرمایید و چه بسا در این باب که شارح اصفهانی و علامه توفیقی در
شرح تخرید و علامه انصاری و شرح مقاصد و باب مطاعن نوشته اند عمر صلی الله علیه و آله
ایمانش پشت کن علی عهد رسول الله علیه و آله و سلم و اما ای عین و احرمین و اوقات
علمین متعین است و متعلق و حی علی خیر العمل و این کلام جایزه بی معنی ظاهر است در یکجا
این احکام میان خلقی نالی بوده و علامه انصاری و غیره از علما و بیه تنصص فرموده اند
با یک تقدیم مسند الیه یا برای تخصیص است بجهت قصه او و با قدر غالب یا برای تقوی حکم
و تقدیم او در کلام عمر و اما ای عین لغیر سیاق و سیاق برای قصه او و یا طلب
است و بر هدیه نزل اگر برای تقوی حکم هم باشد چون مطلق یا از محض حکم و رساند
محرر بخیر است ثابت است در تقوی این نوعیت مطلوب است کمالا کمالی نور و چون
شرح اصفهانی شرح طوابع اصحاب است بعد از آن کتاب بنوده شد و این ازین روایت
بلکه از باب مطاعن را سنا یعنی و اثری موجود نیست ازین در شرح تخرید و علامه توفیقی موجود است
باین طریق که تحقق طوسی چنانکه در مطاعن حضرت عمر گفته و منها این الصنعه و علامه که در
شرح آن فرموده و فایده المکرر و قال الخ و ازین کلام علامه توفیقی لازم می آید که این حدیث
مجموع الفاظ و کتب ال سنت و بطریق بروی و است که احتیاج باین بر این است و مجموع شرح

تمام حضرت محمد بن ابی طالب خدا و رسول صحیح است کما یحیی و الله تعالی انرا و شرح
 با معانی آن و فاضل خلافت حضرت عمر که شنبه باشند نقل کرده است که در شنبه
 پیش از این که در این روایت مطروقه علامه نصاری در بیان اشعار برین نقل آن از طرف علامه
 خود نموده و از طرف مخالفین خود در جواب آورده است عالی از نظم در نقل نیست بلکه علامه در
 نقل روایت مذکور در جواب آن با بی نظیر بحور و نموده است و در جواب آن در مسائل اخلاقی
 قد ثبت لیح الامام محمد بن النبی بالانوار المسبوره اجماعا من الصحابه علی ما روی بحجج النسخه عن علی
 رضی الله عنه ان رسوله رسول الله ما روی یوم جمعه الا ان الله ورسوله ینهاکم عن المنه و قال جاء
 من زید بن عاصم بن عباس بن النبی ما روی عن جده فی العرفه و المنه و یخصهم علی انه انما
 اباها موقوفه الیه و معنی امر بدین حکم که درین روایت مذکور است که اقامه دلیل که حاکم نشان
 اشاعی رحمه و ابا جعفر الوصف به امیر و آنچه صاحب رساله گفته است در این کلام خیال می بینی
 ظاهر است و درین کتاب این احکام همان حلیه نالی بود می گویم از جواب علامه نصاری که بگوید
 این روایت نوشته است خیال می بینی ظاهر است که تا هیچ حکم منافی با روایت مشهوره
 و اشعیه که کاشف از وجود دلیل شرعی است و انباء و احوالات امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
 و حدیث و محققین حرمت آن اقامه دلیل شرعی علی حرمتها و در روایت نصاری که بگوید
 از خطای او به خصم فرموده و یا مکه که مستند به ما بر آنکه بعضی است که گویند علامه نصاری
 در بیان از علمای او به گفته پس خداوند که آنرا علامه مذکور در بیان معنی اما از هر دو گفته است
 که در حکم که درین روایت مذکور است که از انصاف انرا و وجه اول این فایده و دلیل علیان و وجه
 که در این دلیل و غیر مفهوم است و مستان کلام عرب و در نقل المعنی فی نظم اشعار و در
 و مقصد کمال شعر نیست که در حق تاویل الیه نمون او به و اساطیر علوم شرعی که ظاهراً

ست و تا اوایل و عارف علی محمد بن قوافل دلیل بود که چو حرفهای سر او ب معنی منت
نصیب در سبب بر زبان آورده و آن نامناسب که آن اسما ص بر هم خال فاسد است
و جو. انصاف و مانند اگر احدی از عوام اهل سنت چنانکه نصیب در می که آدم و حوا
کو از این فن بود که بگوید که تو جیش با علی علی و نهایت یکبارگی و این و این و این
حکمت است عقلا و دینی این شخص چه خواهند گفت بالجواب من معنی اما احسن از این چه
تقداری که صاحب رساله حکام او در مقام استسناد کرده است معلوم شد پس قصه او را با قصه
طلب نسبت بهی عمار که از زبان برست معنی ساکت بود و نه مجامعی ندارد و اما بعد عمار
و که صاحب رساله بعد از این چند سطر نوشته است که بر بعد بر سر اگر برای تقوی حکم باشد
و این عمو یا از شخص حکم استسناد حکم خود را ثابت است و تقوی آن تقوی مطلق است و
خیال نفرموده که چون افعال تقوی حکم درین مقام داریم باشد پس مطلقا قاعده مشهوره او را
تفوق الاحمال بطلان استلال چگونه او را اقامت استلال بر قصه او را با قصه طلب نخواهد بود
صاحب رساله او را بر هم می آید اثبات قصه من مذکورین در جواب الهی عمن فرموده و اما با سطر
سر افعال تقویت ذکر نموده بالجواب معنی اما احسن بیان علامه اصفهانی که شرح مقاصد
فرموده معلوم شد پس آنچه صاحب رساله در صورت خود بخوان کرده تخیل خالی از تحصیل باشد
نه تقویت مطلق بلیغ تقوی آن وجه چهارم رواست که شاه ولی الله محدث دهمی را
فانعل حاضر شاه عبدالعزیز دهلوی در کتاب از افعال آورده و نه عباد علی و انقل عمن
انفادات اخرین جیل عن حاکمین عبدالرحمن بن علی که در جواب الهی عمن فرموده
انسان فعال آن عنوان هو العوان و ان به رسول الله و رسول الله که با عنوان علی محمد
رسول الله و بعد از آنکه و الله عز و جل و بعد از آنکه و بعد از آنکه و بعد از آنکه

می گویند و رسول ستم کن ای من منتفی محرم نه است و ظاهر این کلام هیچ قول او
 و بیست و نه حدیث دیگر که در این حضرت شیخ است و این کلام صاحب رسالت
 در این دو است در کتاب استیجاب که در زنده خودی سطر و بیان مفاد و اگر چه
 هر ابیان عدم نهایی حکم از خود سطر و در این معنی بجهت علت شیوع آن در وقت
 رسم وقوع تحریر این است و در این کتاب در این فهم الله تعالی مقدمه و نمودن و بی
 این القوان بر القوان الحسبی اقران یکیم یکیم احکام قرآن پایدار و بشیریت رسول
 برقرار باد و آن که حکم بر این جو از خود بطریق اخبار یافته باشند بطریق
 آن را اول از خود سلب نموده و نشستن را با حق قرآن در رسول قرار داده ام پس در آن
 القوان از خود علیست بر یک حضرت حکم بر این جو از خود بطریق اخبار از طرف شیخ بیان
 نموده و نمودن بطریق شرح از جانب خود و خودشان کرده و بود پس کلامی را که مفاد آن
 صادر از اراده تشریح هر وی است دلیل ساختن بر یک مسح آن در وقت حضرت
 صلی الله علیه و سلم علی نباده بلکه ناسخ آن حضرت عمر بود و تمام استیجاب است و محبت
 صاحب رسالت خود و در هر جدول حضرت گفته که من مکر قرآن در رسول میستم و بعد از آن در
 ترجمه حدیث بیست و نه حدیث که در هر یک یکی رای من منتفی محرم نه است و این ترجمه سند
 ناقص و هافت در کدام است چنانچه کلام اول عدم انکار قرآن در رسول است و تخم
 شده بقیه رای خودی اگر چه در رسول حرام کرده باشد و ادعای نصب تشریح
 برای خود و آن مستلزم انکار قرآن منزل و تمام از سل است پس ترجمه که صاحب رسالت
 بیان نموده و سبب استلزام ناقص و هافت در کلام عامل در نظر اولی الا بعد ساقط از
 در حدیث بعد از معنی قول حضرت عزرائلی که ناخواند علی عهد رسول الله الح این است که

که در وقتیکه از اوقات عید کرامت عند انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمودند و او را میفرمودند
بانی ماله و ظاهر است که حکم بود چندی در عهد بعضی مسلم حکم با سیاق بود و چندی در عهد
شخص نباشد و در موردین منتهی استانی وقت من اوقات الرسول علیه الصلوٰه و السلام
سلم الی سنت است لیکن رفع آن نیز نزد ایشان از روی امانت صحیح بود از حضرت امیر
اولاد و ایشان که علمای و بعضی از اعیان سنی آن سنی اند چنانکه نقل آن در جواب فایده
اولی از تهذیب است که گفته شده در روایات دیگر در صحابه کبار که قدری از آن در جواب
فایده عاشره خواهد آمد از انحضرت صلی الله علیه و سلم صورت نبش پس تو هم مسح آن از طرف
حضرت عمر بود انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر عجم و جمع ضمیر بود بر طرف عند انحضرت بر طرف
و از آنجا که انصافین شده و محل راجع بود آن در عامی بدان حضرت صلی الله علیه و آله
و سلم از منقول روایت مذکور با آنکه داللی بر آن ندارد و انما من منظر نمودن از جمله
القرآن بود آن اه که حاشم داد و تو هم شریح است و تو هم مسح آن از طرف حضرت عمر
بعد از آن انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خطا کرد را نیدن و بقیه کتاب آورده و بعد از
شان فضلی کرام و علمای اعلام جواب شمع در وقت حضرت ابو بکر صدیق رضی الله
عنه که روایت از آل الخضر آن دالی است از جواب و چشم شهادت و وجه عجم روایت
عمر بن الخطاب قال قلت لابی الدرداء فی کتاب الله و لم یزل یبکی و انهم یبکی و انهم یبکی و انهم یبکی
صلی الله علیه و آله و سلم و متفاهم و مات و لم یبق عندهم قال رجل یزانه ما شاد و این روایت را
چنانکه سابق که ثبت مجرای و تفسیر کسر نوشته و کعبه که قول ما باحتیاط است از ابن عباس
این بن حصین روایت نموده نموده و نیز این روایت را نیست پوری و بعضی از بعضی
در لیه و احمد بن حنبل در مسندش با عطر مرسل نموده است فی کتاب الحدیث ابراهیم و احمد بن حنبل

[illegible]

رازنی ازین جهت جواز تعدد النسخ نقل کرده لیکن تفصیل آن باید شنید پس باید دانست
امام در تفسیر مکرر در محبت متعه سه روایت از ابن عباس نقل نموده یکی از آن سخن جواد
از ابن شمره اصحاب پس بمطهران عد و سخن علی بن ابی طالب یعنی عدم حرمت بیاعتنا
و وقت جمع آن بر دو روایات مخرم هر دو ایات جواز راجع باشد و بر تقدیر منزل در
قادر من شده است پس بیاعتنا ساقط خواهد شد این است حال روایات منقول در کتاب
از ابن عباس عدم بیعتان حال و واقعی که در کتاب از عمر ابن بن الحسین نقل نموده پس اگر
آن است در تفسیر کسری معارض منقول است لیکن از احوال امام را از این فروع عطفیه بود
در این حدیث از اخبار چون انما از حدیث مسلم که از این فروع تقلید است به شواهد
که این روایت در مقدمه تعدد النسخ صریح است و علامه معتزلی نیز در این قول امام را از
ما و جو مخالفت آن با قول ابیه حدیث بلکه مخالف آن بنفس روایت که در طریق مسلم منسب است
قابل احتجاج بر اهل سنت نباشد و لهذا عقیف الدین حسینی که طایفه از محدثان و دانشمندان
مستفاد میشود که معاصر امام رازی با قریب العصر ما بود در رساله مذکوره با اینکه تالیف آن
نخستین باشد کلام امام که در محبت متعه در تفسیر کسری گفته است محال آورده و در مقام سبغ مایه و مما عطف
بر آنکه ساحت عمران عن هذا و حکم من سبب ذلك الامر ما رواه ابن ابی شیبه
مسلم عن عمران بن الحصین قال نهلت ارسطو فی کتاب الله الی اخر الحدیث الذی نقلناه
انما عن صحیح المسلم و بعد از آن میفرماید فیه امانه محل النزاع و هذا ظهر لطلان قول من سبب
اخره السوادیه و علم انه استدلال بهدا علی جواز المتعه و اما حجتا انتهی و صمیمه و مقام امام
رازی عطفی واقع شده پس آن را بخار بر علایمی شود که نزد ایشان رتبه شان از
رتبه امام رازی نیز و اهل سنت است عطفی بر این بسیار واقع شده است از آنکه سبب آن

و شیخ الخلیل عن داجیب کلن الجواد علیه السلام قد فتواوا اگر چه این قسم غلط باشد
علی کبار اما بسیار واضح شده و لیکن از آنجا که خطای کبر انوشتن نسبت
به خود نشان نشان باعتبار درجات علوم عالی از سوی ادب نیست لهذا حکم
بغیر و است و ابعده برقت و در می گفتار رفت پس هرگاه مقتضای شریعت
از منسحق طوسی مطابق تصریح او و علوم و دانش شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی است
تخصیص شیخ عالی غفلت های صریح واقع شده پس اگر چه امام زاری را نیز در است
شده است و ربی عمران بن حصین بعد ظهور بر اوست ساقش ازین و هم نفس
واقع شده که ام محل استناد و در مجموع غفلت ظاهره عقلا را که ام تمام است
خود و نیز این روایت را میثابوری در تفسیرش و ابو نعیم در حله و احمد بن حنبل
در مسند بس ملاحظه تر و ساری کتاب الیه الحدیث ایراد نموده استی گویم در
تفسیر میثابوری سر کافطاف بالخط متعده و نسبت و عبارتش این است و اما علم
بن الحصین فانه قال رب ان الله في كتاب البدر لم يزل انفسها الى اخر الحديث
و آنچه زیادت لفظ دیگر را از حله ابو نعیم نقل کرده و حالش نیز از حال نقل عبارت بسیار
و واضح شده و حال این نقل که از مسند امام احمد نموده و در جواب فایده نمانده دیگر
ظاهره و صاحب رساله ازین کتب نقل کرده بلکه بمقتضا حسن ظن بر بعضی نقل عثمانی و
خود اعتقاد کرده خود متکفل عبده نقل شده بهر حال بر او لازم است که ذات خود و طرف
کتابهای که اخذ العباد و تحلیله او در نقل اگر کتب مرده است مراجعت فرماید و نه بی طرف
علیه ابو نعیم و مسند امام احمد رجوع کنند تا حقیقت حال بر او مشکف گردد و بعد از آن اگر
رست در خواست جواب این روایت را خواهد دانست لا تأمل استفسار خواهد فرمود و اگر

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.

4751

[illegible]

و قد ورد في بعض النسخ
في نسخة من كتابه
في نسخة من كتابه
في نسخة من كتابه

بیت و این در حدیث است. و یک قائل است که این حدیث از حدیث است و از جمیع احادیث حکام و ان
نسب شریع بطرف و غیره صاحب رساله ایست که خیال نموده که بخدا می طلعت بفرج
سوره و در آنکه میفرماید: انما فی الله نفس العلی بن ابی طالب و این حدیث است و در حدیث است که برای یک
شماره است و در حدیث است که میفرماید: انما فی الله نفس العلی بن ابی طالب و این حدیث است و در حدیث است که برای یک
بسیار از این حدیث است که میفرماید: انما فی الله نفس العلی بن ابی طالب و این حدیث است و در حدیث است که برای یک
و در حدیث است که میفرماید: انما فی الله نفس العلی بن ابی طالب و این حدیث است و در حدیث است که برای یک
علیه السلام و در حدیث است که میفرماید: انما فی الله نفس العلی بن ابی طالب و این حدیث است و در حدیث است که برای یک
از حدیث است که میفرماید: انما فی الله نفس العلی بن ابی طالب و این حدیث است و در حدیث است که برای یک
نعمان و در حدیث است که میفرماید: انما فی الله نفس العلی بن ابی طالب و این حدیث است و در حدیث است که برای یک
انما فی الله نفس العلی بن ابی طالب و این حدیث است و در حدیث است که برای یک
از حدیث است که میفرماید: انما فی الله نفس العلی بن ابی طالب و این حدیث است و در حدیث است که برای یک
انما فی الله نفس العلی بن ابی طالب و این حدیث است و در حدیث است که برای یک
مسعودی و در حدیث است که میفرماید: انما فی الله نفس العلی بن ابی طالب و این حدیث است و در حدیث است که برای یک
ثم نسبحها و التکلیف و البیاض و العدا و الیهی و علی الله ان کویم بن حدیث و در حدیث است که برای یک
فی الجملی فی بعض الاوقات و در حدیث است که میفرماید: انما فی الله نفس العلی بن ابی طالب و این حدیث است و در حدیث است که برای یک
و در حدیث است که میفرماید: انما فی الله نفس العلی بن ابی طالب و این حدیث است و در حدیث است که برای یک
آن و در حدیث است که میفرماید: انما فی الله نفس العلی بن ابی طالب و این حدیث است و در حدیث است که برای یک
ایه یا ایها الدین اسوالیج را در مقام ال بر شتر و عیت آن فی الجملی است که میفرماید: انما فی الله نفس العلی بن ابی طالب و این حدیث است و در حدیث است که برای یک
در وقت شتر و عیت آن را طاعت است پس برادران مسعودی را در حدیث است که میفرماید: انما فی الله نفس العلی بن ابی طالب و این حدیث است و در حدیث است که برای یک

در تمام این سبک که در حدیث آمده و در کتاب آن کرده ایم از طریقات بود پس متوجهی حال سالی
 این را بر این طریقی که در این سبک که در حدیث آمده و در کتاب آن کرده ایم از طریقات بود پس متوجهی حال سالی
 شده و کما یطهر بالرجوع الی الله سیر و اهدی الی الله اسلام اعتقاد و جانشیت متوجه و وقت ملک آن
 فیدار و در آن سبک که در حدیث آمده و در کتاب آن کرده ایم از طریقات بود پس متوجهی حال سالی
 علیه و در سبک که در حدیث آمده و در کتاب آن کرده ایم از طریقات بود پس متوجهی حال سالی
 نسخ بعضی از این سبک که در حدیث آمده و در کتاب آن کرده ایم از طریقات بود پس متوجهی حال سالی
 رکوع بعضی صحابه را معلوم بود پس اگر بر این مسود و شرح حکم متوجه تا در این کلام و نسخ شده باشد مقام
 استعاضه نیست و معذرت که در این سبک که در حدیث آمده و در کتاب آن کرده ایم از طریقات بود پس متوجهی حال سالی
 این است اجماع صحابه نیست و حدیث صحابه نیست و حدیث صحابه نیست و حدیث صحابه نیست و حدیث صحابه نیست
 بودن این مسود و بقای آن معذرت که در این سبک که در حدیث آمده و در کتاب آن کرده ایم از طریقات بود پس متوجهی حال سالی
 معجزه کرده و اجماع صحابه که در این سبک که در حدیث آمده و در کتاب آن کرده ایم از طریقات بود پس متوجهی حال سالی
 قال وجه ششم که دلالت میکند بر عدم مشوخ بودن و از متعذر آنچه جمیع این معجزات را جابر روایت
 نموده قال کما تمتع من التمر و الدقیق ایاها علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله سلم و ابی بکر
 بنی عمر بن الخطاب لاجل عمر بن الحارث لما استخس داین روایت نیز تقریب با تقدم و اولت و اولت و اولت
 کما لا یحکم فی حق دلالت این روایت نیز بر جانشیت متوجه و در تمامی عهد انحضرت صلی الله
 و سلم ممنوع بلکه حکم کان که علی الاکثر منقطع معاشه دال بر انقطاع حکم متوجه است و وقوع این عمل
 از بعضی اشخاص و این سبک که در حدیث آمده و در کتاب آن کرده ایم از طریقات بود پس متوجهی حال سالی
 عمر و بنی است و این فرمودند لا بد بطور بیان حکم شایع خواهد بود و مثل بنی ملکان و بنی
 حکم است و در سبک که در حدیث آمده و در کتاب آن کرده ایم از طریقات بود پس متوجهی حال سالی

[illegible]

مسلم است لیکن از آن عدم نسخ مستخرج است که بحث غصب نیست غیر لازم چه اگر محرمات باین قسم حرام
 جایز اند و محرم نبودن آنها ازین قسم حرام سابق نیست و اگر مطلقا ایستاد حرام آن مطلقا بجسته
 حرام آن در حالت ضرورت است و ازین قسم حرام عدم نسخ آن ثابت میشود پس آن حرام
 ظاهر المانع است چه ثبوت حرام مطلقا در روایات حرام عقیده بقید ضرورت نزد عقلا غیر معقول
 و چه باینکه دلالت بر عدم منسوخیت حرام شده در آن است که در جامع الاصول تأمل
 صحیح مسلم عن سیر بن معبد قال مرده بن الرضا خاد عبده قال قال ان ناشا اعلمی الله
 فله هم کما اعلمی ابصارهم عنون بالسنه بوم برعل فناداه اناک لجلت عاف فلهی تعدک
 السنه فعمل علی عبد امام المسقین یرید رسول الله فقال له ابن الرضا فخرجت نبک و اریعینا
 لا و کنتک با حمارک قال ابن شهاب فاجری خالید بن مهران بن سیف الرضا هو باس عبده
 رجل جاره رجل فاستفاه فی السنه فامره بها فقال له ابن الرضا ایاک انما قال یابی
 و الله لقد فعلت فی عبد امام المسقین اهی قال جواش محمد بن جبهه است اول الکه کونم خیاک
 روایات حرام متواتر ابن عباس منقول است بخبان روایات کثیره و ان بر حکیم آن نیز
 از آن است که در سنن ترمذی است در جمله است الکه امام رازی در تفسیر کبیر
 نقل کرده عن ابن عباس فی قوله فما استمعتم به من قال و یارت انه
 یذکر الاله منسوخا یعنی اذا خافت النساء فطلقوهن بعد من و روی ابی صاله
 عند مونه اللهم الی من قول فی الصرف و السنه اهی و ان استبدال استخفیت
 کریمه یا ایها النبی انما یخرج من کرمه فما استمعتم الی الکه لفظ است و در قول او و انما اذا
 طلقتم النساء جمع صرف است و کس عام باشد و حق جمع او را و ادع علی ما قدر فی اصول
 الفقه و عدلی را که مضاف بسوی او ادع است و حق کفایت طلاق سابعه پس مغایرت هر کس در

[illegible]

عبدالمؤمنین در صحیح مسلم از ابن ابی عمره انصاری مروی است ساقط کرده و آن نیست قال
ابن ابی عمره انها كانت رخصتي اول الاسلام لمن اضطر اليها كالمجسه والدم والحم الخ ثم احكام
الدين ولقي عنها النبي ورجون ابن ابی عمره که ذکرش در روایات متواتر صاحب رساله دایم است
از عده ابن عباس بود که عقیف الدین حسینی در رساله خود پیغمبر ما را که از مسلم فی صحفه عن
ابن ابی عمره الانصاری و حسن عده ابن عباس انها كانت الخ پس قول او در حکم تفسیر قول ابن
عباس متواتر شد لهذا صاحب رساله آن ساقط نموده و بعد ملاحظه قول دیگر که بجای تفسیر
ابن عباس است صاحب درین روایت محل تشبیه باقی نمانده قال و جده و اجد هم که دلالت
نمیکند بر عدم منسوخ بودن جواز رتبه آنست که در صحیح مسلم با سناد خود از ابو بصیر روایت
کرده قال كنت عند عمار بن عبد الله فامهات فقال ابن عباس والله ما احتلاني المشغل
فقال جابر بن عبد الله فقلنا ما مع رسول الله صلوات الله عليه ثم بنا ما عنهما فلم نعلم لهما و این مریح است
در یک مایع آن عمر بود و خدا و رسول خدا صلوات الله علیه و بسبب خوف عمر و دم و رک متوجه کرده است
تقریر جواب فتوی ابن عباس بخوار شده لغادر وجه یار دهم فصل دیگر و جده محل مرقوم شده
و جواب لفظها ما عنهما عمر و جواب چه هشتم و غیر آن مسطور است بطالع عمدا و چه سیم و دم
که دلالت بر عدم منسوخیت جواز رتبه دارد البته که در بعضی کتب روایت نموده عن ابن عباس
بی محکمگی ای یا رسول الله منسوخ و کان یفرقنا استعمیم بهن الی اجل مسمی و قریب آنست آنچه
مش الدین نوینی در تفسیر معالم السرر در ردیل تفسیریه مذکور بود که کان ابن عباس
الی ان الایة محکمه و یرخص فی کلاح المنة اسی قول اگر چه بعضی از کلام متعلق باین بحث
در جواب قاعده مایه گذشت و بعضی از آن در جواب قاعده سابعه و اما لیکن در این علم
دیگر اوجوه احضر کنم که چنانکه روایات است متواتر بقاء بدان نیز از ابن عباس و این است

مردی است چنان روایات رجوع کنی بر طبق ایشان موجود است و میگوید که ما که در تفسیر کرب
فما استخسرم روایات چهار صد نفر از بن عباس و سی و پنج تن چنان روایات از او نهج و ایمنی بسیار
از این عباس مرد است نه تنها از حد این حد و این حد و این حد و این حد و این حد و این حد و این حد و این حد
این عباس همی بود که ما استخسرم بنسب فائون اجور بن زید لول با اثر روح الرجل منکم ای کجاست
و احدی نقد و جب صد انما کله و الاستماع به الککاح الخ و اخرج ابو داود و فی تاسی و ابن المذکر الحاسن
طریق عطا عن ابن عباس ما استخسرم بنسب فائون اجور بن زید لول با اثر روح الرجل منکم ای کجاست
مطلق بن بدین و المطلقات نیز بعضی بالنفس لیه و هو اللاتی شسن بن المحسن من فائون ای کجاست
معه بن شد شکر کانی رساله عقیف الدین الحسینی و بعضی روایات بسیار در بنیاب و در سار و مکره
مقول است خوف طالت الکتاب بر بعضی قدر رفت و باعتبار روایت روایات رجوع و تخریج است
وال بر تهای ابن عباس بر اعتقاد اجماع است مرجع است چه روایات رجوع مثبت زیادت
و انشی علیه راوی است و اکثر روایات بقا بر این تحمل است که بطریق استصحاب و ظن راوی
ماکان علی ماکان مردی و تفسیر روایات اجماع مثبت تحلیل و روایات رجوع مثبت تخریم پس
روایات رجوع ارجح باشد از روایات بقا بر اجماع لیا فی الجمله من تعدیم الحزمه علی
الامامه عند اجتماعنا و چه چهاردهم در بیان قول علی با نقل عنه از ابن عباس نقل کرده
قال ما کانت المسند الا رحمه رحم الله باده الا انه ولا هی ابن الخطاب عنها مار لی الا شقی و ان شمر
در بهار چنین روایت کرده از ابن عباس ما کانت المسند الا رحمه رحم الله باده الا انه ولا هی ابن الخطاب عنها مار لی الا شقی و ان شمر
و لا شمر عنها مار لی الا شقی ای الا قلیل و معلوم است که مراد از خبر تخریم است و منظر معوض
بودن عمره سی آن بدون مسبق و کذا و ایچیم بطرف آورده و چنانکه شایع است و الا در
شخصه المعنی سقیم شود و خصوصاً شریک است ابن عباس که قابل کجا رسیده بوده

شده بود پس بی راجحه نه سطر خدا یا رسول خدا استثناء خواهد کرد و در روایات دیگر سبب آن
 میسر می شود که بر این است و در تفسیر محمد بن حریر الطهری و تفسیر تعلیمی و بیست و بی
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده اند مال ثولانی غیر المتصله فی الاشقی و
 مشهور سببی چنین است عبد الرزاق و ابو داود و فی ما یسنه و ابن جریر عن احوال عن ابی
 المسعود قال قال علی ثولان عن غریبی عن النعمان بن الاشقی و بر وایت دیگرین نوشته است
 عبد الرزاق و ابن المسعود عن طریق عطاء عن ابن عباس قال رحم الله عمر ما کانت المسعود
 رحم الله بها امه محمد صلی الله علیه و آله و سلم یوم انه عندها ما اصاح الی اریا الاشقی قال هی ایسی فی
 الف و فی ستمه بهین الی که او که از من الاجل علی که او که مال بیس منها و رانه فان النما
 ان بر اصحابه الاجل فیم و ان لغیر ما فیم و بیس منها نکاح و احواه سمع ابن عباس انه یروا
 الان جلاله ایسی و این اصل از حدیث صدق میروا و در همه جامع الاصول و خود این روایت باید
 در میان آن که کتاب نکاح از حرف نون نسخه مذکور و در شرح غریب الککاح باشد شرح
 شد یعنی و اثری از این روایت در آن یافته نشد و کتاب الککاح که کتاب مالی حرف نون
 در باب ثانی آن که در نکاح است و در فرع اول اصل اول آن باب که آن فرع و یکجای است
 احادیث مسنده شده چاکه در صحاح سته وارد است مذکور و در شرح غریب الککاح چنین
 سطر است که کتاب نکاح هو الککاح الی اجل سبعین و در این اسر و رهاه چنین روایت کرد
 از ابن عباس ما کانت المسعود الامه رحم الله بها امه رسول الله صلی الله علیه و سلم و ثولان به عندها
 الا شفا ایسی کویم اری ابن اشیر و رهاه روایت مذکور و رهاه ابن النفاط ذکر کرده که ما کانت
 المسعود الامه رحم الله بها امه محمد صلی الله علیه و سلم و ثولان به عندها ما احتاج الی الی الا شفا ایسی فلیل من الککاح
 ایسی و در مرجع فمیر نمیده اسم مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بحیث قربان و در

در بحث بیست و نهم از بعضی احکام شرعی از قبیل غسل و خبا که شریعت بر یک حکم است
و مقابل و کفار واجب بود و از این حکم در آن تفسیر فرموده مقابل و کفار ای که در آن
در این نظام فی الشریع و بعضی از آن سو متضاد متضاد است و خبا که در ابتدای اسلام و کلام
عالت معلوم و باری بود و از آن مجموع شده و کم از بعضی از نظام پس عرض این
از این هم نیست که اگر حکم و این که مسئله تفسیر بود و مسأله ظاهر شارع بعد از اینست که
آن که مسئله نفس است محتاج را مسأله که اندکی و سون اینکلام برای اظهار مسأله
عدم نسخ تعدیست پس اینکلام از این عباس مثل روایات دیگر بعد رجوع ایشان از این
متن صادر شده باینکه در حدیث روایت مکتور و دلیل بر این است که دلیل بر این است که
در کف نفس متضاد آن نیست که نسخ آن خلاف رحمت باشد بلکه نسخ آن هم نوعی از رحمت است
و در دنیا اعتبار عدم ضیاع اولاد و قهر شدن بر او و اسال آن حکم که جواب داده ساد
شده و ما عاود آمد و در عزت باعتبار رفیع درجات انجام بخت کف نفس از این پس نسخ
آن تبدیل رحمتی باشد بر رحمت دیگر و هرگاه رحمت معنی بدایت رحمت رجوع ضمیر بود
طرف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و عدم منافاة آن بدین رجوع از این عباس
شد پس آنچه صاحب رساله مکتور را بر خلاف قوانین متعارفه خود طرف حضرت عمر را
عدم بین حجت راجح نموده است حال خود درست کرده است از عجایب استدلال است
و اگر تسلیم کنیم که ضمیر مورد راجح بطرف حضرت عمر است گوئیم این کلام از این عباس
روایات سابقه قبل از رجوع از این بحث متناظر شده و محام را و لا تمسک فی القول المروء
نقد تو و بعد از محمد بن حریر طبری و تفسیر سائور از حضرت امیر المومنین علیه السلام
روایت نموده اند مال لولای عمر عن المومنین الا شتی الخ گوئیم این روایت در طریق

[illegible]

در بیان حال و امکان الامر علی بن ابی طالب از بزرگواران ائمه و برتری علی بن ابی طالب علی کلاً
و نه هیچ یک از اهل بیت علی او ان خلاصه و زمان و دولت و معرفت اهل صحابه و شیعه و اهل
سنن ان علم اولاده و خواص اصحابه کالی تفسیر و بعد السلال و ابی الحارث الاور و مسرین
سده و الاشته و غیره من اصحابه و الداعین و کیف خفی بالامر علی ولده و طهر محمد بن حریری
مختصر او جالی دیگر روایت حضرت امیر و اذیل فایده عاشره مذکور خواهد شد ماسطره
درجه پاره دهم که دلالت بر عدم منته خبیثت جوایز شده دارد آنست که معنی شارح صحیح کجاست
در محله هشتم در باب غره و غیره ابی سعید خدری و جابر بن عبد الله روایت نموده قال انما انصفا
الی نصف من خلاصه عمری بی عمر الناس فی شان عمر بن الحریث استی و جوابش در جواب
بشتم و دیگر وجه مذکور است ماسطره ثانی و چهارم که دلالت میکند بر عدم منته بودن
شده آنست که در بعضی جایش میفادوی اقلی منقوست از شبیه بن الحکم بن عبد الله قال سالت عن
الایه فما استعمل الح انفسه حمی قال لا قال الحکم قال علی بن ابیطالب عم لولای عمر عن النعمه
کافی الاستی استی اگر چه بعضی تحتان میفادو شعبان اند حاکمه حاشیه مصادق علوا
بر مصادوی مشهور پس بدون درایت حال ماضی تسلیم آن بر ما غیر لازم لیکن بر تقدیر تسلیم
کوم جواب ان الفا و روجه چهارم مذکور شده و در اذیل جواب فایده عاشره خواهد شد
قال وجه هفتم که دلالت بر مطلوب دارد آنست که در تاریخ الخلفاء تصنیف سیح حلال الدین
سیوطی که ارا عالم محدثین این طایفه است مسطور است فانه قال فی فصل اولیات عمر قال
العسکری هو اول من سی امیر المومنین و اول من کتب التاریخ من الصحبه و اول من
مال و اول من من قیام شهر رمضان و اول من عس اللیل و اول من عاقب علی النجی
و اول من ضرب علی الخمر فامین و اول من حرم المسه و اول من ہی عن سیح اصحاب الاول

در بیان حال و امکان الامر علی بن ابی طالب از بزرگواران ائمه و برتری علی بن ابی طالب علی کلاً

و نه هیچ یک از اهل بیت علی او ان خلاصه و زمان و دولت و معرفت اهل صحابه و شیعه و اهل

سنن ان علم اولاده و خواص اصحابه کالی تفسیر و بعد السلال و ابی الحارث الاور و مسرین

در وجه تسمیه

خداوند استماع عمر بن حریث را برافسانه عمر بن اشهدت فقال ای واهبا و قال انا اطفال
فعلنا فیما اخی ان یكون لک و قال و هی عنہا و مدہا ہی فان فیہا لیس روجہ ششم مذکور
از و مذکور وجه ششم پس بطول مقال در بیجا ام از و مذکور کلام حال و وجه نهم که دلالت بر
مستطوب مذکور دارد و روایتی است که در کتاب جامع الاصول مذکور است قال سالت ابن عباس
عن المسحۃ فی الحج و حصص فیما و کان ابن الزبیر یخبر عنہا فقال بده ام ابن الزبیر کذا ان رسول الله
صلی الله علیہ و آلہ وسلم خفض فیہا فطوا علیہا فاسالوا فدلما علیہا فادای امر فیہا علیہا و لیس
قد رخص رسول صلعم فیہا و فی روایہ عن المسحۃ لم یقل مسحۃ و فی اخری ما ادوی متعجج او مسحۃ
اخری مسلم نیز بخبر حدیث را بعینه مبدی در جمع بن العجمن ذکر کرده و بعد از نقل حدیث مذکور
که در حدیث عبد الرحمن بن مہدی لفظ متعجج وارد است و متعجج نیست و محمد بن جعفر اسود
گزارده که مسلم گفت من نمیدانم که متعجج است یا نه الفاست بالکسر را دان با هم اختلاف دارد
که مرخص فیہا متعجج است یا مسوزان و هیچ متعجج و مسوزان نموده اند و مخفی نیست که فرموده رسول
ما در این بر سر دالت و طبعه دارد و بر یک را در مسوزان بود و در این بر سر خاک غریب مذکور خواهد
متعجج را در بود پس راجع عین است که ذکر متعجج شود خصوص تقریبه بعضی از روایات است که
هم ابن عباس امر رسول آن را ما در ابن الزبیر کرده عین متعجج است و بر وی سحر
نشان آن ساقه است و استدلایل این حدیث بر خواسته الفاست را عجایب است
چه در عین حدیث که امام مسلم بن الحجاج در صحیح خود از محمد بن حاتم از روح بن عباد از سعید
مسلم فری از ابن عباس روایت کرده است و هم لفظ متعجج و افق است آری در طریق دیگر
این روایت که امام مذکور در بحوال سند از بن سبی و ابن سار از محمد بن جعفر از سعید روایت کرده
و در جعفر مذکور از بن نقل نموده که مسلم فری گفته که ما در بی متعجج او متعجج است و ما در ساقه هم لا عین

وقد حصل من مال الجدة بالاسم ترك المسلمين بها تصون النوى وكيف التوسل في ذلك قد عايناهم
 وجازني رسول الله صلى الله عليه وسلم من قناه بجهة فقال ابن عباس نقاهه سعد بن حمر بن تميم بن
 بن جندب استقبلني الى ذلك ابن الرسو وارفع من صدره وكان ابن عباس قد كف بصره فاستقبلني قاده
 وجه بن الرسو فامام محرم عن ذابيه ثم قال بعد ان شاء شعوب بن باس الرسو اما العمى فان الله كان يلو
 فاما العمى الا بصار ولكن نعمى القلوب التي في الصدور واما العصباني القوي والعلواني فيها حكيم لا يعقبا
 ولا انما كانت اما حل المال فانه كان بالاسم فابناه كل ذي حق حقه ونقصت نفسي دون حقاني كما
 اية فاعدا بحفنا واما المسنة فاسال ذلك ساء او ازلت عن برود عوخته واما قاتلنا ام المؤمنين فدنايت
 ام المؤمنين لا يكف ولا يكف المطلق الا كذا خالك الى حجاب هذه اليه عليها فتكاه عنهام اخذنا فقتله فاعدا
 واما قصدا ما احلها في موتها فاما هذا اليه ولا محمد من النفسها ان ابرز روجه بنبه وصانا ما صلاها واما
 فاما اياكم فاما نصيحتكم خفافان كذا كفار فقهكم فغراكم فنادان كذا مؤمنين فكم ففقا كذا اباؤهم
 لو لا مكان هذه فكم وكان فكم من الما تركت لسي اسد بن عبد الوهي عظماء الا كسرته فلما عاد ابن الرسو
 الى اية سألها عن روي عوخته فقالت الم انك عن ابن عباس وعن بني التميم فانهم كرم السجوان فابدا
 فقال علي وعصك فقالت باني لهدرنا الا العمى الذي بالها والانس والجن اعلم ان عمده فصالح ورسول
 محاربا باسرا فايك اياه اخر الدبر هي ابن ابن الى الحد يدعربي شهيد منهم شمع بن علي باصر حيا
 اتوجه في الكبد الثالث والعشرين من باب الكائد ووركتب كائنه متعارفة من سنت غابت فاعدا
 ما بغيره وراصول عقايد مسطور مست علامه نقار الى در شرح عقايد متغريه وبعظم خلافتها مع العرف
 الاسماء خصوصا المعزلة لانهم اول رده اسمهم لقواعد اخلافت لما ورد في طائر السند وجرى علقته
 الصحابة رضي في باب العقائد الى اخرها قال بن وامي كذا بن ابي الحد يدعربي منهم شمع بن علي
 شمع البلاء كذا ان رالطو يفتح منوشة لكذا كذا عرفت وسمي طول داد وسميت لي سند وروى

انتساب بغیر احدی از کتب معتبره حدیث و سیر و کبری کرده و ظاهر آن روایت با اعتبار حوالان
 کذا بعد کونم بود که ضاوه این کتاب در ضمن فقه کلام تم تعالیکم لیا محوید و بوب مورد و ثبت مرسوم
 و یکبار این بوج و منافی گردید ان ملاغبان من الموضین اصلوا یا شانه مکتوبه بر اهل سنت و حجت عوا
 خصوصاً و مسک شل این روایت و صاحب ملا از کتاب منهاج انفا فلیس که اگر کتب کلامیه امامیه
 و کلام اتی بعد از حکایت لطیفه نقل کرده باشد و با استهکوم این روایت ظاهر مشهور
 شیه نزد این عباس است و عامل بودن ایشان این بار رجوع از آن رد اهل سنت است و حقا
 رساله ملا محمد مصاحب الرسالیه فی بده الودیه طایح حکایه لطیفه مشتمل بر کتب عبداللہ من الرکب و الکرام
 نجا الحسن است شیه از او بود و قیل کان و میرز فوج سماء کماح شود و کان و کلا ملا فی کلا وقت نادان
 من و لدی الاسلام کماح الموه عبداللہ بن الزبیر کذا فی محضر تاریخ الطبری استی و در لطافت حکایه
 سکی نیست حالاکوش بعد از نبوتش را بر سماع آن مایه نداد و او خود یاد و پس مخفی نماید که اول
 احکامات ایداعی نواده سوسر که والد ماجد صاحب سار و کتاب سوارم او را کمال تعلیم یاد کرده اند
 غنیمت بر زبان آورده است بر کتب تاریخ طبری شافعی که نزد اهل سنت معتبر است و ملا محمد رسیده و
 طبری را که آن کتاب ترجمه است و در مواضع عدیده از احقاق الی فی اعتبار و در ادوار الحمله است که
 بر کتاب مکتور و طعن در چهار سیزه بن سید از مطاعن حضرت عمر رضی اللہ عنہ سکه بر انا خلف الامان
 انه لم یزل تاریخ الطبری الشافعی المسمی من علماء الاسلام الذی و مصنفه بانه من مکتوبه لایله از ادب التاج العا
 المندل المشهور من الناس تاریخ الطبری و لم یحی الی عراق التیم من نختی و ما شتهر من الناس من
 المحله و انما سیده المسمی تاریخ الطبری غیر ذلک انما تاریخ فان ذلک علی ماهر و اجمع غیر من
 امیر و تحسین و معام و یک از آن کتاب میفرماید و هو لم یصل الی تاریخ الطبری اند زنی
 و هم خصوصاً فی بایه امی و سواي این فاضلی مذکور و مواضع دیگر نیز تاریخ محمد و بعد از تاریخ طبری معتبر

و ملا احمد و در سیر و کبری
 حصه غنائی که در ده
 و الامان الشافعی و لایله از ادب التاج
 تاریخ الطبری

نیز غیر خبری و غیر تعارف نموده است تا کما نقل آن نموده آید این است کلام عالم علیا بشیوه در
بیان حال طریقی تعارف که کتاب معروف بطریقی فارسی ترجمه همان کتاب است حال آنکه این کتاب
این نیست و نیاید به پیشینه این باید دانست که صاحب محمد و کتاب مذکور جایگاه این کتاب
بیان بسیار و در تمام احوال و نباتات آن محمد مرید از آنجمله است اگر در باب سکا و در کینه نگاه کنیم
میفرماید این کتاب یعنی تاریخ کبر طریقی بسیار و بر او جو دست که کسی را فسخ او سیر آمده آنچه نزد او
مشهور است مخفی است که در محرفات مساطی سبی است و سببی بنام او سبی و در کینه شهادت میفرماید
سببی زیات موافق و سبب خود از تاریخ علی بن محمد مدوی الوالحس مساطی سبی که تاریخ طریقی را مخفی
و در وی سببی خبر افزوده و سبب است عبارت سه و در تاریخ گذشته لعل نمایند و گویند که این روایات و تاریخ
بسیار است حال آنکه در اصل تاریخ از آن روایت نام و نشانی ندارد است و این محقق که حاکم گویند
بسیار از مؤلفین این نیست هم زده است زیرا که هر چه از آن محقق است باطل نام دارد سبی و نگاه
ما قرآن قاضی و راجع به سببی در بیان صاحب محمد اما عسر واضح شده که تاریخ طریقی نامی که در آن
مستتر است هیچ آن در بلاد علم نرسیده و نباتات ما را لوجه است و مختصری که طریقی اشتها را در مختصر
است پس روایت آن کتاب برای الامام این است آوردن و بان تشیع بر مقبولین ایشان کردن
عالی از لطافت نیست و دوم آنکه این روایت و تاریخ طریقی که ای سیر طریقی جامع است که اصلا
در آن محل تشیع بر این زمین نیست باینکه آنکه مصنف آن کتاب به او سبب الهی و الهی و الهی و الهی و الهی
روجه بودن اسما و بر آن سر که در حالت اطلاق در عرف تمام عالم مشغول بطرف توجه و آینه
و خود صاحب رساله هم در فایده نامزد و وجه و شرح ابی اکلام صاحب محمد تصحیح بسیار
نمودن تکلیف دائمی که نشر و رجعت است از مطلق آن نموده است حال در کلام مدون
اطلاق تکلیف مطلق بر فرد تعداد آن شده است و نیز مصنف آن کتاب او را عالم و الهی

بودن تا حال از ورود بدنه مطابقت روایات مشهوره در کتب سواد الرجال بصیغه حرم ذکر کرده
 حیث قال و اسما و جده سیر بن العوام کانت حامله فولدت ثامنه من ابنها عبد الله بن الرمره و بعد از این بصیغه
 روایت ترویج آن در بدنه و عامل شدن او در آنجا نقل نموده حیث قال و حصل لابی تروجه مالک بن
 منه بناد و بعد چندی سطر آن روایتی که صاحب رساله نقل نموده بصیغه تریض ذکر کرده پس تشبیه برداشتی که
 تریض متعادل روایت مشهوره ذکر کرده بصیغه حرم نقل کرده باشد نیک لطافت دارد خصوصاً در صورتی که
 سیح الطایفه ابو جعفر لایسی در تهذیب عیال حکم با سقاخ مجوز روایات ثانیه معینه از وجه اعتبار متعادل
 روایات مشهوره قویه فرموده باشد تیوم اگر این روایت در کتب شیعه مذکور است حالیکه صاحب رساله
 بعد ذکر این حکایت لطیفه نقل آن از مهناج الفاضلین که اگر کتب کلامیه شیعه مذکور است فرموده پس صاحب
 طبری بصیغه تریض اشاره بطرف مردی بودن این روایت در کتب شیعه کرده و بصیغه ثانیه غیر
 روایت برای تشیع بر بعضی متولین اهل سنت تحریف لطافت معایت چهارم لطافی که نقل شده
 است که خود صاحب طبری بنابر رفع شذاعت از سر و لب او و اثنای ذکر این روایت محرم گفته
 و کان ذلک خلافاً فی ذلک الوقت فیما که صاحب رساله هم نقل آن نموده پس تشیع نمودن بر شخصی باطلا
 امری قبل از تسویم شدن آن یا با امری که بر حکم تسویم قبل از تسویم شدن آن مترتب شده باشد بر تسویم
 همچو تشبیهات مساعی داشته باشد قطع نسب عام عالم و تشیع بر کافیه بی ادب و نامرد و غیره که کل نوع بشر
 سوامی اولاد بی واسطه حضرت ام الکلاخ برادر یا خواهر که در شریعت ابو العشره جاری بوده پذیرفته اند
 نکاح هر دو را خواهر محرمه منوع شدن آن بر حکم ان بیان پس تشیع بر بن الرمره نسبت به او و استبعاد
 حرمت این تشیع بر کل نوع بشر باشد و فی من بطا و لا کفی فمن الفوا یلا کفی و منهاج الفاضلین
 که در نقل صحیح است که در عبد الله بن زید مسجد سخن میگفت عبد الله بن عباس سید داود و آخر عمر مکفوف شده
 عبد الله بن زید میگفت خاندان اعمی اعمی عبد الله کل المسلمه ای الزنا المحرم عبد الله بن عباس بن سخن در آن

[illegible]

جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم فی نفسه مقتضی مطلوب است که دلالت بر نسخ داشته باشد بشرط
 ذکر این خبر درین مقام مناسب نموده و چون استیجاب اخبار یک درین باب وارد شده و جمله صحیح
 بعد از استعمال و اخبار اختصار بر ذکر همین مدار اخبار اقتضای منتهی شده و العاقل کیفیه الاثر را
 و الجا مل لا یغنیه الف کتاب عنایت استیصال این استدلال بچند وجه مقام استصحاب اول آنکه درین
 حدیث بر آنکه صاحب سالک ذکر وقوع مشهور در بعضی اوقات صحیح است و آن خود مسلم است
 اثبات آن از قبیل اصحاح و اشکالات مقصود صاحب سالک ذکر و رد و همین فایده تصریح به آن کرده
 ذکر و ایات مرید در طریق اهل سنت و اهل بر جوار و هم بر عدم منسوخیت متفق است و این مطلوب است
 روایت غیر ثابت و آنچه بجهت فایده ظهور یعنی خود بر این شبهه شده فرموده است اگر چه تصریح بعدم
 نسخ درین حدیث نیست لیکن نصیحه اصحاح اصل عدم نسخ دلالت این خبر هم بر مطلوب است و هر چه
 اهل معادش به خاطر عمر رسد زیرا که مطلوب صاحب سالک ذکر احادیث و اهل بر جوار متفق بر عدم
 منسوخیت آن است چنانکه کلمات خود همین قسم احادیث درین مقام ذکر کرده است و درین حدیث
 قدری که از آن قطع کرده لعل نموده و در آن مطابق بحیریه هم تصریح بعدم نسخ نیست و مندرج
 استصحاب بآن نعم کرده عدم منسوخیت از آن فهمیدن صریحا استدلال باصحاب است و مطلوب
 صریح حدیث و صاحب سالک مدعی ذکر احادیث و اهل بران شده مدعی اولد یک شل استصحاب
 غیر آن پس ذکر این حدیث درین مقام مطابق تصریح او مناسب نباشد و آنچه صاحب سالک ثبوت
 عدم منسوخیت مشهور ازین حدیث ظاهر المطلق دیده بالاخره خود قابل بکار اسطرادی آن درین
 مقام شده حال آن در جواب و کم کمی اید و انفع خواهد شد و جواب استصحاب که درین حدیث
 باز مثبت شده است اگر چه در جواب فایده اوئی گذشته لیکن در مقام مختصر که حکم را
 استصحاب نزد فالین به آن نوقت عدم ظهور حکم مخالف میباشد و در پاسخ فی سطر صریح

همین حدیث صحیح متواتر است با صحاح و معجم بعد از اولی البیاب و در حدیث
صاحب رساله نقل این روایت خطا کرده که عبارتی را که بعضی صحیح در محرم از آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم آورده اند از این روایت در صحیح مسلم موجود است بکنظم ساقط کرده و آنست
که حدیث کرم این بطریق حضرت عمر است بر زبان علم و جاری نشود و اما عبارت ساقط و صحیح
رساله ابی شیبہ که در صحیح مسلم در بلفظ گشت معانی صاحب رساله حدیث مذکور از آن صحیح
که این عبارت موجود است ثم ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من كان عنده شيء
من النساء التي تمنع فلفل سبيلها فهي ليس حياء حدیث من کتب کتب صحیح مسلم را که شهره افوق
حدیث است ساقط نموده و لکن در متن مناسب به حال صاحب رساله و بعد از آن در صحیح مسلم
از همین سیره در حدیثی در روایت بطریق مسنده و آن بر کرم حدیث از آن حضرت
این روایت او را در باب عدم منو حبت تصویر برای الزام اهل سنت ذکر کرده و معانی صحاح
و محبت ترا که صاحب رساله عبارت و آن بر کرم حدیث صحیح مسلم ساقط کرده و اصل
آن را از در نشو نقل نموده حدیث قال و این حدیث را صاحب منشی نیز ذکر کرده است
و این حدیث را ذکر کرده است که معاویه از کعبه میردن نباید قبل از کرم آن است و
این کلام اگر عرفا مشاعر صحیح دارد و بر سر کتب زیادت مذکور و حدیث صحیح مسلم حدیث علامه
انفا معلوم شده که زیادت مذکور و در صحیح مسلم مفصل تر از زیادت و در حدیث صحیح مسلم حدیث
که در اسقاط آن از حدیث صحیح مسلم و نقل آن از در نشو که در اصل حدیث مذکور و حدیث
فرموده است که این نوشتن بر ما حجت مساوی است معادش نیز بخاطر غیره زیرا که اگر احدی بر ما
باین حدیث حجت گرفته تا معاد دفع حجت او از خود افاده این جواب میفرماید بلکه انما
اهل سنت حجت بکنند پس سرگاز و حدیث صحیح مسلم که معنی حدیث زیادت که از معنی محرم صحیح

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم استماع آن بوده باشد استدلال شمار بر این نیست باین حدیث بر حواست
 دست نخواهد شد جواب این اسکاال علمی و باید دانچه در نموده اند که معنی اصل عمل و شیوع و
 این در همه کتاب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم فی نفسه مفید مطلب است که دلالت بر نسخ
 باشد انتہی این کلام هم مقام خبر نیست چه در کما شیخ عدم باین نسخ نیست و ثبوت این مدعا از
 شیوع و وقوع امری متغیر و غیره و جمیع احکام منسوخه قبل از نسخ واقع و آن احکام قبل از
 نسخ هم بود پس اگر محض شیوع و وقوع مستلزم عدم نسخ باشد لازم آید که هیچ حکم شیاع منسوخ
 نشده باشد در مقام دیگر اول عدم نسخ در کار و اثبات آن به محض وقوع و شیوع خوب
 استنباط اولی انبصار و آنچه در عامه همین عبارت منسوخ فیها کفایت است که دلالت بر
 نسخ داشته باشد ظاهر الفاظ عدم در این عبارت از کتاب ساقط شده و حق عبارت
 این بود که می گفت که دلالت بر عدم نسخ داشته باشد نه اینکه حاصل لی فی الحقیقت
 بده اخبار و انکشاف عمایع من الغفله و ما شایعها بعد از رساله و غیره من الاخبار و ان نص
 لا استقصا ما کان کلیم بالبال انما الکلام لی الاطلاق و العاطل لتقصیر من المقال لاقتضا و دل
 ماقول منه و افسا و ظاهر تنبیه بدان که از طایفه اخباری که درین فایده بعضی ترقیم شده و ثبوت
 پیوست که جماعتی در عابیه عظام قائل بعدم نسخ آید میو بوده اند که سید و سر و زبان ایر
 مؤمنان جناب علی بن ابیطالب است و آنحضرت بمعنی حدیث منقح علیه علی بن ابیطالب
 الحسن مع علی بن ابیطالب است و در مورد صلی الله علیه و آله وسلم و قصاکم علی و دیگر احباب
 بسیار مطاع واجب الاتباع است چنانچه سابق بر این روایت نبوی و سید علی و محمدری در ترمذ
 الاخبار از آنحضرت مذکور است که فرمود لا یسئرنی انی اخطاب عازلی الی سنی و خصمه صارا لیسکون
 این حدیث از این عباس بن محمد مروی است و آنحضرت از آن حضرت مروی است

او مشرف علیه السلام بحجاب و انشغال بکلمه شریف و قبول بخوار شود و در این میان حضرت مراد علیه السلام
 از هر کس که در احلال صلواتی خوانده و سوال خدا آن را احلال نموده و تیر از مطارد علی بن خناب
 ساقیه معلوم شد که عمران بن الحفص که از عطارد صحابه در راه صحاح سنیان است قابل
 عدم نسخ آن بود و همچنین عبد الله بن عباس چنانچه مجری و بخوار نقل کرده اند و هم چنین جابر
 بن عبد الله بن عمار و عبد الله بن مسعود و غیر ایشان سید علی بن طاووس و طراف
 از محمد بن حنفی از کتاب محسن نقل فرموده که آن سینه من الصحابه رسته
 من القبا عین کالو یفتون اما چه سواد و ابوالحسن بن علی بن زید که از کبار
 جان در این باب آمده است آورده که شش کس از صحابه و شش کس از تابعین که نامهای این
 را ذکر کرده فتوی با حاجت شوند و اند و ابی صافی باب نهی النبی در اخره فتح الباری
 شرح منہج الصحابه که علی بعض الجمع عن مالک الخوار و قد اختلف السلف فی المسند
 فان ابن المسد جابر عن الاولین الاربعه اسی و فریب باین در فتاوی نوشته و
 معلوم است که بعضی حدیث سنیان مثل صحابی کالجوم ما هم اقدم هم اقدم هم اقدم
 هر یکی از صحابه مذکورین در باب عدم نسخ موجب امتدای خوانده شد اسی از این جهت کلام
 صاحب رساله را به تغیر سیریه جانب او معطوب سازیم و بگویم بدینکه از ملاحظه اخبار که در
 فایده و در فایده اولی از حجاب بصوب المومنین علی ابن المطالب به روایه متفق علیها
 من اهل السند و الشیخ و سلطان این اربیره بن محمد حتی معروض ترقیم آمده و از کلام
 علامه نقضانی که در شرح مفاد کفیه من انه قد ثبت لاجابا منه الف ناله مار السیور
 اجماعاً من الصحابه علی ما روی محمد بن الحنفیه عن علی رضی الله عنه فی امر العبادہ التي نقلت
 فی جواب الوجه الثالث من العادۃ السالیه ثلثت بوسه که جمود و از این جهت

معا به عظام رنجی بایده فیه قابل نسخ نمک نموده اند که سید و سید و ایشان امیر المومنان نباشد
 این اصطلاح است و آنحضرت بعد از حدیث متفق علیه علی مع ائمه و ائمه مع علی در حدیث
 محمد صلی الله علیه و آله وسلم افضلکم علی و دیگر اخبار با مطاع و ارباب اتباع است و آنجا که در
 فایده داشته خواهد آمد که حدیث اول استثنای این اصطلاح است که کافی از آن حضرت است
 و آنجا که در حدیث آمده و در خصوص آن نظر بر یکدیگر است منضمون از این عباس هم مروی است
 چنانکه در وجه چهارم فایده اند از آنها این اثر روایت می شود و منقول و تفسیر می شود از آنحضرت
 با حضرت در حدیث که در آنجا استنباط جمیع او از قول امام است و بعد از آنکه در حدیث
 امیر المومنین با در حدیث صحیح مسلم و جواب می دهد و منقول شده و آیات صحیح و غیر صحیح
 از جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم جواب می دهد و استنباط از حدیث صحیح و در حدیث که
 که در حدیث ائمه است بواسطه حضرت امیر و اولاد و امجاد و جناب مروی است اول و نیست
 که جناب امیر که اولاد و امجاد و ایشان متوجه احرام می دانستند و اعلام می داشت آن میفرموده و چنانچه در حدیث
 از احرام نموده اند و نیز از مطهر کلام را اخبار سابقه معلوم شد که نسبت می شود انشاء لطف تعزیر
 خلاف واقع و رجوع ابن عباس از تحویل آن نایب و جامع و چه خوش گفته است علی بن طاووس
 در طریقت که آن ستمن الصفاست دست من التابین کالو القتون یا یا چه شده انشاء الله و در
 جمایه صحابه که نوبت شان از سرار با در گذشته و از جمایه نیز بعضی که بر نوبت شان است که در حدیث
 زنده شش شش کس بجهت عدم علم نسخ کامل بجز آن باشند پس مخالفت ایشان با امیر
 خواهد بود اختلاف و حال حکم امام مالک بخوبی آن در جواب فایده خامه خواهد آمد و معلوم است که
 بعضی حدیث اصحابی کالنجوم حاجت افتد الصحابی بوقت موجود بودن حکم منصوص می
 و چون حکم است متوجه من از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و معروض از جناب حضرت امیر و اولاد

خارج

اما اینان و جابر صحابه باشد پس این است در انبیاء چهار حکم حدیث علیکم السلام و السلام
بطرف و چهار کسین یکبار صحابه که سبب عدم اطلاق بر ناسخ یا معضول است
در زید و اندک حاجت احمد و در هر قول ایشان تصور است اما فایده در احادیث است
حکم منه به تقریر آن و در این دلیل چهار وجهی که در رازی و تفسیر کبیر نوشته این است که از ناسخ
می بود البته تا در معلوم باشد بطریق احادیث و تقدیر اول لازم می آید که علی بن ابیطالب علیه
و عهده الدین عباس و عمران بن حصین میگردانند که نوشته شود از این مورد علی علیه
السلام علیه و عهده و در کتب کتب کتب و هو باطل قطعی و بر تقدیر ثانی اخیری ثبوت ناسخ بطریق
لازم می آید که مضمون واضح مضمون باشد چه اصل ثبوت بر این مورد با جمیع قطعی و تواریات
شده و این باطل است که مضمون رفع حکم قطعی ناید نیست محصل آنچه عبارت عربی نوشته
و بعد از آن در عدد و جواب آن شد بمقتضا از این شنبه کل ششس و چهار صیف شش
شده که معلوم ناسخ اما این کون متواتر و احادیثی که بعضی هم سبب است و این حکم
ولا است بر عوارض جواب دارد و غلطت او در روایات بدست خود چه احادیث سابقه
میکنند بر یکای جماعه ماکورین می غرض شنبه از از جانب او میباشند از جانب خدا
رسول و همین او را هم متواتر و مشاهد میبودند و اقرار بر قول خود می در زید و حاکم گفت که
که در نصاب در مسان ابن عباس بن زبیر و قوی آمد تفصیل گذشت پس معلوم نیست که مورد
این احادیث را دیده و بر قول خود که سمعتم سبب باشد عمل کرده و علم بجائی و تغافل از
یا اوه صف این همه مجرد احاطه بر این احادیث و اخبار اصلا اطلاع نداشته این بدو علی
اسمی کلام صاحب الرساله از اصل کلام امام را در شمع است بر جعفر ناسخ و متواتر و
اما و که از کلام استدلال استفاده شده و مانع آن که انقضاء اخبار شرعی طرف متواتر و احادیث

واما در نسبت بناطین خبر رسول است زیرا ساین آن از زبان رسول اگر چه اقلین آن در کثرت
 می باشد رسیده باشند که اتفاق شان بر کذب یا وقوع کذب از ایشان اتفاقا عاده محال باشد
 پس خبر موثر است و الا خبر امان و بعد از وقوع این مقصد بر عقل نقای ندارد و گاه امام منع خبری که
 با ابداع شق ثالث بیکدیگر باطریق که خبر ناسخ است و امان و مسلم نیست چه جایز است که ناسخ
 مسوع ضمایر باشد از زبان رسول و هرگاه برین احتمال متوجه میشد که در صورت احتمال
 سماع ناسخ از زبان رسول باز انکار بعضی صحابه چگونه مقصد میشود و در انفسر بطور بیان فرمود
 که جایز است که این بعضی ناسخ را سماع کرده سهو نموده باشند و چون امام زاری فعل
 اسلام منجوش فیه ثابت کرده آمده سبب که سکوت کل صحابه بوقت نبی حضرت عمر رضی الله عنه
 از متوجه علم انها بمنوخت آن بوده و بعد از این مقام قول حضرت عمر و تسلیم سکوتی که
 را شاید بزرگ و تسلیم این بعضی ناسخ منسی را فرموده سهو و نسیان بعضی صحابه است و ناسخ آن
 که امام در مقام ابداع احتمال ذکر کرده است بحکم انسان ایستاد و در نسیان استبعاد
 دارد و بنابر آن محمد بن فریقین در بعضی مواضع تصریح بسبب و خطای رواه نمود و مانند
 چنانکه نقل آن از محمد بن فریقین در همین فایده در جواب وجه سوم شده مذکور خواهد
 پس احتمالی که امام را ذکر کرده غیر مستبعد و واقع و مسلم وقوع آن از علمای اهل
 شیع و ابداع این قسم احتمال برای صحت منع کافی و دانی در استبعاد منع امام است
 از خاطر ساین زوال نه بدید که کلام از فاسدوم شده که کلام نام و در مقام بطرانی
 منع است بر خبر در سنوار و عاده به ابداع احتمال سماع ثم نسیان و از قواعد مقرر
 علم مناظره است که از طرق الاحمال لطل استلال و نا بکستل تن ای که صحیح است
 تمام استبعاد آن که از نسیان شیوا منع بعضی علمای اهل سنت به ابداع احتمال بدیع

و باید که نزد اهل نظر نگذارد که جواب منع احوال کفایت نمیکند بلکه درسی
استندلال بر حق و ممنوع می باید و لا استدلال بالاحتمال حالات بد این و عی باید
شدند پس باید دانست که عذر علی در کشف الحی و طعن قرطاس که توالی مطالب حضرت
عزیزت میفرماید ^{عنه} قول ^{عنه} عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم ما طلب فی مرضه دواء و کف لیکن کما
لا یحتمل ان یجوز ان یفعل حال موزه علی ابن عمر علیه السلام فممنوع عمر الخ و من یقول علی
اعنی و از ادان نفس الخ منع ظاهر شود باشد فضل بن زوریه ان جواب این سوال فرموده
ثم ما ذکر از ادان نفس حال موزه علی خلافتی از من باید اخبار بالغیب و غیره را بر زبان
نفس بحدی که بگوید و واقع بذمار و نیا عن عائشه: قال اذ عی لی ابابکر اماک حی کسب له
کمانا هبی و این کلام نزد هر طایفه از منع ظاهر است مع استدس بجواب ان مطابق با این منافی
منافیه ذکر دلیل و ابطال این احتمال واجب و قاضی نورانی سوخته بجواب این مع ظاهر
استمال اطلاع علم علی الصبی المسلم و شد تصحیح این احتمال به وقوع آن به الهام و امیدان بحسب
تقریر علم سلف ماضین بان بقا این موجه للعلم ذکر کرده بعد آن تصریح بعدم لزوم اخبار
بالغیب فرموده و ذکر شد تحت قال ان الاطلاع علی ^{عليه السلام} الغیب قد یكون بالعام المدونه
بالحدس و السوس کما در من قول علی علیه و سلم اتقوا و استه المومنین و قد علم ذلك السلف الخ و
غیاک بقا این موجه لعلمهم بلکه خبر و ابی من بعد هم فلا یلزم الاخبار بالغیب هبی و این قد خیل
فرموده که درین مقام بجواب منع اقامت استدلال می باید نه ادعای احتمال پس بگوید
استندلال عذر علی که قاضی نورانی در دفع منع فضل بن زوریه از ان عاجز شده و خلا
فوا این منافی و مناظره تصحیح احتمال موده و هرگاه جواب قاضی مروری منع تصحیح احتمال
نزد شیخ سماعی داشته باشد پس منع امام را از استدلال بخود منوط به ادعای احتمال میسر

عباس بن علی که در کس و دیگر که بخواهند قایل بودند شریک بنام شدند و گفتند که
کشته بود و قایلین نسخ باشند خلاف خواهد بود و اختلاف و آن بجهت غیر عمد بودن صورتی
امام نبیانه همان گفت و گو می کرد بین باب و میان ابن عباس و این زبیر و وقوع آن
تفصیل که شد گوئیم در قول سابق لا ینوح می رسد که این قسم خلاف ضرری بمنع امام نبیانه
و بعد گوئیم تفصیل گفت و گو می کرد در میان ابن زبیر و ابن عباس واقع شده و در وقیم
از ابن ابی الحدید معزلی و صاحب منهاج انصافین شیعی نقل کرده اسال این روایات نزد
امام عمر معد به است پس صحبه عدم اعتبار این نسبت تجاہل و فاعل بخیاب امام را
که مثل محقق طوسی قایل به تفصل و کمال اوست بکماستنا ما فعل عبارته از الایمان فی انوار حواء
اسامه اردغان علم مستبعد و معجزه همین کلام در حق محقق طوسی جاریست در انکار او احادیث
باز او مکتبه ابد العلوم و ارجا که نقل آن از قدس سراسر انصاف و در وجه محم فایده نالکه که
فنا بود اگر کمین جانب الحق طوسی نبود جوانان من جانب امام الزاری قایل
اما آنچه خواهد نظر اند در مواقع و ذکر عمل مضامین بحمد آنجا عشره شاه عبدالعزیز سیزده این
مواقع است زیستند و عبارتند که اما ما کلمی عن عبد الله بن عباس فی المتوفایکان تناول
اباحیه المصطفا لیل الطول العزیز و قلنا لیس و الخ و ثم رجع عنه و استند الحارثی من طریق
الخطابی الی سعید بن حمزة قال قلت لابن عباس لقد سارت لفضاک الکرمان قالو فیهما سوار
ما قال و ما قالو اعلت قالو فقلت للشیخ لما طال مجلسه یا شیخ علی لک فی فضا ابن عباس
فی شدة رجوعه عن الناس لیس لکون متوکل حتی یصدر الناس فقال سبحان الله
افقیث غایبی کالمسک الدم و لم الحریة لایحل الا للمصطوف و روی الزدی عن ابن عباس قال اما
الشیخ فی قول سعید بن حمزة کان الرجل یقدم البلیه لیس له بها سوره و یزوج الخ و انما یقدم ما یر

اینم معجزه سواد و بصلح که شیب حتی اذ انزلت الیه الا علی از و ازهم او ملک انهم
 قال ابن عباس کل فرج سوا ما حرام استی و صاحب کعبه عراق بن موهوب در باب شکار
 نهاده و آنچه گویند که ابن عباس کوزه بکده کاش ابلع ابن عباس را در جمع مایل
 بود که بکند تا در راه افتاد و قصد این عباس چنین است که خود بر آن تفریح کرده بگوید
 شود و اول اسلام مطلقا مباح بود و حالا مضطر ابلع است چنانچه دم حرر شده باشد
 برین طریق الخطابی ابی حنبله از فی کلام التوابع پس در نوعیست باینکه هرگاه بار روانه کرده
 اهل سنت ثابت شد که مدعی ابن عباس قولی است که مطلوب ما به ثبوت رسید
 از آنکه مقید کمال اصطرا را بود و پس او می آید است و برای ما مضرتی ندارد اگر چه از روایت
 واحدة ثابت می تواند شد پس چون کتاب شواهد بر طریقه و احوال بعد اصحاب
 تحفه کتاب خود را بر این کتاب تألیف کرده ترتیب که ابواب و ذکر حج الرامه بر بعضی آن
 بعد آورده اند و بعضی مضامین تحفه با بعضی مواضع مماثل است که در کتابش نقل شده
 لیکن بحسب این مائل چنانی حکم نمودن مسبر و قیود و حل مضامین تحفه از مواضع کلام
 در این است چنانچه و جدا اول آنکه سید محمد انصاری صاحب کعبه مجله در ابواب متعدد
 آن کتاب ذکر کرده چنانکه در باب فقهات و مطا عن بعضی آن در نموده و در بعضی آن
 دیگر راه اجمال و آن نموده و درین اثر و کلام صاحب تحفه درین سبب است که تحقیقات و در کتاب
 عانت که کلام صاحب مواضع از محل آن عالی کما لا یجنی علی من راجع الی الکتابین الذکرین
 و صاحب رساله کلام صاحب کعبه را درین سبب از سلطان آن نتج کرده و آورده آن را باره یافته
 و بعضی را کما ان خود منصور الذمعه بنده شده و در آنجا منقوله نقل نموده و بعضی دیگر را که این صفت
 را تا ساقط نموده و در بعضی از مواضع که کور بود و این سبب که حکمت اتحاد و من و وحدت

مسئله شصت عبارتست که با عبارات موضوعات محال واقع شده باشد یا نه این
در مباحث محال و مواقع را شاهد انعام سرور ساخته و ذکر کرده آن را موبد حکم مسردون
بودن محل مضامین تحت این موضوع تصور نموده و این قدر دانسته که در صورت مجادله
بین عبارات الهیه و معطیات و استناد و خدیه سطر حکم مسردون بودن محل مضامین
یک کتاب در کتاب دیگر نمودن موجب استنایب طایفان هر دو کتاب است و چون اراحت
ازین بیان در یافتند که درین مسدود مکرر الازار که در کتاب محله موضوع شده و مذکور است
طویل الدلیل و سبک الدل که در آن در عبارات آن کتاب موضوع محلی در حد سطر شرکت
اتفاق افتاده که آن را صاحب رساله غنیمت دانسته نماید باید انعام سرور ذکر
یک عبارت تحت رابر آن قیاس کرده خواهند دانست که شرکت در مضامین تحت و موضوع
در اصل موضوع مجادله و دافعت نه در محل آن کما در عهد صاحب الرساله و سرگاه شرکت
در محل مضامین محله و موضوع واقع باشد پس انعام سرور محل مضامین محله اصوات مجادله
باشد و در آنکه گوئیم چنانکه بعضی مضامین تحت با بعضی مضامین موضوع متماثلست همان مضامین
بعضی ادوات آن با بعضی مضامین لوافض الی واقع و دیگر کتب این فن که مشتمل بر بعضی جمع
الایه باشد متماثل است پس وجه رفع خصوصیت مسردون بودن محل مضامین آن مجموع
چه باشد نسوم آنکه گوئیم هر دو کتاب که در یک فن فرض کرده آید مثل شرح مواقف و شرح
مشاهدات مضامین آن سرور و متماثل می باشد پس می باید که هر کتاب لاغی از سابق
باشد و در صورت صحیح یعنی لازم آید که کتب الی صاحب رساله بحمت ما خود و لایق
محل مضامین آن اراحت الحی و سحر الانوار و اشباه این کتب مسردون باشد
و رساله مخاطب ازین کتب و از بعضی شرح العباد فی حق و تقدیر الاحکام و در تفسیر

و اما در مسروق باشد زیرا که اصل مضامین بر این مطالب ازین کتاب است و دست محاکم
 و نیز این طریق هنوز بیان بعضی عبارات با خود ننهاد که در شده چهارم آنکه گوئیم بعضی
 سید و تحقیقات سیده که صاحب بحث در کتاب خود ذکر کرده مستغفار و در مضامین و اندام
 مثل زو العین و از ادب است چنانکه اگر مضامین بر سال مخاطب با خود در موافقات و اندام
 است و بعضی از صاحب طبع و فاء صاحب بحث و اگر کسی از ادب است از آنکه کلام انجیل است که
 علمای اهل سنت پس حکم مسروق بود و اصل مضامین تحت موافق حکم راست است
 بنویس که گوئیم صاحب رساله اصل مضامین بحث مسروق از موافق و صاحب نرسیده اما
 آن در در مضامین المسکات قرار داده و اما که کتاب موافق بعد استعاره حکما باشد شریفه
 عبارات آن که اصل مطلب است از خود به اندام بعد رصفت بحث خود بود و با آنکه اب
 نواد و نیز که سید علم اب بحث با اعتبار شدت لغات تحقیقات است راست است
 موافق مذکور نیست و مضامین المسکات نام داشته شده است پس حکم ما خود بود و این
 مضامین تحت از خود و کتاب مقام استغراب و نصب با از کتاب شد ششم آنکه گوئیم و چهارم
 و صاحب بحث و صاحب موافق و هر دو روایات رجوع این عباس را از حکم کوار موافق
 جامع الزیدی و کتاب تاریخ الحديث و منوعه للجاری که این بر کتاب شده اتفاق است و از خود
 اند و با حال بد یافت رسیده که اندی بحث اتفاق و موافق را از کتاب مشهوره که دیگر
 سارق قرار و بدینجهان صاحب رساله در دفع کلام صاحب بحث و صاحب موافق و منوعه است
 که هرگاه نارسد روایات کسره اهل سنت ثابت شد که در سب این عباس قول محل موافق
 طلب با به ثبوت سید الجا که جواب آن در وجه و هم فایده اند که شسته لیکن در مقام
 انصاف آن گوئیم به این طریق که اما مطلوب شما خود رسد در حالت ضرورت است یا در

حالت سینه با غم این سرد و اگر مراد شوق هوایست پس از این برکت سبب تشیع لازم می آید و چه
تجدید و اصل فصلت آن از کجای دایمی در حالت سینه ثابت است چنانکه احادیث امامیه
که بعضی از آن در فایده عاشقانه مذکور خواهد شد دلالت بر آن دارد و نیز ظاهر است که رجوع
عده درین مقام وارد شود در حالت سینه مثل جوار کجای و جوارنی بوقت مروره از افراد
جوارنی فالیه سینه نیست چه اگر سینه در علم جزیر را که در حالت محضه جایز است احدی جاری
حال ایستد بگوید اگر مراد شوق آبی یا ثالث است پس آن خود ازین روایت ثابت نمیشود
چه ظاهر است که از ثبوت اباحت مقیده چیزی کجالت اصطلاحاً اباحت آن در حالت سینه یا
اباحت مطلقه آن ای علم من آن بکونی فی حال است و حال اصطلاحاً لازم نمی آید و اگر چه
است اگر چه از روایت و زعمه ثابت نمیشود انتهای مقام است و ثابت در آن اگر از روایت
جاری که روایت واحد است و همچنین از روایت صحیح مسلم که صاحب سال از او روایت
از فایده ناله بکر کرده مقیده بود و جوار سینه کمال اصطلاحاً از این عباس ثابت میشود
و سواي این روایات بسیار از این عباس مروی و درین مجامع حدیثیه
که هر واحد از آن دلالت بر مقیده بودن جوار از آن نزد این عباس کمال مروره و اصطلاحاً
از طرف دیگر روایت بر حسب خود دارد و اجماع از مایه خواهر کاش اگر کتب شعبان این
روایت را نقل میکرد و در آن اگر اشیاء آن موجود است چندان مستند بود و هیچی غیر از آن
بجست تمنا می صاحب رساله از تمهید و در تبصیر روایت حرمت مقیده به سذایل مسطح
از حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی علیه السلام مروی است که برای آنکه فواید و احادیث
عباس است بمرات نقل مرده حالا از صاحب رساله استماع میجواید می بیند که ایشان بحاجه
آن راه انصاف می بیند و با طریقی انصاف می بیند و در اینک با طریقی اصل نیست

البته در اثبات اینکه مدعیان عباس حلت و جواز است و نوشهر قیام و نشی این شاه عزیز است این
 ممکنه و در سلسله اتباع این عباس و در عیال خود را مستقیم ساخت سادات دارین حاصل نماید پس
 اگر روایت حلت و جواز است که صاحب سادات این عباس نقل نموده حاجت و ایات محمد حضرت المومنین
 علی و نقی علیه السلام که از سادات این عباس و امام و ائمه است اتباع بودند و آن روایات و کتب معتبره
 موجود است و نقل نموده و سببی انصافی بوضع ننماید بود و نیز اگر حضرت امیر علیه السلام این عباس
 را از فتوای اجابت آن رفیق نموده و نیز اگر در صحاح اهل سنت موجود است و نیز اگر فتوای ماکه این
 عباس مخالف جمیع صحایب کبار نیست و نیز اگر رجوع شان ازین کتاب مقبول نباشد البته صاحب تحقیق
 عباس سکر و بر نقد و بطور صورت مخالفت در میان این عباس حضرت امیر نام و جمیع صحایب کرام
 معمول جماعت در مخالفت این عباس معین این انخاص است نه در سمیت این عباس سجان ابد
 صحیح انصاف و جمیع طریقی که در با احادیث صحیح ائمه اطهار را بطریق منافی آن باید مذهب و معارضه و دیگر
 اعتبار و کرده و با خود آن مو و وطن علمای شیعه نباشد و صاحب تحقیق است که روایت این عباس
 بنابر مخالفت همه و آن بار و ایات حضرت امیر و جمیع صحایب کبار مطعون صاحب اثر است و باطل
 معلوم است که ائمه العصاره علی القسم مقبول است و در ائمه ائمه ائمه است جمیع این عباس مدعی خود
 مسلم و پیغمبر گاه با اعتراض علماء و رواه نماید پس این عباس است سید الطریق این انتخاباتی خواهد بود
 قطعه رجوع او از آن مدعیان است و استی توان مثل این کلام از طرف صاحب محقق بر کسانی که
 بحجاب کتاب او تکالیف کشیده اند جاری میشود و باین طریق صاحب محقق بر شیعه اخباری
 در طریق ایشان موجود مدعیان است و مقرر است نه و نفعت استدلال میکند و علمای
 پس آن احادیثی که در طریق ایشان بود مدعیان ایشان و مقرر است که صاحب تحقیق است
 باین صحیح معارضه احادیث و در بر مطلق صحایب محقق که در کتب شیعه مرویست از این

و در این حال علی بن ابی طالب معتبر و مقبول و احادیث او بر مقلوبین و کاتبان بیعت بودن آن از قول
العاقل گفته می شود و مقبول باشد و مجتهد هم می آید که احادیث حرمت متوکل بر اعدای او سابق
از کتب مشیقه نقل کرده است و جهت بودن آن از قبل او و العاقل علی بن ابی طالب معتبر باشد و احادیث اباحت
سخت بودنش از باب اول و العاقل بنی عباس معتبر از او خبر واحد بر تقدیر محبت مقدم است بر العین
از روی کلامی مسلم است و معاد کلام محلی مفهوم نیست و زیرا که قول ابن عباس کجاست و می تواند
باخبار اعدای ابی طالب در میان رجوع او نیز از آن همین قسم اخبار نبوت رسیده پس قول او
که مشیت جواد است و علی بن ابی طالب که معاد و غیر متواتر است فرض کردن اخبار رجوع را محبت بودن
از احادیث آن شخص معام استعجاب است و آن علاوه برین ناقص صحیح در اول کلام شد
روایت تردیدی و وجود است چه اول تصریح نموده با یکدیگر پس ابن عباس کجاست و می تواند
در روایات جاری را هم مویده یعنی آورده و در روایت بر حدیثی است که متوجه در این اسلام
بود چون ابی طالب علی او را هم نازل شده این عباس رجوع نموده است و این صاحب
در روایت تردیدی صحیح ناقص نیست چه در اول کلام صاحب تصریح به موجب این عباس
بنحو رجوع است بر اصطلاح است و علی بن ابی طالب رجوع است و در روایت بر حدیثی است
در اول اسلام قبل از وقوع فتح است پس بعد اختلاف زمان و لحاظ سطح و عدم آن و قید
و عدم آن ناقص مرفوع باشد کاش بیان میکرد که وقت اباحت بر اصطلاح که متوکل
این عباس بود که ام وقت بود و امی قول موجب است صاحب بیان کنیم که انوقت
از مایکه حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنهما این عباس را از قتل اباحت منع فرموده بود
و دیگر صحابه بحرمت آن اخبار نموده بودند تا قریب وقت موت ابن عباس پس
و ظاهر آنکه آن صاحب بن است که ابی طالب علی او را هم بعد وفات عباس سالها نازل شد و معلوم است

که این فتوای ابن عباس بعد از حضرت و بعد سی عمر بوده چنانچه حدیث اول بعد از آن است که
 آورده بر آن است تمام دارد و این فتوای ابن عباس بعد از حضرت بحیث عدم علم صاحب خود
 نسبت به جهت عدم ظهور واضح اگر صحابه را در بعضی احکام رد داده و بعد از حضرت عمر بن الخطاب
 ابن عباس بعد از آن است بحیث عدم تعیین مسیح بطوریکه رافع بن لیث ایشان بخوارواندشت آورده باشد
 فتوای ابن عباس بخوارواندشت بطریق مخرج و نه در حضرت امیر علیه السلام و نیز منع است که
 اول بعد از آن است که صاحب سالار در مقام ذکر کرده و این در وجه چهارم فایده و ناله مذکور
 شده و از آن علوم میشود که این حدیث ال بر حرمست متوسست نه بر اباحت آن و در مصاف
 و نیز شش کتبه و نیز ابن عباس هم رجوع غده عنده و این مخرج است در یکبار ابن عباس فتوای
 اباحت و وقت موت رجوع کرده پس چگونه باز است بر جمع متواتر که اگر بگوید چنانچه مسیح
 شده پس بر دل آیه نیز مرتین واقع شده یکی در وقت مبعود و دیگری در وقت خلیفه ابی اسی
 در روایت تردی و قول بر صفا و سادگی نیست بیانش که قول بر جمع ابن عباس و جلال مسیح
 و اوقات کشید واقع شده باشد و از آن اوقات وقت قرب موت او باشد پس هر گاه
 بر ولایت آن مع قی وقت سماع ساد کرده و بر عاقل سید اندر صده و ردی از شخص فایده و اوقات
 شده است بعد از آنکه پس اگر تا قبلین مطابق سماع خود روایت آن نقیصه اوقات محله شود
 در آن حکم مینا داد و توهم میشود و بعد از آنکه بگویم انفا ایمان و تقوی است که رجوع ابن عباس نه
 منع حضرت امیر علیه السلام از حدیث آن در حالت اوسع بوده و این مع حوران
 در وقت اضطرار مسیح و وقت موت رجوع از مطلق اباحت نوده و عمر آن که چون جائز شده
 مطلق از مطلق و این در حدیث اول است و این صاحب رساله درین تمام
 بعضی کلمات خارج از باب علم و زبان و چون در این شرایط این عبارت است که

بابت آن کرده اند و اینها معلوم است که عسکری ابن عباس مابین سرودن و سرودن که در وقت
 گذشته بود و در وقت که در امر او بر آن و شده پس وقت رجوع که آمد و در وقت که در آن
 آن وقت از این خبر داشت ایضا و اینها معلوم است که عسکری ابن عباس مابین سرودن
 و در باب منافع و در حالت گفتن شدن ابن عباس که صاحب بار و در وقت که در آن
 ابن ابی الحدید معتزلی و در کتاب منهاج القاضین عسکری و در آن در میان مقام مد که شده و در
 در وجه بار و هم از صحیح مسلم نقل کرده از وجه و البش هم در میان مقام مد که شده و لیکن در محافل و دیگر
 که جواب روایت صحیح مسلم که جواب است شرح صحیح البیضا و منهاج القاضین بر تقدیر تسلیم روایت این
 هر دو کتاب که چون ابن ابی الحدید و ابن عباس نقل قوا و در طرف ایشان بعد از استماع آنکه در صحیح مسلم
 مد که است و دیگر آنکه در شرح صحیح البیضا و غیره است مضمون کرده بعد از آن نیز در رجوع که در
 سخاوت و دلالت بر عوارض است که در سکوت و در وجه و یا نشود و در رجوع بر مخاطب دلیل معنی رجوع و در
 و جوابات و دیگر سخن بطوریکه منتهی حال مقام بود بیان کرده بود پس در این احادیث و در کلام
 از ابن عباس که جواب مضمون مخاطب قریب علیه است بر یکدانشان از مد سبب رجوع و از سکوت
 و دلیل سبب رجوع و در کرده بود پس این روایات و در حقیقت معارض نیست بر و یا اینکه
 و ال بر رجوع ابن عباس از قوا و اباحت تعدد است آنچه گفته است که در وقت که ابن عباس
 تا الوقت از این خبر داشت و اینها معلوم است که ابن عباس از این قبل از وقت خبر میداشت لیکن
 استماع حرمت متواتر از قبل از وقت اعتقاد بحرمت آن نموده بود و این خود ظاهر است که علم با
 تسلیم علم جمیع بابت طهارت نیست و اینها معلوم است که عسکری ابن عباس مابین سرودن و سرودن که در وقت
 و اصل از وجوب است اینها معلوم است که ابن عباس از این پس از اینها معلوم است که صاحب کشف
 را با ابن عباس چه نسبت باطنی در میان همین سرودن و در وجه آنکه نظر ابن عباس در آن

در حقیقت تفسیر عام و نظر صاحب کشف ظاهر پس این عباس با وقت انعام بطرف قالی گرفته که
 دریافت که چون جمیع لوازم و دست میل میراث و عده و خلاق و غیر آن استیع به سعی است پس ریش
 نیز از آن منفی باشد و صاحب کشف تفسیر عقد که شبیه عقد کاج است تنوع بارار و وجه قرار داده
 در تصویر است از این استدلال وقت نظر این عباس ظاهر میشود و جهالت ایشان و تقریر بسته لای
 که از طرف این عباس باشد و اجمال بطرف آن کرده شد و مقصود معنی شباهت دارد و این
 در جواب داده مانده که خواسته ماسطرات و ایشا مولی نزدی حنی او از لای ابراهیم شد و این
 نزول این ایه بعد از آنکه در حال آنکه این ایه یکیده است و ایه مشهوره پس نزدی را از تقدیم
 معنی بقول آن بود که مقدم را از متاخر باشد که در توان بدین مخطواتی پس در وقت
 و لحد سبای وضع و اندر از اصدای این روایت ظاهر و هوید است اینست حال صحاح و محدثین
 فرقه که از قرآن هم خبر دارند و باس قول خلیفه ثانی حسنا کتاب الیه نمی مانند باجماع این فرقه
 استی این نزدی در مقام اعاده فرموده تمام است حجاب اطریق باهرین است و بعد از آنکه
 نزدی مکیده است که کان ابن عباس بنی محل المعمل لایه الوارده فی سوره النصار حنی او از
 ایه الی علی از و اجماع او با ملکیت امامان حال ابن عباس کل فرج خود را عوام انتهی تا بر او دارد و
 اینکه ایه الی علی از و اجماع مکیده است و ایه مشهوره پس ایه مکیده سبب تقدم آن بر مذکور مانع حکم مذکور
 بلکه عبارت بر آنست قال ابن عباس انما الله فی اوان الاسلام کان الرجل یقدم البطلان
 بناسخ و فرج المراه بقدر ما تراهم محفوظه سنای و صلح که شبیه حنی او از لای ابراهیم
 الی آخره نقل الفاظ نزدی حنی او از لای ابراهیم را غایت علی شود که تعداد آن
 فها سنختم مفروض صاحب ساله است نسخا بلکه غایت برای جواز آن که در حدیث
 بود که دانیده است بر آن اقرار چون سخاوت غایت بر الاقی صادر دارد میشود زیرا که از آن

رفع جواز کذا را بعد از اسلام و رفع بود می تواند شد اعلم که این عباس بن زید جواز عام بوده باشد
و این بعد از رفع جواز می تواند کرد و ما استخفم که رای الا علی از واجهم و ما ملکات ایما هم الا در زوال تنافر
ست حکم امانت این کرده باشد و چون اسرار عبارت از رفع حکمی شرعی حکم شرع دیگر است که می تواند
فی الایمات و در کتاب مذهب شیعه است که از بعد از اسلام حکم شرعی نبرد بلکه بطور تغافل بود پس رفع
رفع نباشد و از این جواب نمی پذیرد و اما بعد از آنکه باید دید که عادت صحابه و تابعین چنان جای
که اگر اوقات نبوت الایمات فی کذا است که در آن مراد می شد است که این حکم است که می
برین فردا می کرد برین حکم خاص فردا خاص زایل شده چنانکه شیخ طبرانی در معانی و در احادیث
قال این مسئله هم از جهت اولیای فی کذا بر او به ناره سب المروء بر او به ناره ان دلت علی
و این که این سبک احوال غنی شده الایمات که او قال الایمات فی الزمان بعد از عادت صحابه
و تابعین ان احدهم او حال نبوت و الایمات فی کذا فانه برید بکتاب انما ینزل حکم ان ما کان
فی نزولها من جنس الاستدلال علی الحكم بالایمات من سب النسل لما وقع استیضاة ما وقع و بحث کرده
و یکم الایمات و الایمات فی کذا فانه برید بکتاب انما ینزل حکم ان ما کان فی نزولها من جنس
من جنس الاستدلال الایمات و انما ینزل حکم ان ما کان فی نزولها من جنس الاستدلال الایمات
هم و دل علیه العقل و الایمات فی کذا فانه برید بکتاب انما ینزل حکم ان ما کان فی نزولها من جنس
که دلیل نبوت فی کذا استیضاة فی کذا فانه برید بکتاب انما ینزل حکم ان ما کان فی نزولها من جنس
الی آخر ما قال پس برین تقدیر معنی قول سرحدیست نباشد که گفت این عباس بن زید جواز
بود تا اینکه از رای الا علی از واجهم الحکم حرمت آن بحجت و اصل بودن شش تن بیاورد و از
انها و از هم نه وجوب عقل مهربان و عده و شلاق مستند شد پس کسی بود که ایضا که از
ماکان این علما علی از زوال آن نمی دانند و از آن کما برده از متضمن حرمت منکر مردم

کرده و تامل باین درشتی داشته باشد بالجمعه بچند اسم این تفسیر مخفی نیست که این تامل
 و تامل در تفسیر است مقدم زمانی را موقوف و موقوف زمانی را مقدم گفته اند و توجیهات آن در بعضی
 تفاسیر و تفسیر حدیث موجود و در علم اصول تفسیر و تفسیر بر اصل این امکان است و در اول
 صاحب تفسیر در کتب فی اصول تفسیر کرده و الدین بکرون الدسیب العصب الخ اگر در کتب تفسیر
 و رسایل تاریخ و منسوخ بودن آن بایات رکوه میگویند که است خا که فاضل ابو عبد الله محمد بن عباس
 بن علی اسمراسی در کتاب تاریخ و منسوخ و این میفرماید در سوره سور قیما من المنسوخ لکنه احکام فی
 قوله تعالى والدین بکرون الدسیب العصب الخ حد ذکر ما من قبل ان فی اسم السلام کان الواجب
 ان تصدق الرجل ما فضل الله ما ان قصاصا و اما کما میباشم نسخ بایه آنکه الخ شالی چه آن قرار دارد
 میگوید معلوم است که سوره بارات آخرین سوره است و این آیه یعنی والدین بکرون الدسیب الخ
 قطع تراخیه است و فریبست که پیش ازین بیا لیا بود و اسبی کلام صاحب انوار الکبیر و بعد ازین
 بطرف باب تجمیع آن متوجه شده و چون بعضی از توجیهات واقعه من قسم اسکالات انوار التهان
 منقول شده و اما للاختصار نقل آن نیز در آخر شد من شالی الاطلاع علیه فلیرجع الیه از همین فصل
 است آنچه ترمذی در جامع خود در تفسیر سوره روم از مار بن مکرم سلمی روایت کرده قال لما
 انزلت الروم الایه کان فی فارس لوم نزلت بده الایه فاهربین الروم و کان المسلمون یحبون
 الروم علیهم لانهم اهل کتاب فی ذلک قال انما یأویسند یفرح المؤمنون بنصر الله من شالی
 و هو احب الایه و کان فی قریب تحت طهور فارس لانهم و ایاهم یسوا باهل کتاب ایمان است فلما
 نزل بده الایه خرج ابو بکر صدیق یصح فی نواحی که الم غلبت الروم فی ارضهم من بعد الله
 فی یضیع سنین الخ و اخرج شمس عن ابن عباس البضا و در این روایت تمییز است بر نزل کر
 غلبت الروم الایه که موقوف و حال آنکه در روایت دیگر ترمذی و جامع و دار الی سند حد

در این کفره زوال کرده و در جنگ که بعد از این واقع شده بود کورست و هرگاه این کفره
باز شده باشد زوال آن در جنگ و بلاست نمی آید و روایت نیست عن ابی سعید قال
لما کان یوم بدر طهرت الروم علی فارس طحمت کک المومنین فزات الم علیت الروم الی ذل فخرج
المومنون بصره الخ و معنی زوال درین مقام ظهور تاویل ایست فلا یلم کون الیه النار قبل
الوجه باز دیده و لا انکار فی الزوال کم بعد القسم من النطر محفوظ فی الحاضر کما فی الحاضر
و چون صاحب رساله بر علم اصول نفسیه بحث بذرت آن اطلاع زیاده اسکال مقدم بود
که به الا علی از او هم را در زوال بر گردید ما اسمعیم که از ابایه مسند تعبیر کرده است بطریق بسیار
ذکر کرده و هر یک را اثبات و ردی کرده و احقر العباد بنیاد بشرط ظهور بیان زبده کلام
اینکه که نزد عیان سبع است و نقل خطی حقیقه و جمله که در فهم معانی آن از علما ایشان واقع شده
ترک نموده و با قطع نظر ازین همه گوئیم عبد الرزاق لایحی و کوه بر او میفرماید در بیان علما
ایست و در تراجم محمد بن ایشان را باقیم که از فضایل حضرت امیر المومنین علیه السلام
با آنکه مخالف معتقد ایشانست هیچ چنان نگردد اند و هر چه بایشان رسیده روایت
کرده اند و این از برکت ممارست من شده لای علم حدیث است ایسی پس بموجب تصریح
صاحب کوه بر مراد لایم می آید که هر چه در باب متذکرین عباس به زودی رسیده است
آن کرده پس با حجت منع شده و در او بر دیگر محمد بن ایست که مطابق تصریح معنف
که بر مراد و در تراجم بعد از انساب و آنچه معنف مذکور از مخالفت فضایل حضرت
امیر المومنین علیه السلام با معتقد ایشان گفته است بمقتضا عبادت با کمالی که آنها را خود دو
تاریخ گفته شود بلکه گوئیم در کتب صحیح شیعیه روایات بسیار مشهور زوال زیاده انضمام بود
ثابت القاهره زوال آن که در حدیث آمده و در حدیث دیگر که کثرت موهوب است احقر العباد و بنیام

[illegible]

و رجوع او از این صیغه غیر مرسوم و نه در حدیث مال فی باب ماجاء فی نکاح المسلم و انما روی عن ابن عباس
 شیخی من الرخصة فی القصة ثم رجوع عن قولنا حدیث اخر عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انی یسأل عن رجل
 ابن عمر یخلفه و آیات رجوع ابن عباس از رجعت نه بعد از حدیث استند لایزال نیست نه است
 در کتاب شیخ ابن حجر درین باب لیاقت استند لایزال نیست نه استند لایزال نیست نه استند لایزال نیست نه استند
 چگونه لیاقت آن در حدیث باشد و معنی که احترازا بحدیث و درین مقام نیز رجوع احوال بعضی علما فی
 بعضی دیگر از ایشان و دفع بابت قول رجوع برای استند لایزال برداخته است لایزال است
 نیز بقا بر حدیث نیست باینکه رجوع و احوال علما خود است رده اند چنانکه صاحب برهان غیری در حدیث
 بعضی رسائل احترازا بحدیث و چنانکه احترازا بحدیث استند لایزال استند لایزال استند لایزال استند لایزال استند
 شیخ مدد و دفع رده و او استند لایزال استند لایزال استند لایزال استند لایزال استند لایزال استند لایزال استند
 انکار لایزال آن بر حسب آدمی خود و در حدیث استند لایزال استند لایزال استند لایزال استند لایزال استند لایزال استند
 اطلاع شیخ بکار اول علما خصوصا صدوق بشهر از شایخ است استی و قطع نظر از این اگر مسلم
 کند که ابن عباس از حدیث رجوع کرده که در حدیث رجوع از حدیث استند لایزال استند لایزال استند لایزال استند
 ششم معتقد است و در آیات بحکم آن از حضرت امیر المومنین علی مرتضی علیه السلام در حدیث استند
 و ششم رجوع و حکما غیر مرسوم و اتفاق جماع صحابه بر تحريم آن سابقا در جواب حدیثی که از فایده مالک است
 و اولاد بعد صاحب نه در حدیث استند لایزال استند لایزال استند لایزال استند لایزال استند لایزال استند لایزال استند
 استند از علما و سبب است که حدیث بر آن دلالت میکند بقریح و بعضی از اصحاب سبب عدم رجوع
 حدیث صریح با سبب تاویل انچه است بر غیر محمل او اختلاف داشتند اما صحت حدیث در آن
 پس از انچه که در حدیث استند لایزال استند لایزال استند لایزال استند لایزال استند لایزال استند لایزال استند
 او در حدیث استند لایزال استند لایزال استند لایزال استند لایزال استند لایزال استند لایزال استند

اجماع است برنجویم آن وقوع یافت استی مختصراً در صحیح خود و باباً جاد فی کمال المعنی میفرماید
عن عبد الله الحسن امی محمد بن علی عن اسماعیل بن علی السطاب ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم فی غزوة
النداء و عن قوم الجملاء من تبعه و فی الباب عن سره الطبی الی زبیر و حدیث علی حدیث حسن
صحیح و اصل علی بن محمد امی علم من کتاب النبی صلی الله علیه و آله وسلم و غیره منتهی و محمد بن محمد بن محمد بن
شهاب الثوری و در ششی کتاب معتد فی التمسک که مشهور است و در ششی است میفرماید و این خبر معنی است
استاد و آن بود که رسول صلی الله علیه و آله وسلم مرا می گفت و سرایا سواد الی ان حال صیاد است و این
کتاب در خبر است و حضرت ادریس بی یکدیگر است که بدان می فرمود و علم آن در قرآن و کتب غیره بود
و اگر کسی از کسی یافته شود و علم آن بود پس اجماع از جمیع صحابه و اصل شد که کتاب متوجه حرام است
انہی و برین حال حال این مذهب بخوار متوجه خلاف خواهد بود و اما در مسایل اجماعیه خواهد بود که در
مس و آن خلاف نداشته باشند لیکن انقیاد خلاف در آن غیر متوجه است و در حدیث است که این
مطابق روایات شیعه و سنی متفقین مخالفت باشد از حدیث انہ المؤمنین علی مرتضی و فی النہای
غده فان شبهه اگر کسی گوید که خیاچه عقل مستبده میداند اصحی را که ما وجود تواریخ این جماعه کثیر
صحابه و رواه حدیث قابل بخوار شده باشند و انکار صحیح متواتر مانده بحجین نهایت مستبده نماید که از
را خدا و رسول حلال ساخته و مسح آن نکرده باشند علیقه مالی اراد جمع عظیم از صحابه جرم سار و او
بر آن انکار نماید و محارز می و نفسیه کبر گفته و کان بر او آن التمسک کانت مباحه فی شرح محمد
الله علیه و آله وسلم و انما انہی غده از تم تکفیر و تکفیر علی من لم یحارب و ببارعه و بعضی دلیلی که
ابن المؤمنین تحت لم یحارب و لم یرد دلیک التعلیل علیهم و کل بد باطل علم من الان لو کان و راو
ان التمسک کانت مباحه فی زمن الرسول و انما انہی غده لما ثبت شد انہ مسح علی بد التمسک
بعبیر الکلام تم لنا الی سطور ما انہی و جواب گویم که این مدفع است بحد و وجه اول

اول آنکه این استنباط و تائیدی از عدم اطلاق بر حال خلیفه مالی است فایده پس اول تارده کسرت فی الزمان
 و ثانیاً برست که حصن حصین میسر و خاردی خیابان مشید و محکم بود و در پادشاهی تخریم متواتر می در است
 بیان آن تواند رسید چه برگاه در حال حیات سمیر خدا صلی الله علیه و سلم خباب ایشان بکرات
 و مراتب مخالفت آنحضرت نموده باشند و شکیان بان اتفاق یافته پس بعد از وفات آنحضرت مخالفت
 ایشان بطریق اولی مستند نباشد ایامی میی که در جمیع زمین صحیح در سینه ابوهریره حدیثی ذکر کرده
 شد که بعد از آنکه آنحضرت ابوهریره را فرمود که در شایع ندای بی شریعت افروزی من قال
 لا اله الا الله دخل الجنة و در این سخن خباب پس خباب ایشان دست زد بر سینه ابوهریره
 و میپار و زدند محضی که بر این سخن جو داشت و گریه آغاز نمود پس برگاه ایشان قول سمیر
 که صدق بود باطلی غرض الهوی آن بود که وی بوی نبوده بوی نبوده و ابوهریره را زود
 و این همه که از نسخ یکدیگر به بالاتر است موجب کفر ایشان نشد به سمیر خدا صلی الله علیه و سلم
 نیز کفرش نفع نمود پس تحریم منع جلوه قاصح اسلام ایشان تواند بود و حضرت امیر را
 که طاقت کفر بود و برگاه سمیر خدا صلی الله علیه و سلم امیران قدرت نباشد و همچنین
 در حدیثی که عبد الله بن ابی سلول مرده و پسرش نزد آنحضرت آمد فقام رسول الله
 یصلی علیه و سلم و مرده و خد ثبوت رسول الله صلی الله علیه و سلم و قال یا رسول الله یصلی علیه
 و سلم یا رسول الله یصلی علیه و سلم فقال یا رسول الله یصلی علیه و سلم فقال یا رسول الله یصلی علیه و سلم
 ان یستغفر لهم سبعین مره و سازید علی سبعین فقال یا رسول الله یصلی علیه و سلم فقال یا رسول الله یصلی علیه و سلم
 که آنی الجمع من الصحابین فی سنده عبد الله بن عمر بن الخطاب فضل بن ربه بیان گفته که حق تعالی
 تصدیق قوام غرض نمود و منی دور از نماز پسندید و ای و در فصل علی و در متهمات اند و اولی قوام علی و
 الا نه تامل که در پس برگاه در این اوقات در اسلام ایشان رخ نهضت و احد بر آن انکار

که در مکنت تعالی را نیز با این خاوار و منکر کرد و سپس بعد از آن جناب کتاب حکایت کفر ایشان را بنویشت
بر جناب بزرگواران شده و همچنین در باب منع ردا و در طاس هرگاه جناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم قیامت خود خلب نمودند و فرمودند که گفت حق رسول الله خلب عبد الرحمن بن
کتاب الله بنامید که در صحاح ایشان که در بحث و بنابر بعضی روایات این اصل علی السلام
در کتاب الله بنامید که در این زمان وقت حضرت مفسرینک شده و در خود و مواعی و لا یستعمل
التنازع و هرگاه در چند وقت کفر ایشان لازم نیاید در باب خود بنامید که در این
چیز نمی آید و حال آنکه در باب اسماعیل کتاب و سنت و اعلان مخالفت حضرت امیر و دیگران
که در کتاب است و در و در این فایده و سیرت و تبصیر نویسنده این روزی از این مصنف و بنده واضح
است که آنچه صاحب این دین مقام بنامید که گفته است تو هائی منکشی از عدم اطلاع یا کمال
از حال حضرت محمد باقر علیهم السلام که این کلام که بنویسب امام را در رضی الله عنه ذکر کرده و هرگاه
نویسد که اگر امام خیار که منقول عن علی بن ابي طالب است که در حضرت عمر از لفظ امام اثنی عشر
این گفته اند و در شرح محمد بن صباح بود و من نمی از این بنیام و این مدعی را نقیض است
نابست که در این باب که در فقهیه منقطع از و می نویسد و در بطلان تالی بطلان مقدم ثابت کرد
برج و در محبت لازم بود که مطابق داب علماء مانع از دم در میان مراد که در کتب قابل و کفر که
که مخالفت قابل هر دو احد بود و در صیغه و منع این از دم بحیث داخل بودن حضرت امیر و
عبارت منسبت سنی و شیعه و غیره مانع از جمع مومن با هم که هرگاه در امداد که مدعی
حرم جماعت حله فی الشریع کاذب است و کفر آن بر اهل اسلام لازم و محارب بعضی و سکه داخل
مجادلانی با و واجب یا منع بطلان تالی می شود و آن اشنع از اول است و چون صاحب
رساله دین هر دو از خود می نگرد و پس از آنکه سوال امام را بر بطلی نباشد و باطل است

این گوئیم اگر صاحب کتب است که کلام الهی غیا موجب کفر قابل است خود باید
 بکفر یا معین غیر معین چه باز نیست که کفر را در سلسله محبت خوف قابل واقع شد
 باشد یا معادل واقع شده باشد لیکن متقول شد که گوئیم بر افعال اول یعنی عدم کفر محبت
 خوف قابل این جواب عین جواب نالی است که بعد از این صاحب رساله ذکر کرده بعمل خود
 و عین آنکه متوجه اند شد که در عدم کفر صحابه خوف از طایفه است و آن موجب کفر خافین نمیشود
 الخ بر احتمال نالی یعنی عدم فعل کفر بر تقدیر وقوع آن گوئیم از محسبات عادی است که چیزی در
 جمیع عظیم مذکور شود و در آن بوقوع آید و بسبب محبت دیدن سلسله و امور هر واحد معتقد
 خود و داعی بر نقل آن متوجه باشد قاطبه متقول نشود و بعد از این احتمال از عبارت جواب
 اول صاحب رساله مراحل عبید پس فهم آن از کلام او غیر شده و با قطع نظر از لطایف دیگر
 سوال و جواب گوئیم یعنی که صاحب رساله بطرف حضرت عمر از حدیث الی عریه متوجه کرده
 نوهم آن بحجت حدیث و استناد که دفع سببه داده در حدیث بر آن موقوف باشد که
 از سقم در فعل نیست خلافاً حدیث و بیان دفع توهم مذکور باید پس باید دانست
 که در او از حدیث واقع است فقال رسول الله علیه و آله و سلم ما عمر ما تمک علی فقلت
 فقال یا رسول الله علی است می است یا ربی بنخلک من نفی شهید ان لا اله الا الله شیهه
 قلبه بشیره بالحدیث نعم قال فلا تفعل فانی اخشی ان یتکلم الناس علیها فانا یعملون فقال
 رسول الله علیه و آله و سلم فخلیم انبی و بیان دفع توهم مذکور بود که چون سخن بمصوف عموم کردیم
 و شاه رحم فی الامر و نظر در خصوص احادیث است که در باب اول حضرت با تخمین و است
 بلکه نظر بعضی روایات کتب شیعه نیز حاکی در وفایه اولی از تفسیر شرح الصالحین در باب
 انصحت ما تخمین در مقدمه سایرانی در متقول شد و خیر حضرت بود و بعد از آن

از فضل و کرم بانه قدیم و اخیر بعضی مورافعه برای اسلام اصح میبوی که از سخن آن حضرت
 میشود اینست و قبول و عدم قبول آن اختیار حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و بنا بر این در
 حدیث غیر از سر بره و از آنست که بعضی که از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بحیث آن است مفسر
 را ساز کرده اند و از خوف انکال بعضی عوام که سنجیده با سنجیده ای باشند و نسبت به حق بطور کلام
 نه می دانند آن بر غیر مراد از ایشان متصور می باشد از این نه ماضی و نه ماضی و نه ماضی و نه ماضی
 از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سابقه نیست جز آنکه در حدیث و تصدیق حضرت عمر کلام خود را بحجاب
 از حضرت آنحضرت بلفظ بانی است و می و عرض عرض مصالح خود از مخالفت الی سر بره فرموده است
 بیکجه مخالفت حضرت عمر نه از قبیل انکار بر کلام سرور یا پارو و چه شخصی که در حق مخاطب
 تعذیب است و ام خود نماید و از خود عرض کند باز آن شخص انکار تو را مخاطب می نماید و تسلیم
 آنحضرت عرض نماید و می گوید که در حدیث و افع است و دلیل واضح است بر تصویب آن
 در اینجا پس در میان آن معارض و آنجا که در حدیث و آنجا که در حدیث و آنجا که در حدیث و آنجا که در حدیث
 خود تعذیب است و بیان وجه مخالفت با سر بره از آنحضرت تعذیب است و آنجا که در حدیث و آنجا که در حدیث
 و آنجا که در حدیث و آنجا که در حدیث و آنجا که در حدیث و آنجا که در حدیث و آنجا که در حدیث
 سکوت و در نزد آن صاحب که حرابت بر الزام این خیال دیگر آید این جواب بسیار
 بدان و همان صلوات اسلام بر پیوسته این احوال داشته است و الله اعلم و فرموده است
 این را تا نشاناید و از سبب حدیث که بعضی از خود را می گویند و در مقام از جمله کلام اعمالی کاری نمیکند
 صاف اینرا می بیند که ایاد و عدم کفایت تعذیب از عمر آن قول فی لغت مذموم کفر بود اگر شوق این
 کردند تا این بعد تصریح باید از آن دریافت خواهند کرد و اگر شایسته مسلم باشند پس در حدیث
 نموده باشد و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث

صلوات بر سر جناب منافی المذاهب و عرض سخون آید این ادب که در قدیم یک رجب ان صلی علیه
و آله کما نسره این باین نسق که از منافی صلی علیه رسول الله صلی الله علیه و آله دست
باز نموده صاحب القوال او نمودن چنانچه در هیچ کتاب از حضرت عرضی آید عینه واقع است که تا
عبد الدیوب الی بن سخون دمی نه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صلی الله علیه و آله مقام رسول الله صلی
علیه وسلم ثبت است یا رسول الله صلی الله علیه و آله بن الی و قی قال یوم که اگر او که اعد علیه قول
تفسیر رسول الله و یا عرضی یا غیر الی موجب کفر باشد باز عدا داند که ایمان چه باشد بانی ماند عذب
توب پس اگر آن ... آنچه با حسن جواب نباشد تا ببطرف خود باشد سویم قضا می نیست
و اگر با قرض خود بهتر صانع باشد با هم مسئله نم کفر نیست و از بعضی اشخاص که این امر واقع
یافته آنحضرت کفر این گفته نموده اند چنانکه در صحاح الهیست مثل صحیح بخاری و غیره این بر وجه
بلکه صاحب نسب بلا صده الفج در تفسیر کرمه و لا یقبل علی احد منهم مات ابدانند و ثواب آنحضرت
از اصلی الله علیه و آله سلام در این حقه بطرف حضرت جبرئیل منسوب نموده گفته و می است که حضرت
رسول خدا را از فرموده که عدا را او که حضرت جبرئیل جابر از یکشده و ویرا از پس و از بعضی است
نمی کفر باشد و آن از جبرئیل چگونه صورت می است و اگر کفر نباشد پس ذکر این روایت در مقام کفر
اشتباه است و ای صله و بر خیاره منافی مستد لا اله الا الله علی الطیف المطالب و نه ما اعتبار جانب لوب
منه که است عیث محض باشد و اگر چه فقیر ادرین محل کلام بسیار بخاطر و لیکن بحث علی
مقام سابعین قدر کرده و همچنین در باب سخ و دوات و در طاس است گویم جواب این
است مشهوره بفصل بر چه تا مندر در تحفه اثنا عشریه در باب مطاعن و در طعن اول حضرت
قوم است اول دفع آن فرمایند بیده زبان باین طعن کشانید و جواب
آن را خوانند تا بی دویم آمده می تواند شد که وجه عدم کفر صحابه خود از خلیفه است

و این موجب کفر عظیم می شود و غرانی در احادیث معلوم در ذکر سند عول نوشته عن ابن عباس از ائمه بعد وفات عمر بطول القول باجول نقبل له لم لم نطرد لك في زمان عمر فاجاب بینه او گفت عن درند قول چون جواب حضرت عمر این بود که بمقابل او درانی کو با بدعاست ظاهره داشته باشد نظر بر حدیث همان کلام الیه ساکن میشدند و این نشان را وفات عبدالمطلب الیه میگویند و نیز عادات صحابه جاری بود و در وقت جماع هم حضرت امیر مصلحتی روایات شیعیه و سنی منسب از حد و قول حضرت عمر میکردند و مع بدایتان مشهور حدیث بود و در حدیث از پیروان وی میبینند نجد از مسیله معضله که در پیشتر بی آمد و حضرت امیر در آنجا حاضر می بودند چنانکه والد صاحب تصحیح و ترجمه الفیض فی بعضی الشیخین در فضایل حضرت امیر مذکور و آن عمر خود بالمدین مضاف پس له ابو الحسن ای بزرگ مصیبه ده و این حسن اینها سواران عمر را مثل مثل مشهور و در کتب اعلی تحصیل مسلم صاحب تحقیق در بعضی ضعف شرح این حدیث می بیند و قول الصحابه کالو ايجوون عند الامامه ایست و بعضی از اقوال حضرت عمر گفته اند و حضرت عمر رقیه ساندن صحابه ایشان را به امیر میگویند و اینها میگویند و نهایت فرحاک میشدند و در حدیث بر آن بجای می آوردند چنانکه از حدیث خود است قال قلت علی عمر و هو قائم علی منبر فی داره و هو نسبه فمروته منه فقلت ما الذي اهلك والاه لوارثا منك ام انك انكره فلو شاك قال ما الذي الا هو لوارثه مني ام انك انكره فلو سمعته فقلت والاه لوارثا منك ام انك انكره فلو شاك قال فخرج فرحاشه يد او قال الحمد لله الذي جعل فيكم اصحاب محمد صلى الله عليه و آله و سلم من الله و اراي مني منك انكره فوشني اوزبه ابن ابي شبيب که انی قره الفیض چون سردار روایات و ائمه بر معنی در وجه اول فایده نماند بعل آید لهذا درین مقام بر حدیث اکتفا فرموده و سرگاه حال حضرت عمر در اجتماع امیر و صحابه و ذکر وفات امیر

نمی دانند دیگر که اسم انکار ایشان مفید می آید شده اما اینکه حضرت امیر المومنین با او
مبارزه کرد و در پیش این مایه فتنه برینست که علیه ثانی را در صلح حدیبیه
سند بود و شک و تردیدت بخاطر صفا می باشد ایشان را یافته بود باطله تر از این
اوقات برافریخت می باشد و باید بدین علم عالم باقی حاصل موجب طریقت است
ای قول اولی نام تأملین و جمع گیر از جمیع اوصیای بوقت خطبه حضرت عمر به بیان می باشد
شده که محو است و نه است و نگارنده تسلیم کنیم که قول آن بعضی بمقابل امتیاع صاحب است
استدلال بر اینست و از دایره دیگر از خلف خلیفه در شده است هر که واقع نشد و چنانکه
شهر و جاد و جواب و خبر دوم فاده نالیده که شداری روایتی که صاحب رساله
بلد آن اشاره نموده در باب شوالج از خلف خلیفه ثابت و جواب آن در بحث
شوالج خواهد بود لیکن از وقوع مکرر شوالج و وقوع کثیر متوجه است که درین مقام اثبات
آن مقصود صاحب رساله است لازم نمی آید تا مدعی او به ثبوت رسد بلکه وقوع
که بر شوالج درین مقام مناسب است لا علینا زیرا که اگر نگیریم به استسنا بر حضرت عمر
واقع نیست مثل نگیریم به شوالج منقول سبکت و بیس نفیس بود و که اسم نگیر زاده نبوده
بود از آنچه در مقدمه میراث عمر از حضرت امیر و عباس بن عبد المطلب بر شمعین
بو وقوع آمد و مفید نشد تا اینکه بنا بر روایت صحیح مسلم حال فدا نوی رسول الله صلی الله علیه
و سلم الحج که هم مقام حریت است که این کلام را باین مقام چه ربط است زیرا که
بحث در آن میرود که اگر اید و بقای اباحت شده از طرف شارع حضرت عمر می باشد
میگردانی شبهه اباحت سماع آن نگیر بران از صحابه واقع نیست که امر مشر و حاجت
صاحب رساله مطابق نقش این جواب که جواب سوم است لازم بود که وقوع نگیر حضرت عمر

بوقت مذکور ثابت می نمود و آنچه از ظاهر حدیث صحیح مسلم متفاد میشود وقوع منازعت در میان
 حضرت امیر و حضرت عباس و ظن کند او که او انستش این مرد و جناب شریفین را یکجا منتهی
 پس متفاد ظاهر حدیث مزبور وقوع نگیرد در میان حضرت امیر و حضرت عباس است نه شیخین
 جناب و زنی شریفین حریفی بر زبان می آید از ادبی حضرت عمر که آن کذا و کذا انستش این سخن را
 محجب ظن خود و اگر در دین خود اندک این گمان حضرت عمر بن کذا می آید و در جناب
 و زنی شریفین با وجود عدم لغت حضرت امیر و حضرت عباس در مقام محرفی که متضمن نگیرد سخن باشد
 چگونه تسلیم نگیرد از طرف ایشان بوقت منازعت در میان این مرد و جناب که وقت بودن مذکور
 بقصد این مرد و جناب بود بر شریفین میشود و بر تقدیر دیگر بودن آن چگونه اثبات وقوع نگیرد حضرت
 عمر بوقت حکم حضرت امیر که سمعیت عباس است نباید و با قطع نظر از این همه گویم که آنچه از روایت صحیح مسلم
 زعم صاحب رساله ثابت میشود وقوع نکرد در امر مذکور غیر مفید شدن آنست و نهایت آنچه گمان را
 لازم می آید امکان وقوع نگیرد بر بیان حرمت توسست و در انقسم امور فعلیت نگیرد بلکه از امکان
 آن درین مقام کار سیکشاید و در انقسم احتمالات ثبوت روایت نگیرد علوم الاستفاد نزد حضرت
 و کبر و بالجمله از اینجا که ظاهر اصحاب رساله را از ذکر هر مقدمات غیر مناسبه مقام محک کتبها
 اظهار بعضی سلا عن خلفی را شدین که بزعم او ان مطاع عن قوتی دارد و شرط است
 بعد از احترام اعیان و با قطع نظر از تطابق جواب با کلام امام زار می و مع غزل الخط عن
 کون المقام تطابق فی الجمله کلام در جواب این شبهه که بر شریفین توسست نموده است
 سکنه تا قدرت الهی بر باطن این عباد واضح شود پس سیکوید که سابق ازین معنی
 که گاه گاه احترام با علمای اعلام شریف می نمود مولوی محمد علی معنی صلحه سرشته نموده
 صاحب رساله بعضی مراسله در متضمن سوال از اسکال دارد و بر حدیث نزد احترام رساله اشاره و یکجا

نمودن احوال و احوالات بسیار قوت داده اند و غیر طلب جواب آن نموده بود و چنانچه فی بعض
آن روز در روز و در وقت است و در احوال جواب صاحب رساله بر مذکور شد و در بعضی از
و اکثری از روز و در وقت است و در احوال جواب صاحب رساله بر مذکور شد و در بعضی از
ساده است و در بعضی از اول آنکه بگوید قاضی که در حق شخص رضی الله عنهما از هر جهت صحیح مسلم
بسته بود این در میان آنرا از آن دفع اگر از اخبار شیعیه که گمان ایشان از اخبار اهل بیت
بود مسلم از راه بن احم و بکیر بن احم و سلیمان معونی محمد بن مسلم و بنانین از مضمومات
احادیث کافی کلینی که از اصول اربعه شیه است ثابت میشود و چون آن احادیث منضم طرد
و تشیع شیع است لهذا ذکر آن را خلاف شرط این مجاز و مستوجب طوالت تعالی و بسند
اکتفا کرده که آن احادیث در باب النبی عن الحسن و دیکه ابواب کافی کلینی در کتاب محتاج
طبری در مقام احتجاج الی ابراهیم موسی بن جعفر و کاظم فی اشباه و تنسی علی مخالفین موجود
است و بعضی از آن در ابواب تحفه منقول و در صاحب رساله در موارد مذکور در جواب
عقیده ششم کلامیکه بجهت بیان بلکه امینی این اشخاص ذکر کرده باشد و از آن نیست که اصول
مهرین شده که اگر خبری بظاهر دلالت کند بر خلاف آنچه اجماع بدان معتقد شده و لابد که
اخبار یا اول باشد یا مطرح پس بنا علیه میگویم که شک نیست که شرطی از اخبار بطریق امام
دارد و در دلالت دارد و در یک احتمال چنین بر بکاران مقدوح نموده اند لیکن چون رو
اشمال چنین اخبار اگر صحف و محدثین و معتمد چنین اخبار معارض با احادیث است
و اجماع نامه بود یا عیبه که فدا این که بر صفت آنها قایم شد چنانچه جمعی از آن غیر
نیز از سنخ و اصحاب ما عنوان الله بهم جمیع آن اخبار را از معارض اعتبار ساقط
و در نتیجه فالجیه است که اصل است اهرمانی است بر گاه اشمال ابو الخطاب معتبره بن

و نیز بن سید عثمان بن عیسی و نظری اینها را با وجودیکه در اوایل حال خصوصیات معینی بوده
 و بن رشته لیکن چون در او اخلاف طایفه مرعیه جناب ائمه اختیار نمودند برگاه فرقه امامیه
 خلافت اینها واضح گشت بچندین جنس از امامیه را که در آنجا محل سکونت مشایخ و پس اگر
 حال ایشان دور از راه و محراب منسجم و امثال اینها محل حال چنین کسانی بود و عقل سلیم ثابت است
 که بر اصحاب جناب ائمه علمای طایفه مرعیه اثنا عشریه که همیشه در هر طایفه و عقل و تدبیر و معرفت رجال
 سینودند و مخفی و محتجب نمی ماند و ایضا عقل حاکم است که با وجود اخبار جرح که در حق چنین بزرگان
 مردی کشند برگاه در عقیده علمای مشیبه که در باب جلالت شان ایشان دارند و من
 و هیچ یک ساکن ساکن خلاف با وجود مشایخه که تا اختلاف در هر باب نگردد پس معلوم شد
 که این نیست بلکه جهت کمال بزرگواری و جلالت و جلالت شان حضرات عالیشان است
 صواب چنان است و در او اخلاف عقیده سیزدهم میفرماید برگاه امامیه با وجود عدم احتیاج
 طرف و مناقب شام و مومن الطاق با وجود این روایات متالیق نقل الوالخطاب و غیره
 و عثمان بن عیسی و نظری اینان ایشان را نه انگاشتنه دلیل قوی است که این روایات
 موثق اند که حاد و ای شام و غیره سایر قرب و منزلت که ایشان را پیش جناب ائمه
 یافته اند و با اینکه جناب ائمه بنا بر صیانت نفس خود و محافظت ایشان مثل حضرت امام حسین علیه السلام
 نظر مخالفین ایشان صیانت خود و قربت برین برد و محمل اینکه جلالت چنین کسانی است
 و ائمه باطله بطرف اینها شده با وجود اینکه اجماع امامیه بر حسن حال اینهاست از جمله مخالفین
 و از کان بدست نود و نه و با اینکه عرض ایشان صحیح بوده و لیکن عوام منی و مردان را
 انبیا کلام پس نه او اند که به شکی فاعده و اصولیه مذکور و اغنی باطل حصر مخالف اجماع
 که این فاعده در اصول نیست نیز بدلیل بدین قطعیت اجماع و قطعیت خبر احوال موجود است

و حکم جامع عدم اعتداد بطریق اول در یکجا که خاصی ندارد شش در مجلس المومنین
 و مجلس پنجم اندکی نقل کرده و او را از اصحابی آورده و غیر من القواعد الکثیرة التي يطول الكلام
 بذكرها لكونه خرج مخرج مسلم و اصناف من الاخبار التي قد تم التمسك في الصحابة نزد المحدثين مطروحة
 خواهد بود و بلکه اهل سنت بکتاب حدیث صحیح مسلم و اسالیق کتب معتدیه صحت سالک لفظ و لفظ
 مع سی رایه متعارف اند که اگر او را در معرض نتواند کرد با نظر من که در اصول میر می شده که اگر
 و غیر اینها به دلالت کند بر خلاف آنچه اجماع المحدثین بر آن معتقد شده از عیالیت شان صحابه
 رسول مختار و عموم و المطلق ابیات بسیار و ال بر حسن حال این اخبار و معلوم بودن آنها
 مثل مجمع النعمان و منبع الصادقین غیر ما از رسول ابیات فصایل و مرویات این ابرار و مشهور
 بودن کتب نواری و سیر شریع اسلام از ایشان در اقطار و بار و در ده اخبار بسیار
 فصایل این کبار آن خبر یا ندان باشد یا مطروح پس نباید علیه سکونم که شک نیست که شطری
 اخبار که بطریق المحدثین وارد شده مومنین است که اصناف بعضی از همین بزرگان مقدوح باشد
 لیکن چون چنین اخبار حاضر است با ابیات کثیره قرآنی و احادیث و اقوال و اجماع و قد
 سید بسینه یا صمد قراین دیگر که بر اول آن تا می باشد چنانچه مجلی از آن عقربیه عالمه
 ما رضوان الله علیهم این اخبار را از اصول اعتبار ساقط دانستند و از بعضی است که اهل
 السیاسة الصرمانی السب هرگاه احتمال عیالیت این الی این سلول و دیگر مرتجع را که بعضی آنها
 شریف صحبت حضرت علی علیه السلام هم حاصل کرده بودند چون در او اختلاف ظاهر
 مرصیه خباب نبوت باب اختیار نمودند بر کافه فرق المحدثین در کفر دارند و او را به حال شک
 نماند پس اگر حال سخن و امثالها مثل حال چنین کسان بود عقل سلیم حکم است
 با یکدیگر اصحاب حضرت علی علیه السلام علیا علیه السلام مرصیه سنیه که پیشه و بر طریقه عقل و در

۲
 در خصوصیت انوار و غیره
 بخشکی مختصر در اوقات

ایشان اسرع و اکثر جناب نسبت به اینک و امام پس مطابق تفرع صاحب موارم که احکام
صالح خود را که در قبح انشاء متناهی دارند و دست از موضوعات اعمادی و حساب و ابعاد
و ادوات گویم که چون غلطی داشتند پس در زیاده از حد و حدیث گشتی و کار گشتی نمود
بود و احتمال دارد که حساب و اعمادی نشان بعضی اخبار متناهی وضع کرده اند از استظهار و ادوات
تیمم و اگر وضع احادیث از صحابه کبار و تابعین و بعد از آن بر زمین بر حسب ارباب سلف
و اهل دل محلی بود و بی بایست که حدیثی و طریق اهل سنت که در ضعف باشد و فضایل
مثل حج و مردان و عید الملک و من بعد هم نیز متوال میشد و پس فلسف و چون کلام درین مقام
بی اراده و احتیاط سکرشید الحال که تفرع علمی را در بعضی استعارات که باید بر مطلق نیست
استظهار و انصاف نیست نه استقامت حکم اهل البیت ابرهه بانی نسب نجاب صاحب سلف و اهل
المضال و من سبکدوش از انجمله است اگر حکم موضوع بودن احادیث قبح است این که در کمالی
که یکی از اصول اربعه است موجود است و کتب روایه احادیث قبح است این که در کمالی
که آن روایه از رجال کلینی اند که در مذهب و دفع افتاد و در صورت کلی و دیگر مردانست روایه
قبح است این و اما آنها میگویند و بر آنجا فطرت است پس و اما آنها که قبح ظاهر بطرف نجاب
شان راه یافته روایه کسر سردیکه برایی جهت مقدور و مجروح و ضعیف کفر حکم
راست نمی آید و از انجمله است اگر بنا بر صیانت نفوس مردم آید و از این جهت بطریق اهل علم
لفظ فاعله و دیگر لفظ که در شفاعت و فطاحت هر یک از آن است از ساد و دیگر و غیر من که بعد
مراجعت بطرف کافی کلی لفظ مید که ایار و آیات قبح است این و اما آنها که لفظ فاعله
در آن واقع است محمل کفر و در آن بقیه نیست بانه و از انجمله است اگر حکم کفر عثمان
بن عسی کمال نشد و ادواتی انصاف علما آید بر آن باشد که هیچ منفی را از امام

را از امامیه که در زمانه آنجا نشسته اند جز آنست که اکثر ایشان به امامیت زید و
 عثمان بن عیسی که در نزد کابر علمای امامیه مثل کشی و نصیر بن اصباح و حمزه و
 ابیها غیر منهم با کذب بوده و نهایت آنچه مورث قبح در دوست اعتقاد و اقیقت است و
 بعضی از کابر تشیع توبه ایشان از این اعتقاد نقل کرده و نهایت آنچه شیخ طایفه در حق او
 گفته توقف در روایات متفرقه او است پس در حق شخصی که نزد اکثر علمای امامیه فقط
 با کذب باشد و بعضی علما ایشان توبه او را از اقیقت به نقل کرده باشند و نهایت کار در
 روایات متفرقه او توقف باشد باین میانه حکم کرده اند که این و اجماع قطعی امامیه بر آن
 نقل در موردن پوشش از سر بر باد حالات او دعوی حق را بدست کشیده که علامه علی بن محمد
 الاقوال فی اسما الرجال بنویسد عثمان بن عیسی ابو عمر ارواسی العامری انکلائی ثم بن
 ولد عبد الله بن رواس تشیع الوادیه السیس المهدیه و اقال النجاسی الصحیح انه مولی شی
 رواس و کان شیخ الوافقه و وجهها واحد الوکلاء المنشیه بن مال موسی بن جعفر علیه السلام
 و روی عن ابی الحسن قال الکشی و کریم بن اصباح ابن عثمان بن عیسی کان واقفا و کان
 و کبیل ابی الحسن موسی علیه السلام و فی یده مال فسطوح علیه الرضا علیه السلام ثم مات عثمان
 و عمت بالمال ابنه و کان شیخا عرسین سنه و کان روی عن ابی حمزه الثمالی و کان
 عثمان بن عیسی قال المحدثه قال محمد بن عیسی ابن عثمان راوی فی مسنده به موت
 بالخیر و دفن بالخیر و بعض الکوفه بمزور و خرج الی الخیر و انتقل منه فکان راوی
 متعاده و امامیه بعد از محمد بن علی مات و بعضی از او صرفه اند الی انکه و قال
 الطوسی انه کان واقفا و الوجه عندی التوقف بخبره و استخراجه من مفسره بن سبیه
 را خبر علامه را در خلاصه الاقوال مثل همانست و در مشکوٰت است نسخ

و بعد از
 عثمان بن

و اباه

نمیشد به تصریح باجماع قطعی بر کوفه در نه او کرده من شا الله طالع علی حقیقه الحال بطریق الی
الاخوان و از این جهت است که در حق ابو الخطاب و سید بن سعید و اطراف ایشان اگر توابع آن مردم
در امر خود در ایشان که ظاهر لغویت و شذاعت طرد در ایشان و اما لهما نخواهد بود و نیز توجیه
تقدیم جاری نماید جوابان از طرف آنها شریحه خواهد بود و از این جهت است که نه با صحبت اجماع نزد
امام و قول امام در آن است و هرگاه امام و جمیع بعضی اشخاص تسبیح شمع فرموده باشد باجماع
بر ملائمت نشان آن اشخاص چگونه مقصور میشود و از این جهت است که چون روایت قدح نشان و امثال
آنها از امامیه وارد و کلیتی نمیدانند آنها را و الله صاحب سال حساد و اعدایشان و اما لهما که سبب
بدون قبول نشان در اهل اجماع چگونه اتفاق اجماع صورت خواهد است و از این جهت است
که خاصی نور از سوسن و دیگر عطرها شبیه اکثر تنهایی عباسیه را مثل مومن و از این
و اما لهما را از سبب آن شمرده اند پس در صورت اگر ان بی کلام امامیه اظهار را که در عهد عباسیه
و تعریف بعضی اشخاص خصوصاً مثل شام بن الحکم که با مردون رشید را بطبیکی داشت و او
جوابات شام را که در مساطرات بیان میکرد و سخن می انگاشت چنانکه قاضی نواید سوسنری
در مجلس ششم از مجالس المیزانین که در ذکر ملوک میبود در بر جراردون الرشید میفرمود که ما را
با این اعمال و خامت مال که بواسطه حباب از و سرزد و عقیده تسبیح را نمی بود از حضرت امام ع
سرودی بود و لاجرم بوجهی که در مجلس ششم که شد و همواره شام بن الحکم را که یکی از ملازمه حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام بود با علما اهل خلافت و مباحثه مدیبت انداختی و ایشان را
در شکنجه میانه او مانده و ملزم ساخته بان مفتوز و مسرور بودی و شام را جواب
و عطا مافتوز و نمودی امی مخول بر تقدیم کنند و همچنین مثالب خلفای می نگارند را که در ملازم
امامیه و دی است لفظ این خلفا و شیعه که با خلفا صالحین بدو و از جهت آنچه

خواجه قاضی نورالدین شمس الدین در احقاق الحق باب چهارم از انظار اولی ادبی بحال حضرت
عزیز حکم ایشان بحسب مقتضای کلام است بر تقدیر نماید و بلیغ خود را بدو وارد انجمن است بلکه بلیغ
شبان اسالیب شامین بحسب عدم وین در عینه و انظار اولی ادبی اما انظار اولی ادبی انظار اولی ادبی
لایحه دارد است ثابت نموده اند باین عبادت که واقع عقل ماکم است که با وجود انظار اولی ادبی که در حق
چنین بکاران مردی گذشته اند و در هر یک است چه اعتقاد بکلمات شان محضی در تفرقه و تفرقه
است بر این طایفه اسباب فاعده الشخص و بطریق انفرادی موجود است محض با اعتقاد انفرادی بکلمات
شان الشخص نموده و در هر یک باشد و از انجمن است که کشتی غریب گشتن و سمجس قتل نفس
زکری نمودن از مخصوصات شخص است و قیاس و بکاران بر خصوصیات شخصی از انظار اولی ادبی
بعید و از انجمن است که کشتی غریب گشتن تعرف و بر ملک دست و لفظ طرده و بکاران در حق
غیر مستحق بر زبان آوردن یک عرض او و چون ثانی انقطاع از اول است بقیاس این
اول صحیح نباشد و از انجمن است که جرح مقدم بر تعدیل است چنانکه در کتب اصول شریعه صریح
است و قاضی نورالدین شمس الدین در احقاق الحق کفیه قد تفرغی الاصول ان الطرح مقدم
الاعتدیل این خداوند اند که در حق ایشان و اینها نظر بر که ام قاعده ترک این اصل محض
از انجمن است انظار اولی ادبی ساطری در احتیاج کفیه احتیاج الی ابراهیم موسی بن جعفر الکاف
فی اشعار شتی علی الخافین الحسن بن عبده الرحمن الحنفی قال قلت لابی ابراهیم ان شام
این فکر زعم ان کلام کاتب نیست کشته اند طریقی بر کاه و طریقی شام بن فکر از انظار اولی ادبی
ایده قرار داده و در شریع از امام بر او عمل کرده باشد یا نه بحسب جواب از طرف شام بود
یومانی که فکر عقیده را احتیاج است چون کلام درین مقام بسیار بطول انجامید اندک ترک است
و فکر که بوقت تحریر و خاطر بود مناسب است همین و دوازده مستفاد گفتنی کردید اگر اهدای از بخار بر
ازین اشتغالات و دوازده کاه جواب عالمانه و مستفاد اند ما فکر مستفاد شریع اند که صحاح

را از ایشان کمتر شمارند و عظامی این است و در میان روایه مرسلین قائل به انکارند پس در اصل
شایسته این محرمات و در هر کار که در آن مکه انکار احادیث صحیحین است که مخصوص مرتکبین صحیح
شاید واقع است بعد از آن در حق صحابه و غیره احادیث و احادیث زنده و سنتی که بر برادرانی است
بسیار است و چه در این باب از حدیث صحیح مسلم آنکه گوئیم صاحب شافعی شرح کافی کلی در شرح
او در کتب ائمه است که یکنواختی آیات که در کتب یکتا است از حدیث است و هیچ ابوابی در
در تہذیب باب در حدیث باطل است میفرماید اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم
عبارت است از حدیث صحیح مسلم یعنی آنکه حکم بطلان را در حدیث علی بن ابی طالب و غیره از حدیث
بعد از علی بن ابی طالب و در حدیث صحیح مسلم و در حدیث صحیح مسلم و در حدیث صحیح مسلم و در حدیث صحیح مسلم
که میفرماید خوانند و در بعضی از روایات بی اصل و مادل و در آن سناسه است و بیابان قاعده و مبدی
جا بجا در حدیث صحیح مسلم و در حدیث صحیح مسلم و در حدیث صحیح مسلم و در حدیث صحیح مسلم
و چون چنین قاعده را بکنند نیز موجود است پس بیاد علی را میگوئیم که چون ظاهر حدیث صحیح
مسلم شاعت قطعی طرف چهار بار عظیم المقدار یعنی شصت و حضرت امیر و حضرت عباس
رضی اللہ عنہم است و آن نزد ائمت است مخالف با استغنی شریعت اسلام است و چیزی که
این صفت است با اتفاق شیعه و سنی با حکم علی بن ابی طالب است بجهت و هم راوی یا مادل
است و چون حکم بطلان یا مادل آن واجب است پس بعضی علی را بطل سنت نسبت و هم
بطور روایه آن نموده و آن حدیث کرده اند چنانکه امام نووی در شرح صحیح مسلم و شرح
استغنی عن العاصی عیاض عن المارزی میفرماید و از احادیث طرق ما و یلمنا سنن
و ما قال و قد عرفت المعنی بعضی الناس علی ان انزل من اللطیف من نسخة و ما
آیات متذکره و علی بن ابی طالب و ما یلمنا سنن و ما یلمنا سنن و ما یلمنا سنن
خبر انبیا و بیاد در حدیث صحیح مسلم و در حدیث صحیح مسلم و در حدیث صحیح مسلم و در حدیث صحیح مسلم

فی الوضوء میفرماید قال محمد بن الحسن با یضمن بر الحرس من نور ان روضی به کلمه جابر و هم من الزاد
 انتهى و در کتاب الوقف میفرماید قال محمد بن الحسن با یضمن بر الحرس من نور یعنی صاحب الزاد
 راجع اصل از جابر کنی و از زاده فاطمه من الزاد انتهى و همچنین در سوانح بسیار گفته اند که چون از او
 و هم فقط آنها شنیده اند و مر علی و این و امثالها میگوید و صاحب شانی شارح کافی کنی در باب
 ابطال الرویه در شرح حدیث جابر آن باب می نویسد لما کان علیه السلام الا حادیت من عمر الرود
 فان راب العصور فی عبارتها فهو من الرواه لانهم كانوا عاتن فی الاکثره سی غیر شارح مذکور که
 باب با جابر فی انهم عشره نفس علیهم بعد ذکر حدیثی که منسوب است بطرف ابی جعفر انی علیه السلام
 و به الفاظه قال سئل انه صلوات الله علیه لا یجوز ان یضربوا علیها لعلها لا یکن علی ابن ابیطالب ولده و ثانی
 بکریه ما ولا یحسین البین صلواتی علیهم انما هو اهل اجاب و عند بر جبر چون داشتند رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم مات شهید او را رسماً مسک فایض از اجاکت فان الشیطان غیر متخیل فاحذ
 علی علیه السلام بدالی بکفر یا به البی صلی الله علیه و آله و سلم فقال یا ابا بکر من علی و ما حدیث من و آله
 انهم متلی الا النبوه و حب مما فی بدی که فانه لا حق بک فیه الی میفرماید اقول هذه النبوه مما اختلف فیها
 اختلافاً بطلون بعضهم بعضاً و نحن مستفیدون بالبدل من قول نذامن ملحقات الجبال طلیس ناله و رسول الله
 و اینجا تمام غرض است که هرگاه بعضی متنفضین شیعه در حدیث کنی سمعت منقول بودن آن را با
 حدیثی که فاعل شده که اثر ابا بکرین باشد و بر سوز الحاف کرده اند پس اگر ائمت است سر یک حواله
 صحیح مسلم به السبب و من ان مسلم از امامت حضرت علی مرتضی و تخمین و توجه طعن از ان بکفر
 حضرت عباس و نمایند که ام تماله از ان لازم می آید نیست فعزیر و حدیث صحیح مسلم سمعت قال
 و هم بعضی زاده آن و اگر بابت ناول در آن منقوح کیم که کونم یعنی لفظ الکاذب و الواقع فی قول عباس
 غنی فی محاطه امیر المؤمنین علی علیه السلام من کبریت علی فان علی ما مراد العباس من در اللفظ

الانتم

ان الواجب ان لا يورد في المحرمات بل يلحق بها امره ومعنى الاثم الواقع في قوله
رضي الله عنه من صدره عند اقامه النسب الى اي عصى امي معني الجائز الواقع قبله من عان في اطلاق
ومعني انقاد الموكلون له الذي لا يورد كما في كتب العقول في القاموس ان هذا هو الفاعل في جميع
البحار وقابل في الصراح غير موقوف على ما يورد من ادوات خفية عباس بن ابي عمير في خطابه بحد
عمره واثار وطلوع حضرت امير عليه السلام كرده كنهه لودنه است كما في امير المؤمنين فضاكن
منه انما كانت مطايع طامش نسبت وراعاة حق طاعت في ما يورد من فاني من سكره وكره
اي معني هم بطل حضرت امير از عامه مومنين تسبيح وشمع است دعاش اجزاء الرفع من الخط
والصراح كمن نه ارضوا لاتب حاله بغير نسبت بيان معني القاطع قوله حضرت عباس يا معني
الفاظ كقول حضرت عمر بن الخطاب كذبت كذا في مقام معني الكاذب الجاطي اني يا علي فلكما والكذب
يا معني سب المعنى فان في جميع البحار و منه حديث مروي لوتر كذب الوحداني اخطا شديدا بالكذب
كما كذب جده الصادق في عن حاله قد سئل الكذب في الخطا كذا كذا عيذك ونحو ما في سيرة ابي
ما قال في مثله في نهائين الاربع زائدة بعض الشواهد واذ اتين معنى لفظ الكاذب في ما معني لفظ الصادق
الذي هو الصادق هو المعنى في رايه وقد يطلق الصدوق على غير الاقوال ان شرح الطائفة على بيانها في الاستعمال كما هو
اي في الطلاق الصدوق على غير الاقوال العلامة سعد المله والدين الشافعية في شرحه للفقهاء في قوله
والتابع في الاقوال مبرح بلخي الجالي حيث قال في القول بغير المتعام من شرح التوحيد قوله قد
في الاقوال يشير الى ان الصدوق قد يطلق على غير الاقوال استي في ذكر معني الامة لفظ الصادق
في ابي بكر التميمي الى ان ابن ابي عمير اوصاف ابي بكر رضي الله عنه الصادق في قوله
يطلق عليه الكذب وانما ذكر الصادق في قوله الصدوق رعا الله في قوله جبري جبري جبري
في قوله في قوله ومعني لفظ الاثم الواقع في قول عمر رضي الله عنه من ابي في حاله بلخي عن التوحيد

كتاب في معرفة الحق في ما لا يعلم الا بالوحي في مقدمات الاثم والاثام باسم لافعال المطبوعة
 عن مشيخت اسحق القسطنطيني ليس من المخطوطات متعاقبة بالبرهان في استعمال النسخة وقال
 الاثم والاثام في الكتاب المذكور قول الاثم بالسر في قوله عليه السلام اليه ما طمان اليه النفس والاثم
 ما حاك في صدرك والاثم ليس هنا على صفة الخلق لان الجناية عدم النسخ في الاثامه كما في القاموس
 عليه انما كان في عهد الله كيف بعد الخلق التي لا يمكن الا فيها فعله ان يكون المراد به عدم وقوع
 في الاثم من اكله اي سجدنا على عباس طيارا يصلي بها وتعني القادر عند الحاجة على الخليفة
 في الاثم والاثام في ما لا يعلم الا بالوحي في مقدمات الاثم والاثام باسم لافعال المطبوعة
 قوله على اليه عايد واليه وسام عليكم بسنتي وسنت الخلفاء الراشدين المهديين من بعدي بان الاكثر صحت
 عنه منهم فكيف تصوره القدر الذي ما في الاثم ولما كان احاسنا مرضي الرعية من سعة جوده في
 رضي الرعية وكونها راسه حجت التسلية ان منه لا يفتح في صحتها كبرها في الحق ليس بها احد
 رضي الرعية في خطابه حضرت مير و حضرت عباس فترده ان انت كرتا ما كان كرده ابو بكر صديق
 علي در اسي و اما في حق ما رتب تحت وخير خواي و خدايده اند که اوراست گفتار نيکوار کردار
 بسندى باخ من بود خدا ما جعل في جليل للعبه الضعيف في بيان سجع الحديث الشريف
 والحق ان سئل في السجود ليس هو دعا في بطون الاسفار بل مادونه ما قرع سمع اولي الا بصا
 وذا البيان في قلن العبد اليه سئل كانه تفسير لا اويل وانما كان ما ويا فهو ليس حجة محمدا علي علي
 من له قلب او انفي السمع و هو شهيد و به سنوم جواب از حديث صحيح مسند كنه كنه و در اين امانه
 احاديث بسيار دار في سنجيد بظاهر و ذلت دار و بر عدم عصمت لا بد بها جفا كنه بهاء الدين
 علي و مشرح اربعين و شرح حديث باكي و العشرين في سنجيد به بعض الحديث من قوله
 و انك على خلقك لا يستقيم ظاهرا على قوله و اما في حق ما رتب تحت و خيرا كنه كنه في الاثم

المردود عن المتبايعين السلام كما روي عن الامام موسى الكاظم عليه السلام انه كان يقول في سجدة
استكرت بعتك بخرابي وبنيت وخركت له مستحقا وعصيت بحري ذل شئت وعزتك
لا كميتي الي اخوانه عاروني عيبا لكان الله به الي الامام زين العابدين عليه السلام وشتاكر من
الفصل الي آخر ما قال في كتابه من جملة ادب شيعه كما هو ظاهر الايات بزرگ حضرت ايد باعتراف
علمای شيعه است تاويل زبير بن عديت صحيح مسلم که في نسخة من بعض النسخ ان بعض اصحاب كبار
جاءوا واول من نزلوا به وجمعه چهارم جواب از حديث صحيح مسلم که در زمان شريف و جن
حضرت آدم ابو البشر ايمضي آدم به فوجي اديوانه جي حاکم من نفس واحد و جعل منها زوجا سکن الدنيا
فلما تغشيت حلت بها حقيقا فمرت به فلما انقضت عود الله انهما لم ينج انثى حالما انكسر من من لکن کر بن
سالم جفلا لکرا و صا آتاسا محالی ايد عما يشکر کن که تاويل اين آيه خالی از صوابت نيست و در حق ديگر است
ايات بالا بر صده و اول و ادو باشند و در کافي کليني و در حق حضرت يوسف عزالي معبر است
عبد الله عليه السلام اي باشد که يوسف بن تقي و کا به الله الي نفسه اهل بن طرقة عين فاشد
نکست قلت صحيح يقر اهلک ايد فقال لا ولكن الموت علي فلک لخال کان ظاهرا و اتصال
بين ايات و احاديث قابل التماويل باشند و کتاب نيزه الانباء و الايه باهي تاويلات
انقسم بايت و احاديث مؤلف شده باشد بين حديث صحيح مسلم و ايجاه و کي که کور شده و افعال
آن تاويل باشد و جمعه جواب از حديث صحيح مسلم که در طريق شيعه يرضي اعاديته ب المعنى شيعه
مسلمه و هي بها که تفسير الاسلام و کتاب محتاج از اهل البيت است کرده و اهل کفران
اي که قطع علی و انصاف بيز اخوان که اهل بيت شيعه مسلم فعال ابو بکر کيفيکم
انصاف بيز يعني بالحق عليه السلام و يوسف بن تقي و کا به الله الي نفسه و وارثه و اولاد علي بن ابي طالب
الي اخره است فاضل نور الله شيعه و در حاشيه در او امر طعن فک حال هي من خلده بکي

این حضرت است

بر یکی از دو نسخه محضر حضرت امیر و حضرت عباس از تمام بن حکم و جواب طیف اوزان سوال
 کرده و چون حضرت عباس نزد شیعه هم از مقبولان اند چنانکه علامه علی در خلاصه القوال و ترجمه شان
 سیرای العباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه و سلم سادات الصحابه و هم من صحاب
 علی علیه السلام است و باید بود بلکه حضرت عباس را حضرت امیر خا صه نموده و نسبت اخذ حق خود از
 کسیکه حضرت بطرف ایشان نموده و دیگران علی را طیف حضرت عباس برای حدیث مروی
 در احتجاج و غیر آن کرده باشند پس المنت از مثل آن تاویل در حدیث صحیح مسلم و ممنوع باشد
 و چون کلام باین نصاب رسید که کتب سرکار محو احادیث که باره از آن قطعی نموده و کرا فیت
 در طریق امامیه مروی باشند و علامه ایشان تا ویلات عجیده در آن بکار برده باشند پس ایشان را
 لعن بر المنت محدث صحیح مسلم خیالی ای که المنت قدرت بر تاویل باره حدیث و اطلاع بر احاد
 شیعه که مثل آن باشند از آن است نه از آن مناسب بود اما اینکه حضرت امیر المؤمنین
 با او محاربه چرا که و ندیس این همان است و برینه است که تکلیف ثانی را در صلح حدیبیه عارض شده بود
 الح که هم ظاهر حاصل این عبارت جواب است از قول امام زاکر که در اوایل سیه مذکور است باین عبارت
 و بعضی گفت که این کتب امیر المؤمنین است لم یجاریه الح و بعضی جواب مطابق تقریر محمل صاحب
 رساله که سراط و از قات هر امری مختلف می باشد و باب مدینه علم عالم باین تفصیل از عراض
 حضرت امیر و محاربه حضرت عثمان غنی عراض حضرت علی علیه السلام باشد از محاربه و در
 صلح مدینه و این جواب صاحب رساله مدفوع است تا آنکه در حال مردن سوا اقتدار بر آن
 شرطی و دیگر متبرکت و چون نام را از تصریح کرده باشد که در صورت عدم وقوع محاربه نیز
 بر او حضرت عمر تحریم شوار طرف خود باشد تا کسیر تانی عشر محاربه لازم می آید چیست
 مانی نوکان همراه این التماسات صاحبی شرع نموده اما نهی عثمان را مکنفره و کفر کل کن

[illegible]

[illegible]

موالی در دعوات قبل مجامع میفرمود و مفتوح ساعین در روزانه که میفرموده اند اسب و ساسانه
 و در غیر ذلک وادی بران نکار کرده اند و چون از این است حکم حدیث علیکم السلام و سینه
 الحمار و الاشد بن الصبیح من بعدی انما یقید مرضیه فلهذا را ندین که ایضا بایستد و سینه
 ایضا شایع ما بود و سینه پس ایضا صاحب سارا و دین تمام معنی و حضرت عمر و ایضا بایستد
 و سینه و آیات آن با در سینه بایستد که در اشاره اجمالی لطافت آن بطور خطابت فرمود
 و آن بر کتاب عماد الاسلام نموده و که سینه سیم شجاعت است لیکن چون احمالا اشاره فرمود
 معنی ماثر عمری نموده است ایضا ایضا و با اگر بدون تصحیح لغات آیات بیاقت ماثر که کور و
 اسما و کفر حضرت عمر و حاج شجاعت جواب آن نیست محض بطریق شریع بر اشاره و سینه
 بطور مطابق آن کتاب است و سینه سینه معنی در آن از قواعد شریعه و آن معنی در آن
 مایه سینه شجاعت است که آنجا شجاعت را مایه شجاعت و کلام صاحب سارا بکثرت و سینه سینه
 بصیرت مخفی نیست که آنچه از شجاعت بر هم بر شمع گفته است و فرمود است بایکه غلبه علی ایضا بر هم
 نموده و که اخافت آن در هر از هم و سینه و غلبه را ایضا نشد و در محسوب شریع اخافت پس
 اخافت با آن بطریق اولی جایز باشد و انقیاس اخافت نشد و در ایضا ایضا بر هم شجاعت
 و حضرت عمر و سینه است چنانکه صاحب از ایضا فرموده آن سینه سینه حایض عمر و آن را اولی
 بجلل او بجلل و الا سینه سینه و چون ایضا بجلل در شجاعت بیاقت بود و بر مرکب آن در احادیث
 صحیح اخافت دارد و سینه سینه حضرت عمر و آن سینه نشد و در و عهد شریع اخافت بر هم نموده و
 و سینه شمع را اخافت بر هم نموده و سینه و اخافت بر هم و ایضا آن فرق نمایان و سینه
 حضرت امیر و قد را بایکه سارا حضرت علی علیه السلام و سینه مایه سینه که را بایکه
 است و سینه را غارت کرده و برده از دین برگشته و از فصل نشد و در نور و سینه و له

حسن الخط و در نشاندن مالکین انکارا عین جابجاء و آنچه از وضع خارج گفته است بس در این
در بیان بعد از مباحث شده و عمل حضرت بر این جاری مانده و صاحب الحقایق علی بن سلیم
اینکه فرموده که در تفسیری نقلیه پیش من بوده است چون نوشت که بطوریکه امیر یان تا این وقت
فاسد است مخصوصا در وقت خلافت حضرت امیر پس این عذر نزد ایشان بنای فاسد
تر فاسد باشد و بعد از جهت تحقیق نیست بجهت مشهور حضرت امیر در حساب حضرت عمر و آنکه
آن در وقت خلافت خود عام باشد و آنچه از وضع نکاح موالی در دعوات گفته است محتاج
فعل است زیرا که در کتب معتبره نیست مگر بر وجه موالی با دعوات که مخالف نقل صاحب
رساله باشد و دفع است و الله جابجاء صاحب تحفه در ازاد الحفا و از ریاض النضره نقل کرده این حدیث
من الموالی خطب الی رجل من قریه اعره و اعطاه الله فاما قالی القشی من رده کما فعل عمر ^{بن الخطاب}
ان ترو حمان ای سلاما و قد احسن علیه افعیک فقال القشی یا امیر المؤمنین ان لنا حسنة
وانکم کما یقولون فقال عمر قد جادک بحب الدیاء الاخرة ان حب الدنيا طامان اما حب الاخرة
القیومی روج ازین الکلمات المرده راضیه از جمیع اقوال و نسبت فروجه استی و بر تقدیر و در
روایت منع از آن بطوریکه در وقت مثل روایت جواز باشد و چه منع ظاهر است چه در بیان موالی
و عودا که کفارت شقی است و بر تقدیر وجود روایت منع صح است و بی درجه اثبوت و چه
در بیان روایت جواز ^{بنی} اگر جواز در صورت صلاح و فلاح روح است که عام تمام حسب میشود
و نهی در حالت عدم آن فی ازاد الحفا و الکفایه فی الزوجه و نهی علیه السلام از اخافان استغفار
و عودا به صلحت و بیعت و ملک محبوب مبدوب ^{بنی} اگر چه هر کوم جاریست که بی حضرت عمر از هیچ
در عودا است مطلق ارشاد و بیان صلحت رعایا باشد و تا زمان حدیث آن و این بی مطلق
از روح عربی با ما باشد که فی ازاد الحفا از ای عمر بی این بر وجه عربی با ما حال اگر این بی

اکنون بنی بطریق تحریر نموده بدلیل آنکه روایات کثیره و احضرت عمر و آل بر جوان در طریق نیست بود
 که ذکر آنست فی زاد المعاد و نظار بنی بطریق ارشاد و حضرت من اکثر از آن است که احصا
 آید و بنی انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که در باب اکل لوم خیران الی و احادیث اما میسر است
 نزد علمای ایشان بر همین قسم بنی محمول است چنانکه در نهی است استبعاد و من لا یحکم الله العبد المکبر
 شیعیه مرجع است پس در بعضی نوادی حضرت عمر حکایت این توجیه شیشو نشود و آنچه در قتل جماعه مؤمنین است
 گفته است پس چون حکم در کتب معتبره شیعیه بین از آن است که اینان با حضرت عمر درین
 امر منبئن پس بر ما ذکر بدلیل آن عمر واجب بلکه صاحب سالار بدعت گفتن آن نیز نامناسب حال
 سماع شواهد منیطلب کوشاید نماید و دود و تعجب باید و اذ قال الحق فی شریع فی کتابه المقصود
 فی سایل من الاشرک الاولی و ان الاشرک جماعه فی قتل واحد فتدوا به الاولی بالثانی و من
 الجمع بعد ان یرد علیهم بافضل عن و المقول فباخذ عن کل واحد منهم بافضل عن دسه من حیثه
 و من قتل البعض یرد البا خون و یتجه باهم الی ان قال الثانیة بعض من الجماعة فی الاطراف
 کما بعض فی النفس ثم قال الثانیة لو اشرک فی قتل امرأتان فتدوا به و اما و اذ من فاضل لایا
 عن دینه و لو کن اکثر کان للولی قتلهم بعد و فاضل و تنهن بالسویه ان کن تساویات فی الدیه
 و الا کمل بکل واحد و تنها بعد وضع ارشش ثبانتها لو اشرک حل و امرأه فعلى کل واحد منهما نصفه
 الدیه و للولی قتلها ثم ذکر الایة اشرک عمر و عبد فی قتل حر حرة اقال فی النکاح لادبیا و ان
 یقتلوا یأمر و الی سید العبد ثمنه ثم افاد الحاشیه لو اشرک عبد امرأه فی قتل حر فلهما و لایا قتلها
 رد علی المرأة و لا علی العبد الا ان یرید قیمته علی نصف البدیه فیرد علی مولاه الزیاده حتی ما و الله
 و علامه علی در ارشاد و ان من سفیر ما ید لو اشرک جماعه فی قتل واحد فلولی من واحد و یرد البا خون
 خیر من بافضل عن حیاته و قتل اکثر و ما فضل عن دینه المقول و یرد البا خون دینه خبا بهم سئل

مفتوح من قبل الجميع وبرد ما فصل عن و به الموصول صفا خذ كل ما فصل عن و به عن حباته
و نو فله امر انان فقلناه لو كن لنا قلعن و دره اولی نصف الدبه من النمل الى اخر ما قال النجمه آ
باله از تجل مقام و مفتوح سائنس و رمي که حضرت انرا اسد و ساخته بود و ذکر کرده است
پس اول تجل مقام را بطوریکه ثبات بود از عمر این بر حضرت عمر داشته باشد و مفتوح کردن
ایشان و رمي را پس از آنکه ساخته بودند اگر کتب معتبره المبت ثابت مایه از ان
جواب طلبه نماید و آنچه در زمان معاویه و اتباع او ظاهر شد از یک گفتن و سب کردن علی بن
ابیطالب و ابیت عمر علی بن علیه سلم و کسی بر آن نکار کرده ظاهر معلوم است با وجود اینکه عمر
نفسی بکفر بودن سب آنحضرت نیانید و با وجود آنکه اوقات از سلاطین حور سکوت نموده اند
پس را مکن فیه هم استیفاء باشد ای چون انکار سعد بن ابی وقاص بر وانی تمام و انکار نامی
ابن مدینه منوره بر عامه و فصاح بزرید و انکار شد بزرید بن ارقم بر این زیاد ملعون و باره بی او
کردن او بر مبارک کسی که سر مردم را می گزید یا این جاسار او با و انکار معاویه بن بزرید و حمزه
بن علی بر و س اینها و بر سر شبر وقت خلع خلافت و استخلاص خود از آن گفت: انکار عمر بن عبد العزیز
ملکه بر هم زدن این رسوم ملعونه را و اجرای تعزیر بر بعضی مرتکبین آن و غیر ایشان بر و بر سر راه
جور و شهرت و ظهور کائنات علی شایق الطور و کتب صحاح نیان و کتب تنویر ایشان از ان معهود
و احتیاج طبری و حضرت امام حسن علیه السلام بر و انعام و عفو من الاما لهما جهانب
کثرت و شناسافت بر که پس آنچه صاحب رساله فی انکار بر شایع آمده و تا بحکم طوری سلب کلی
حیث قال کسی بر آن انکار نموده قابل تاسف ما طران وجهت او را مبراز است و ایضا گفته است
که با وجود آنکه اوقات از سلاطین حور سکوت نموده اند الح پس بعد در بیان اینها و در بیان حضرت عمر
و انوار آن اب مردم انرا مان خبا که در دو وجه اول فاء و یوم شرح و بسط مذکور شد و تمام صحاح

استجابة بت مستحق جواب حال من سار السبيل في هذا المعام طبع الى عماد الاسلام من تصحيح
 جوابه الذي اعلاه وام طه الله على رؤس الامام سبي الله الاطلاع التفصيل على ما كان
 ابن النابيل الوصول اليه في شبه الفوائد بوقوع بعد الكلا وبين المديرة او فان منج برسالة
 كرام الشيعه نظر الى ما ذكره في حق من القبيات بعد ثم دبر النظر فيها بشرح حالها وتقدمي بيانها
 وما لها من فائدة خاصة ودر بيان ايكه امام مالک که از اجماع ائمه المستتبت قابل جواب است
 وانما المستتبت از امامي انجمال غيبه واصناف است وحقه صاحب مدارج استاد خود
 شيعه بطرف مالک خط محض است چه او شرف و در بيان قول مالک بخوار منته منب بلکه جمعي کثير از
 علمای اعلام اهل تسنن تصريح بآن نموده اند ملا سعد الدين تقار الى در شرح تعاضد نموده
 و در جواب رطاع عن الخليفة الثاني بکذا و منها انه منع منه الكاح و هي ان يقول لا امره ان منع کک
 است که در سواد شيعي نفسک انما طرد او ما يود بد الخبي و جوز مالک و الشيعه في معناه و في الكاح
 الى اصل معلوم و جوزة و رفرار است و شرح بيان الدين حنفى القدسي به به نوشته کاح لمعطل
 و هو ان يقول لا امره ان منع کک که آمده بکذا اما و قال مالک رح هو جاز له ان كان مباحا حتى الى ان
 بطر است و حنفى ارجح من براه اهل تسنن چنين نوشته کاح السوء کور عند مالک به الطاهر
 من قول ابن عباس رضي الله عنه و هو يقول انما اتفقنا على ان كان مباحا فان النبي صلى الله عليه وسلم
 اصل السوء لانه ايام من الدهر و الحكم الثابت حتى يظن ان السوء و لكن قد ثبت نسوا لا ما المشهوره الى اخر
 كلامه و انما هم من جرحه و قالت و اريد به ان يكره يترك مالک باحت منه است شخص الدين محمد قسطنطين
 و راجع الى من شرح مختصره و فاهيه و در کتاب الكاح گفته و ذکر في الهداية شرح التعاضد به مباح عند مالک
 و فاضلي مان که شيعه هي خود و در کتاب الكاح نوشته و لا ينعقد الكاح لمعطل السوء و هي بالطلوع
 خلافا لابن عباس و ما لک و قال ابو البركات في کتاب الكاح في فصل المحرمات من کتاب کک و انما

امرت

و بطل کمال المسند علی مالک صوره المسند ان یحوال لاداره حدیسی بدو العشره لایصح کتب الجاد
مال مالک رجوع به جاری نشی پس با وجود تصریحات ابن علنی فحول اگر افعال خطا بسوی بیان
شترق سازند و برسد فتنه که بواسطه این علما نقل می کنند احتمال خطا و غلطی که جاری شود
آیا آنچه متوجه شدیم که چون در خطای مالک و ثبت تحریر متوجه گردانید پس سبب مخالفت با آن رساله
مکونه خواهد داشت پس جواب این است که روایت کردن خبری مستلزم اعتمادی راوی می باشد و این
ثبت ضایحه که روایات بحسب و تشبیه اشغال که خلاف ضروریات دین است و کتب ایشان را
و بعد اعتقاد و عمل بر طبق آن ندانند پس چه استنباط که مالک این خبر و مصلحت اصالح هیچ حکم
نراشته بر وفق اینجین حدیث حکم کرده باشد نیز امام مالک هرگز قائل نخواهد بود و این
برای و نقل مذکور مالک خطا واقع شده و بعضی علما را که صاحب رساله نام برده در موفات
تبعیت صاحب این بوده اند و در روشی بدایه و قد کتب فقه المسند تحفیه صاحب بدایه در روشی
موجود اگر عقل آن برداشته شود کلام بطول انجامد و رساله بر اساسها ترتیب باید آمد و مالک مصفا
درین مقام کلام علامه حلی دلال بر حکم فقهایی را بر وجه المسند که امام مالک یکی از آنهاست بر حرمت
نقل بنمایا که بعد ملاحظه انهم صاحب رساله خطای صاحب بدایه در انتساب حواشی بطرف امام
قابل خواهد شد بخطه علامه حلی بر لازم خواهد آمد و متوجهند که گمان نمی دیند عبادت کتب مالک و امام
بر تحریف آن در سبب که حکم اهل سنت ابراهیمی البیت بلکه موجب تقدیم خود صاحب رساله
قال فی العاده و التماسه معلوم است که مدعیان خفیه را خفیه بهتر میداند و مالک مالک الخ قول
در باب احوی بالقبول است نسبت بقول صاحب بدایه خفی المدعی بود و نیز اگر کسی
فرستادن و متفرق البیت شده است و مصنفین آن سعی و بیع و بیع مذکور بود و این
مالک تعلیمی را و بعد ملاحظه انهم از نسبت حواشی بطرف امام مالک باز نیامدن انصاف با صاحب

باعتصاف و صاف ستم بر جان العاصف سب قال العلامة الحلبي في كشف المحجوب في بيت الامام علي
 عليه السلام كالحج السوء و خالف فيه الفقهاء الرابع انتهى و قال خليل بن اسحق المالكي في كتاب المعاملات
 المتفق بها في سب مالك و ما فيه بصدقة او علي بن محمد بن باقر كان لا يقسم لها او لو ر عليها و انتهى
 كالحج لا محل له و قال محمد بن محمد بن محمد بن الحسين بن احمد العسفي في المسح الوحد على شرح القصة
 الغريبة في القصة المالكي و لا يجوز كالحج السوء و هو كالحج الي اصل الاصل في ستم ما حرمه مسلم بن
 احمد علي الله عليه و السلام قال يا ايها الناس قد كنت اذنت لكم في الاستماع من نفسا و ان الله
 حرم ذلك الي يوم القيمة فمن كان عنده من شي ملحق بسبيد و لا تأخذه و اما ائمتهم من شاة المار
 و فقهاء الاجماع على منه و لم يخالف فيه احد الا طائفة من المستدعيان الهري و اما ما روي عن ابن عباس
 فان رجعا عنه نهى بملكه و ملكه و بطلاق منه القصة بباله و اورد ذكره في قوم توقفت استلهم عدم العقاد
 كالحج نقه اذ في المسح الوحد و لا يحقد بلفظ الامارة و العارية و الرهن و الوصية لا فقهاء الاولين
 الوقفت و اثالث الوقفت دون الملكية الح و بر تمتع اجرامى حده واجب يمكنه حاكمه حاسا
 تحفه مد ظله العالي و كيدسي و كيم تصریح بان فرموده و در حقه الامور في اختلاف التايمه منفر ما يدوجو
 و على ان كالحج السوء باطل لا خلاف بينهم في ذلك انتهى و در كتاب افصاح كه معروف متفق
 و منفرق سب سب ما يد و انفقوا على ان كالحج السوء باطل لا خلاف بينهم في ذلك انتهى و باقطع
 نظر از همه كونه من صاحب يد به نقل مدنب مالكيه بيك پس اگر نقض صحيح باشد لابد در
 مالكيه روايت جواز متعه از امام مالك منقول خواهد بود پس اگر صاحب رساله و ابني از امام مالك
 اگر كتب مالكيه مشكليه و كالحج كه توقفت در صلب عقد داخل باشد و اشراط ان توقفت كالحج و بما
 آتیه باشد را آورده و از بعد در يافت تحت نقل محسن تقع او خواهد بود و اگر عامل قبول
 خواهد بود و لا باطل قبول خواهد كرد و الا حاشش بيان خواهد نمود و بالجلد و كتب مالكيه حرميت

در سب

آن معراج است و شرح داده و تحت قول مصنف و نقل مالک هو جابر میفرماید و در اسوه همان
المذکور فی کتب مالک حرمت نکاح المندوسه می آورد و نکاح المست از امامی از کمال مصنف
و حدیث است الح کوئم فقط علمای المست انکار امتساب و از متد بطرف امام مالک محمود و
بکامه علی نه در این انکار ایشان شریک است کما در نقل العالیس در حق او چه خوانند فرمود
و انکار او را ناشی از چه خبر باین خوانند و خود و شرح ربان الدین حنفی المذهب در باب نوشته
نکاح المندوسه نقل و قال مالک هو جابر الح کوئم و یتیم صاحب رساله رفع خطبه از صاحب داده
در امتساب حلت متد بطرف امام مالک میفرماید حیث قال و خطبه صاحب داده در امتساب
تجويز متد بطرف مالک تطای محض است چه او متد و در بیان قول مالک بوزار متد نیست بلکه
بسی کثیر است علما اهل تسنن تصریح باین نموده اند الح پس در نقد و این جماعه که با صاحب داده
در امتساب بوزار متد بطرف مالک با صاحب داده شریک اند قول خود صاحب داده را که علما
اهل تسنن در آن قول خطبه او نموده اند برای رفع میان خطبه او ذکر کردن از یکدستم
ماده علی المطلبه توان نصیب و خلونه او را در جمعی که صاحب رساله ذکر احوال نشان بر
رفع خطبه او میکند داخل توان کرد و پس با وجود تصریحات این علما محول اگر احتمال خطا
بسی ایشان مطوق سازند الح کوئم اگر با وجود انکار مالک از فتوای بوزار متد چنانکه فاضل
نورانی در احقاق الحق میفرماید لما بالغ الحقیقه و السافعه الحما و هم ان اکثر دن فی اشاعه
حرمت ذلک و قرد الحد و الفصل علیها عاف المتأخرون من الممالک و انکره الفتوی علی ذلک
آهنی و با وجود تنبیحات ایشان بر حرمت متد و شهادت علامه حسلی بر برات امام مالک
از ابحاث متد و لغوی صریح است متفق و منسحق که احقر العباد نقل نموده بر ائمه کبیر
از این امتساب ثابت نیست و نقل صاحب داده از این مصنفات سقوط نه بر سر و دلاره

که در این کتاب آمده که هرگاه بعضی علماء نسبت به کلی خطای طرف محالیت در باب خود کرده باشند و او
 نیز باینسان از آن ابرار کنند و بعضی علماء در باب خود و ثقات دیگر بر این است اهل در باب خود
 از آن نسبت نقل صحیح ثابت نماید مقبول نبوده و با قطع نظر از این گوئیم از عدم قبول قول مالک کلمه
 علامه علی بن ابراهیم می آید و بی عند صاحب الرساله شیخ من کل شیخ و قطع من کل قطع و اگر
 ثبوت خطای بعضی اکار در بعضی مواضع خصوصاً نقل در باب دیگری به دلیل قطعی واضح شود
 پس ثبوت آن در مواضع دیگر که در آن دلیل قطعی موجود نیست چنانکه از خطبه شیخ طوسی
 و تاریخ کافی کلمی بعضی رواه نقاه خود را در بعضی روایات که بحجاب حدیث صحیح مسلم در روایت
 را بعد از جواب و بعد سوم بنهی که در او خواندند و ذکر کرده است نقل آن گذشته خطبه شیخ طوسی
 این روایت کرده آن دلیل قطعی موجود نیست و از این می آید و با اینهمه گوئیم چون صاحب رساله
 حکم نقلی که در آن دلیل قطعی یافته میشود بر نقلی که از آن بر است جاری نمیکند پس خداوند
 که بحجاب شریفی طایفه که با ثبات خطا در بعضی رساله است بر جمیع رسالت مطهر میکنند
 خواهد گفت خود را و اما آنچه متوجه شد که چون در خطای مالک حدیث تحریر شده که باید الح گوئیم
 هرگاه از کلام علامه علی بن ابراهیم در تصحیحات مالک درین تفوق و منفرد است و از امام مالک
 با ثبات رسانیدیم باز ما را حاجت بطاعت دفع ابی کلام صاحب را باقی مانده و جمع با گوئیم یعنی در
 شرح مدایع دفع سینه که صاحب رساله از بطور جواب ذکر کرده باین طریق فرموده عا
 مالک از روی حدیثی در رساله مذکور است که در باب اول و عمل به آن روایات تحسین و تشییل
 آن که خلاف ضروریات دین است در کتب ایشان وارد شده الح گوئیم پس در این قسم روایات
 بسیارند که تحسین در کتب معتبره شیخیه و افعیه است پس خصوصیت و اکرام نیست در این مقام عوا
 پس احصاء و تطعی بودن مقام خیر روایت از کافی کلمی و تهذیب شیخ طوسی نقل کرده می شود پس

که در این خطبه مراد است

که بعضی در کافی در باب او روایت کرده عن ابی حمزه ثمالی است از امیرالمؤمنین علیه السلام
یعنی از ائمه انا جنب الله و غیره روایت کرده عن ابی حمزه اسودیس سعید عن ابن جبرئیل
عن سلمان الله و نحن و بعد از این سخن همین الله و تمام احادیث آن باب در همین تشبیه است
و اطلاع علیه صلوات الله و شیع طوسی در تهذیب و کتاب الزیارات روایت کرده عن زید بن
قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ما لمن زاد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال کم من زاد الله
فوق عرشه و شیخ برکوی خوارزمی در کمال الدلائل انجیدت بر تشبیه شده است که بطاهر علی البیاض
رجوعه الی التذیب باطلع نظایرین گویم برکت عمل و اغناء بطاهر آیات و احادیث بر عطا
اعلی السلام جایز میباشد که بعضی در تهذیب صاحب رساله بیان کنند که امام مالک
که امام ضروری که از این بزرگ عالم حدیث بخود متوجه که مقبول کافی است و نزد ایشان بود
مؤید باجماعت داعی شده نامقات صاحب رساله حدیث را بر احادیث سنی هم در
نزد و مناسب است و کرد و حکایت که علما شیخان نوشتند که این حدیث صحیح و مؤید
طاهر الله و شیخان اولی الامر و صاحب الزیارات بود و بعضی از علما میگویند که
شیخ عبد القادر پیش از این که از بلاد و تاراج بدو اولی در احوال سند معتقد و است نوشته
اول سید که در آن ایام برسدند این بود که چندین اصیل را بکاخ آوردن جایز باشد گفتند
پیشتر از چهار هزاره در عقد واحد جمع توان کرد و فرمودند که چون در عنوان جوابی مقید باین
مسئله بودیم انقدر که خواستیم زمان از او بنبه جمع کردیم حالا علاج آن چه توان کرد
بر کدام خبری میگفتند فرمودند روزی از شیخ عبد الله بنی شنیدیم که میگفت یکی
از مجتهدین تائید زن هم نموده کرده است معروفند از این الی سلی بر این زوجه اند
و بعضی نظری بر عبارت تو که کما فاکم اما طلب اکم من النساء و منی و ذلت و زبایع یاف

در باغ مازده زین رو داد استنشقه اما اینهمه روایتها هر جرح است و عمل از ایشانید و چون شیخ عبدالحق
 پیر بیدادین طریقه جواب داده که من بیان اختلاف نمیکردم نه اگر فتوی با حاجت میداد و ما ششم
 و بیستمی بطبع باد شاه کران آمد فرمود که برین تقدیر شیخ با اتفاق ورزیده بود که از زمان چربی
 و حال دیگر بتلوی که این محرم دول جا گرفت و بعد از او بسیار جمیع روایات متشوخ فتوی در
 که بطریق معتمد از زمان که میرزا احمد خواستن حاجت فایز در مدینه امام مالک حمزه الدجانی است
 و شیعه و فرزندی را که شیه حاصل منو و همیشه از غیر این دوست میدارند بر غم المیست و عجم
 و زنجاریم سخنان خیلی کدشت و محلی از آن در نجابت الرشید که کشته مطای امام القسطنطنیه
 که در اینجا مدتی تصریح بر منع منو اسناد کرده و منشی قاضی یعقوب و حاجی ابراهیم یک و سی و یک سال
 و حجه الفوب ملا و ملازمت نشسته بود و شیخ ابو الفضل معارض شامی شده و وایات که الدجانی
 جمع کرده بود و در نظر آورد و برین اثبات فخر الملت نشسته برسد که شما و زیات میگویند عرض
 که با آن چندین روایات مختلفه بناسب که با کون است سخن تمام منو و منو که ایام ملک شیعه اتفاق
 سیاح و نزدیک شافعی و امام مطهر و امیر که قاضی مالکی حکم با قضای آن بکنند از زمان بدین امام عظم
 با اتفاق سیاح منو و وزیر منو و عال و حکم محل است این سخن بسیار مستحسن افتاد و قاضی یعقوب
 و زیات با یکدیگر منشی چند و در هم میگفت با و گفتیم امیر که مختلف قید باشد قضای قاضی سیاح علیه سکرت
 شما و این سخن دارد و برین عوی سید فرادین قاضی را عقب امام سید خدایت بایات
 بسیار از دهم و هفتمین شیخ مبارک الدین بکر یا دلیالی و در ابتدا و ملازمت شیخ الشیوخ سیاح
 الصمد و روی و اخذ قیادت قاضی بدین شافعی از آن بزرگوار و طعن علیا رسیده و حق اینان
 انصافی روایات و از کلا سخنان این محل ارفقاده و بی تفصیل باز نموده معقول شد و حاج
 یعقوب بخیر گفت پس چه میگویی مبارک است که سیاح است با و شاه فرمود که قاضی حسین

مالک را درین باب فاضل مالک الحسان ساخته و فاضل محبوب را در دربار معزول باشد و فاضل
حسین موافق در پیش پادشاه حکم کرد و فی الحال فاضل حسین را وکیل ساختند پس فاضل حسین
این حکایت و دستور در آن کبریا و شاه بر صحت انتساب جواز آن لطیف امام مالک بنده و مصلحت
انتساب آن فاضل بر عهده فاضل واقع شد پس فتوای شیخ عبد القادر دوانیقی و اشغال آن جواز آن مالک
و بای تو موافقت برای پادشاه بر آن جواز بای فاضل بر فاضل است لیکن در این مقام بطریق دیگر که
سبحان الله ان و افعال اکثر خلفای علی بن ابی طالب و امویان و غیره که بموجب تصریح صاحب
نور الله سمنی در مجلس سیم از مجالس المؤمنین از خلفای شیعه و متصف با علم و فضل و تقوا
ست اینهمه تنگی کرد و از جوار غم ناچار پیش میوه بود و شریعت میباید و در شریعت نیست و فاضل
و کبریا و شاه که حرف در سلاطین است تا پیش از آن فاضل فتوای بعضی علماء و با طلب که هم
فیضی و ابو الفضل بودند و آن بعضی هم محض به اصلاح کرد و سابق پادشاه برای محسود
او و پیش آمد و خود حیل بی سرو پا پیدا نهاده باشند بر اینست اقامت استدلال نموده و از فاضل
که استادن سلاطین و کبریا و اولی الامر بود و سلاطین و کبریا که در تاریخ نوشته و در حال سلطان
نوشته چون سلطان فیروز شاه بن داد و شاه و کبریا همی رعیت تمام بفرام آید و در زمان دولت
بعلاء و فضل گفت زیاده از چهار زن اصل عقد نیست آن کرد چاره این که اجماع بعضی عقد است
و در چهار زن یکی را اطلاق گفت و بگوید عقد باید آورد و بعضی را می و بگوید پیش نهاد و بگوید هم موافق
طاعت پادشاه و اسلام بفرموده از و کالت بپایه فیض الله که بگوید که علاج آن چیست بفرموده
جواب داد که منور در زمان حضرت رسول خلیفه اهل بود و در عهد خلیفه اهل بر طرف شده و با
آن و در وقت امامی که فرموده از ارباب اسلام اند صحبت اگر سلطان آنها را میگوید که بگوید اینها
و علمای منتظر آن شده گفت و کوی بسیار واقع شد چون مسلم و شیعه و مسلمان و غیره

و در میان آمده و معلوم شد که متوجه دوران مغیره بوده است هر چند سلطان شجاع طایفه امامیه عمل کرده
و در ملک مذکور راضیه منع گفت اینی اقوال این حکایت عجیب را از حکایت اولی است بدین
حکایت علی المصل صاحب الدمار تصریح است با یکدیگر در شاه مجبور و حکایت پناه بر فضل از شجاع طایفه
امامیه عمل کرده و در ملک مذکور راضیه منع گفت پس در نا طبعی معنی تا این بود که بر فضل الهی که حکایت
فروش آمد و در اصل با شاه بنیاد و جلد غلیظ نموده از این حکایت خبر و باین حال عقیده و محقق بر اینست
اکابر برین تقدیر اگر که در شخصی که بشمار فرق امامیه عمل کرده یا انول کسی که موافق سب امامیه مجبور
شده برای او کرده مسلخ استدلال باشد اقوال علمای متدین امامیه که در فتوای امامیه منع
مستند معنی با این حکایت مذکور کمی دارد که اقوال این کبار دیندار را که اعتبار جمیع
خود اعتقاد بصحت و جواز شده و از ترک کرده یا اقوال و افعال کسیکه ظاهر از خلاف در سب خود
محض با عرض اصراری نه حکم بر این است تحت علمای امامیه معنوی مجوزان داده باشند و کسیکه همین
غرض فایده را باعتبار حقیقت و دیانت ارتکاب نموده باشد استنباط نموده آید فایده
سادسته در نقل بعضی شبهات مخالفین که در باب استهجان اصل مشرعت شوا از رکبه ر عدم
تجزیه این مسوده شده اند و بیان جواب با صواب آن موجوده عدیه و محقق فایده که هرگاه در باب
واقع گردیده که اتفاق اهل اسلام باجت شده و تجوز آن در عصر حضرت رسالت واقع
شده و از اخبار و آثار که شطری وافی از این مذکور شد ظاهر گردید که این امر من السلیس شیعیه و
نام و در شش پس بعضی از متصان الهیست که در اصل این محل مفاسد کثیره از نا فهمی خود باز
و عوار و بسیارند و در نظر عوام مسلمان و سماع این امر را جلوه گر نمایند و لالت بر کمال
ساخت آنها و در فساد حقیقت استحضار است بشریت غرض استحقاق حکم خدا چنانچه عقرب واضح خواهد شد
و این حال جواب با صواب اولی و الالباب واضح میشود و کیفیت اتفاق اهل اسلام باجت شده و جواب

فایده این در حقیقت اخبار و آثار و روایات و آنچه در صحیح و معتبر است به قول پس در هر فصل
مسئله فاضل صاحب شاه عبدالعزیز دهلوی بحال و سابقین گفته اگر عاقلی و اصل معتدل کند و آنکه
درین معتد فاسد چه عیب است که بر آن منافی شرع و مفاد حکم الهی است از اینجا یضیع اولاد و اطلاق
معنوی نشان ندهد اگر چون اولاد این شخص در هر شهر و برده نه شش شده و نزدیک این شخص غایب
ناب و رسیدن این شخص نیز قیاس به سببها ممکن نشده و نشان اولاد و اثباتی قریب بر خاسته و اگر باطل
آن اخبار قبیل نامش باشد زیاده و در سوائی است زیرا که نکاح آنها با کفار و بر کفر صورت نمی پذیرد
و از آنجمله و طلی موطوره پدر و پسر متبعا بن نکاح بلکه و طلی دختر و دختر و دختر و دختر و دختر و دختر
و غیر ذلک من المکارم در بعضی صورتها و در بعضی طریقه زیرا که در هر عرصه یکماه بلکه زیاده از آن نیز علم
بجمله این حاصل نمیشود و خصوص این متوجه شود و واقع شود و سفر هم دراز باشد و در هر منزل اطلاق
تسویه یا عقد و در هر مرتبه علق و کذا و در بعضی از این علومات و قرآن تسویه شوند و بنسبت
بعد از زده سال از آن سفر رجوع کند یا پسر او یا برادر او بنابر آن مبارک بگذرد و آن دختر آن
شوه مایه با نکاح کند و از آنجمله است عدم تقسیم میراث کسی که شوه مایه بسیار کرده باشد زیرا که زوجه
معلوم نیست و نه عدد آنها معلوم است و نه نام آنها و نه مکان آنها پس تحلیل امر میراث لازم آید و همچنین
تحلیل میراث کسانی که از شوه پیدا شده اند زیرا که نام آنها و احوال آنها معلوم اند و از هر یک خبر
در رد و بی معلوم شود تقسیم میراث ممکن نیست و اما در بعضی صفات و در شوه اگر در وقت فوت میراث
معلوم شود سهم یک دوازدهم تعیین نمیشود و اندک باشد و در ضمن تحلیل متوجه جرم زدن امر میراث
خصوصاً امر نکاح و امر میراث هیچ لازم می آید انتهای قول اسکندر و خاست ایام در قول
سجده و باطنی ایکه اصل متوجه را عقد فاسد نامیدن و در آن احتمال اشتباهی بمقتضا منطبق بود
حقه یعنی شش است بر خدا و رسول چه اصل متوجه مال اتفاق مباح و در سبب سبب غیر خود اخبار بود

از آن

بند

بود حسن پسرش نبوت رسیده و کاشمش فی رابعه النهار و صبح در روشن گردیده بالحدود طعن بر سر
 خدا کردن و خود را با ما نیست شمرن با عقل هیچ عاقل بسیار از انبی کلام الرساله انچه صاحب
 در جهم زبان و از بهر کرده چون جایش خلاف شرط این عمارت است لهذا عرض در زبده عمر و اصل
 مطلب سپردار و میگوید که هرگاه صاحب نسخه بآیات قرآنی و بیانات برائی و عهد متواتر کرده و از
 احادیث مرده محفوظ است امیر علیه السلام که شیعه و سنی و کتب صحیح خود روایت آن کرده اند و از روی برآیند
 نسخه نیست از این اظهار و صحابه که بعضی از آن در جواب فایده ملاحظه که شده و ندی از آن در جواب
 فایده هاشم و دیگر خواهد شد منسوخ شدن آن به ثبوت رسیده و بصورت حکم فایده متعین اشیاء
 خدای اگر در رسول سید الهی و ابوالایه و ایر و یکه باشد از طعن و تشنیع بر خدا و رسول کفایت و در این
 دادن است آن و از کلام شیخ عبدالحق و ملوی ظاهر میشود که ابا جعفر محمد در زبان سید الانس و الخان
 و شیاع بوده و کلامش در کتاب تاریخ ائمه چنین است که متعده مباح بوده و در اسلام ماعود غیر علم
 گردانیده شد و رفع که الی ان قال بعد از آن حرام گردانیده شد انشی و سابق از روی کتب کماله
 ثبوت پیوست که برخی از صحابه مانند عبد الله بن عمر و عمران بن الحصین و ابن مسعود و ابن عباس و غیره
 حامل کجای رسیده بوده اند پس اینهمه تشکیات و حق ایشان جاری خواهد بود و نیز چون عبد الله بن
 متعده او بود و چنانچه از حوال طبری ظاهر شد معلوم است که زبیر از عشره مبشره و ماور عبد الله
 اسامه و خراجه که بود پس نسبت چنین مفاسد بسوی زبیر و زبیر خلیفه خود و ما به منهاره دادن
 کمال بی ادبی است و همچنین ذهب امام مالک و حکایت متعده کردن اگر بادشاه و غیر و نشاء بقول
 علمای سنیان و ملاحظه احادیث نشان مکه کرده پس تشنیع بر کتاب فعل سنیع و تجویز این
 خود را اولی الامر و غیر الی غیر کردن و این بزرگان را کوشش این مردان بعد از این و دیانت است
 انشی و اصل از کلام شیخ عبدالحق محدث ملوی قدس سره نبوت شود و بعضی اوقات سید انس جان

[illegible]

مذکور به بدلق اونی جاریست و صورتیکه مثلاً گاجری که از شهری دیگر میفرستد باشد و در هر شهر
 بخواری بسیار اختراع نموده ملک بین خود و در آورده بیاشارت و و علی باینکار و نه بار اوجه الله
 عیاضه باشد و یا بهیچ آنها دست نیامده و دیگر نموده و بدی دیگر میفرستد باشد پس این اس و
 عین ال خلاف را اسوده با سلاطین و حقیقت طعن و تشنیع بر اصل اسلام و احکام شرع است
 مملو است لیکن تشریح عن الفیض و تحفظ عن طعن اهل حق صراحت طعن بر اسلام مذکور اهل حق را
 بدست سیام طعن و تشنیع ساخت و در حقیقت این شکوک و شبهات مقتبس است از شکوک سلاطین
 او که در صلیح حدیثه و غیره دافع شده بود و چنانچه حکایات و مواعظات خلیفه ثانی بر احکام ربانی
 که بر زبان درجیان حضرت سید الانس و الجان جاری شده شاید صادق این مدعاست و مگر آن
 شرح و تفصیل جوابی که طاعت و قاعده جناب مستطاب علی القاب که دیباچه این رساله مذکور نام
 بنامش خلعت شریف پوشیده در پاسخ شبهه موهبه بعضی اهل خلاف بان اشاره فرموده و در
 تفصیل آن در فایده اول از توارید این رساله نموده بودیم و اینجاست که نام و توقیت مرام آن
 عالی مقام که بتأیید ملک ملام با فاده آن پرداخته بود و در حکایات غنی ظاهر و روشن کردید اگر متوجه توکم
 ناید که مفاسد تشویه که علی القاباس المنه نسبت بکلیج هم لازم گردانیده شده باشد بیکانفیر بسیار
 چه بزرگ ایشان در مخالفت استشهاد شرط است و معین واجب است بر آنکه که برگاه از زده اسر
 مفارقت نماید اینک و صیت کند بیکان خود را با ایشان حال ازین و با اینهمه خفای حال خل و
 اشتباه قریبات صورت نمی بیند و در جواب هم گفت اما امر و صیت ناک و تقابل و با حیرت
 پس در اعتقاد ما مستمع را زیاده تر از این انجام و درین باب لازم است چنانچه از قدامی علمای
 جناب شیخ سید در جواب این شبهه تصریح بآن فرموده و شرط است که متوجه مقتضای اخوان
 ایمانی خود را و یا در صورت تعدد آن قومی از اهل ایمان شهر را از حقیقت حال آگاه سازد و در

که استخوان در این حال بنی لازم دارند و اگر نه زدی متولد شود و از سطح سازند تا از نفقه و مالک
علیه من حقوقه فاعل نباشد پس انساب و اشتباه و اینجا هم صورت نمی پذیرد و اما حال اشتباه
پس از اوضاع انساب و ارفع اشتباه و البته من بعضی تحمل خالی از تحصیل است چه هر دو شاید مذکور
چه لازم که اگر عرصه باز است سال زنده و باقی باشند و هرگاه در این حیات متعارف باید از وقت
مابقیال بعضی من بعضی قدم مقدم و مستفاد بودم بعد بودم حاصل نباشد تکلیف بالبعاد الی العود
المطهر و لا سنا و اکان مشهور و همین علامه اقامت شان در آن ایام و این مدت بدیعی
است صنوف حوادث و فروع و فاعل نیست و بر آنکه کی الی طبری بعدی دیگر و ساکنین
برای آنکه بگوید و مخصوص سرگاه انشود از متوطنین آن بلده نباشند پس از آنجا که تا وقت معاودت
او بدین بلد محالهم مانده باشند تا این میجاء را که فاعل محض است آگاه سازند و بعضی بر زمان
فدک پس از آنجا که شکوحت مطلقه او و اولادی که از آنها هم رسیده با مخصوص مسکن شان تا این
متوقف باشند پس محکم است که در شهری دیگر کی از خراسان با و بر جو و چون این مرد میجاء
فاعل است و شاید آن دنبال آن جبهه از شهری شهری رفته اند آگاه شدن ناگه بسیار شوار
میجاء و صورتیکه چندین مردمان از سکه بگویند و در یک شهر مجتمع شده و چندین زبان و آوده
آن شهر را بشهادت شایدین معین و استکباری نموده طلاق داده و تشریف داده باشند پس معین
آن و غیر با چندین زبان و اولادشان هرگز صورت نمیند است پس اگر این مفاسد
در متولد لازم است در نکاح هم موجود است لا محصن غنه و لا محصن فالق و بها غیر رسیده و این غیر لنا
عن فکک کلک پس مردم این شناعات و جرایم این متبادات و مخصوص موطورات ملک
بمن خود ظاهر است از یک احتیاج چشم مطبوع و اشتباه باشد و اینجا است که از سزاوار
محصل منتفی است اگر قصد بان جواب نگیرد آنها عشریه در دفع بعضی صنوع اولاد و غیر این که صاحب محقق

که صاحب عقد بر عقد تنه لازم کرده بتسلیم کلی که صاحب رساله دیگر کرده پشت فرموده الزام صاحب
 تنه و در نکاح هم جاری نموده طعن را بیشتر که آورده و داده قضی این اعضاء هسته اند
 و غیره و بعد از فهم بیشتر که طعن میرانست بچند وجه اول آنکه صاحب رساله تشیع صاحب عقد
 که بر عقد تنه وارد کرده در نکاح و طلاق هر دو جاری گفته و در بیان آن شروع از اجرای شیعی
 در نکاح کرده است مثل اگر عاقلی در اصل نکاح مایل کند الحاکم لزوم هیچ شناخت بر
 نفس نکاح و اگر در بل بر طلاق که عاقلی علی نکاح می یابد به این فرموده حیث قال زیاده
 زن در عقد نکاح است و بعد از یکماه مثلاً آنها را طلاق داده الحاکم پس تا آنکه الزام است
 بر طلاق است مابعد عادی او که الزام آن بر نکاح است مطابق باشد و از یکایوم این شیعیان بر
 نکاح از هیچ عاقل متصور نیست لهذا صاحب تنه بر آن معاشره ابراد آن بر طلاق نموده در نکاح
 قال بالجمله بعض مذکور بر صورت کوفه فراق و یا حاکم طلاق ظاهر آورد دست پس بکین طلاق را
 میرسد که بر طبق آنچه فاضل شافعی در تنظیم افاده کرده است مانند کتبی که مذکور بود بر طلاق
 جیا و غیرت و باس و باسوس را که باجماع طل و کل محمود و اصداد آن مدوم و منطوق است از هیچ
 بر کندن است بلکه اگر عاقلی در اصل طلاق مایل نماید باید که درین عقد چه منفی است که نه آن است
 شرع و منقاد حکم الهی است از آنجا که است تصبیح اولاد و اولاد است نه از آنکه مثلاً هرگاه
 شخصی در شهری وارد کرده و بسبب طول غیبت او را شیعیان بجهان آمده خوف وقوع در زنا بخواهد
 نکاح نمودن عاقلی سبب لغوی واجب کرده تا بر این نکاح نموده اتفاق علق برود و او را بخواهد
 پس از اسباب او را طلاق داده بشهر دیگر وارد کرده و در آنجا بر سبب طول غیبت و بجهان
 شیعیان رسیدن و سبب طول آمدن در آنجا و چون او را این شخص در شهر و در هر دو شهر
 و نزدیک این شخص باشد رسیدن این شخص به تربیت آنها منتهی شد مثل اولاد و الزامی بر دست بر حاکم

الی آخر تا مان دویم که نکاح دائمی یا نفع و اجابت یا آنکه نشو و نماست و متعه و نكاح موقت
بمکمل عادت ششبه که در فایده عاشره مذکور است افضل از نکاح دائمی و طلاق و غیر
البیاعات که ما به مخرج فی الحدیث و اصل در آن خطر است چنانکه صاحب برای او بیفزاید
این الاصل فی الطلاق انا هو الخطر لما فی من قطع الذی یعلق بالمصالح العنیدة و الذی یؤدی الی
مما یجب تحذیر برای که بکمان ششبه افضل و اجابت یا از اعظم سنین بدی باشد باز اتم شناع
شرعی بر آن برایشان طعن میکنند بعبایه الزام مذکور را در بعض البیاعات که اصل در آن
خطر باشد جاری کرده طعن را منتهی کرده و قرار دادن غیر و عقلاً نامناسب سیوم که
تشیعی صاحب رساله در طلاق جاری کرده اصلاً گردان نمیکند و پس تابد و در وجه رسد مگر
و که طلاق نزد ما به قسم است یکی احسن و دویم حسن سیوم بدی چنانکه در کتب و رسد مگر
بین الطلبة است موجود قال فی شرح الوفاة فی اول کتاب الطلاق احسنه طلقه فلفظ فی طهر و
فیه وجه و هو الشی طلقه غیر الموطورة و للموطورة تعلق التکلیف فی اظهار لا و علی فیها فیه
تخیض و بدیة ثلث اونیان بره او مرتین فی طهر لا رجعة فیه او واحدة فی طهر و طبیعت فیه
او حیض موطورة و تجب رجعتها فی الاصح انتهى بنوع من الاختصار پس در طلاق احسن حسن
بجهت وقوع آن در طهری که وظی در آن اتفاق میفاده باشد احتمال حمل و علوق نیکو
احتمال حمل در آن نباشد پس تولد اولاد و در قریب سنایع بر آن چه منعی دارد و در طلاق بد
اگر چه احتمال علوق و تولد اولاد و ترتب سنایع بر آن منتهی است یکس بر بدی صبح و خفتن
واجب است که طهر الان من عبارة شرعاً و غیر طهر و منتهی طلاق بدی داده رجعت
مکروه پس نزد ما به سنایع جهت بدی بودن طلاق و سوء است و عدم اصلاح این
بیشتر آمده از بعض طلاق بخلاف عقد منعه که با طلاق و همین آن عقد مندرج است و شرط

اولی جاریت است و سؤی که سؤی جاری الخ کوئم این الزام محب تر از الزام سالی است زیرا که ثبوت
نسب و اگر کثیر از ما موقوفست بر دعوت نمایی خیا که در قنادی حسابیه مملو به ابد و اجارت
ما ولد با نیست السبب من المولی من غیر دعوت و فی شرح الوفا به لا نیست نسب له با ای ولد الاله
الاب دعوت سید بس اگر مولی دعوت خواهد که با بنطریق که موقوف ولد و حالت مملو کثیر از
من است طفل مذکور ولد او خواهد بود و در بر و پیش او اهل پس تصنع و الماک معنوی طفل غیر لازم
و اگر از مولی اتفاق دعوت بخواد پس با طفل کثیر ولد دیگری خواهد بود و یکجا و در بر و در شش
او و ما مولای کثیر داخل و یا این الزام خواهد بود و آن خود شریعاً فیما بین است و در ضایع آن به حال
لازم نمی آید و تا مع آنها نیست و یکی نموده الخ کوئم این الزام بدیع تر از سایرین و منوف
تجملات ارشاده آن لاحق زیرا که در صورت بردن استنباط بر شش واجب است فی الجمله
من اشتری عار نه فایه لا به بهاد و لا تسبها و لا یعلقها و لا مطالی فرجهایشه و حتی سندها و اهل
نیه قول علیه السلام فی سمانا او طاس الاله لوطا لجلالی حتی یضعن حملن و لا الهیالی حتی یسخرن
محمده افاد و جواب الاستیاء علی المولی و دل علی السبب و فی المسند و هو اسماء الی ملک الله
لا نه مولد و فی مورد النفس و نه الان الحکمه فی الشرف عن بر اوة الرحم صیانه للعیاه المخرجه عن
ان حلاط و الانساب عن الاستنباه و ذلک غبه حقیقه الشغل و لو تم الشغل با و مخرم و مو ان
یکون الولد ملت السبب بحسب علی مشتری لا علی البایع لان العله فی المعصه اراده الوالی مشتری
هو الذی بریده و ون البایع محب علیه الی آخر تا قال بس اگر در اوقات اشترای کثیر را حاصل ظاهر
بعد دعوت با مع اول از خواهد بود و الا بعد دعوت از مشتری علی ما فصل فی کتب الفقه
و ریحاً تو هم فیما بین اولاد اصلا نیست فصل عن حقیقه نه پس این را من و منسب الی خلاف
یا السؤی با سؤی و در حقیقت طعن و تشنیع بر اصل اسلام و احکام شریعت سید الزام مملو نسب الخ کوئم

الح کونم و بقیام صاحب رساله ختم یافت ایضاً شیخ محمد بنان بدینست کوی کشت ده دانسته جمال کرد
 کونما حد و حکمت و کلام واقع است که بلوغم من در اول کون صاحب رساله و بقیام او و بقیام او و بقیام او
 کون الرسول که او که او احمدی از اهلین و شیعین بر اصل اسلام تویم میگوید بلکه مستند برایت
 اسلام از مجموع منابع جالبه الاسلام بنیاد و صاحب کتب غیر بر همین طایفه احتمالات مشتمل بر مکتب
 کرده باطلان آن با نظر وجود است شود و بیان حرمیت آن موجب طهارت ذیل شریعت
 نواز اولی است بچون شیعان ناروا کرده و انکار و اصرار است که شیعان وارده بر ستم اصلا بر کلام
 وار نیست و پس متوجه از منر عنایت من کرده شنیعات وارده را بر آن بر کلام شکی نیست
 فوج کرده از شیعان بر اصل کتب از عجایب او نام است باجمعه بطریق خبر خواهی صاحب
 رساله عرض کرده میشود که بچون شنیعات بینه غرور کرده که سر و احد از حد المینت نزد کجاست
 آن تا درست نمایان سان شمایست اندکی غرور نمایند که اگر سوامی فقیر دیگری است
 المینت متصدی جواب سامی میشد جواب بچون شنیعات غرور داده چهارمین گفت و گفته ام از کلام
 رای طرفت نیست خود در حقیقت این سکوک و شنیعات تبخیر است از سکوک
 اسلامت او که در صلیح حدیده و غیره واقع شده الح کونم هر چند جواب اجمالی از سکوک
 او اخذ فایده رابعه گذشته لیکن بنابر مزید انعام در جماعت مانیا عرض کرده می آید که قصد
 حدیده فضیلت جلیده است برای امام ما اگر صاحب رساله را در بنیاب آیه کلام بابت سلم
 پس نوی و همین میزان چیزی در بنیاب بنویسد ما معلوم او شود که انهم شافوا الرب و اما
 فوالله بار خدای و وعده بعصیل جواب آن در فایده اول از فایده این رساله نموده بودیم
 کونم صاحب رساله این وعده در خطبه رساله خود نموده است نه در فایده اول پس در بقیام
 اصلاح نسخه خود فایده اگر نویسی تویم گفته که مقاسه کثیره که علی قیاس سه نسبت بکلام لازم کرد

شده و باید متنبه باین خبر از الح کوم ایستکام حق نیست چنانکه اتفاق در بین فایده اشعار بر این نظر است
که نشاء و تفصیل آن مختص است با کمال صاحب رضاء که همان خود ابطال این شق خواهد نمود و خواهد آنرا
بنیة امر و بعد از واجب است بر کمال الح کوم ما را حاجتی بطرف ایستکام داعی نیست چه انفا و چه
فرق در میان نکاح و با و منع مطلق همین شده بود اما حال اشتباه پس از ارفع التباس
جامع اشتباه دانستن محض حاصل غالی در تحصیل نیست الح کوم موقوف است به دو وجه اول آنکه این شرط
در طلاق نزد امامیه که ایشان دو شاهد دیدن شرط میکنند و همچنین جاریست در عامی امور که شارع
در آن ایجاب دو شاهد فرموده پس اگر کلام شافع باشد لازم آید که شارع این مال اندیشی را فرموده است
مورد ترک لطف بر کمالین کرده باشد چه اگر نزاع باشد معنی همین افع میشود و دعای سرد و شاهد
تا آن عرصه لازم نیست پس مساوی است بقیسم شرع شارع حقوق مردم منافع و اختلال در معاملات
واقع نمائیم و اگر بهمانه و اگر گویند که شارع اگر چه تعاب شهادت و کس را
فرموده لیکن زیادت در آن ممنوع نیست کوم مزوج فی اسفورا از زیادت و بهیو و کوم
مانع است که زلفای سفرد و بکامل اسلام واردین منزل آباد و امر شایع با اعلان
نکاح و فریاد حاجت او بطرف آن باریانجات نکاح و است له شاهد میکند و میم آنکه نکاح نزد
ما از امور دینی است که شهادت منافع در آن جاریست قال فی الهدایه لا یجوز للشاهد ان یسقط
لم یجانبه الا بالنسب الموت و الکناح الح و استبعاد عادی است که تیره شود و معاینه و سعی میرند
یا از شهر وقوع نکاح بدین شوند و کمالی که امی زنده ماند و در دین شریعتی و کمالی که کمالی که کمالی که
مطلق او و اولاد که از آنها هم رسیده بصورت مساکن نشان باین وجه موقوف باشند پس تعلیم که در شهری
الح کوم و البش انما فرموده که در طلاق نمی احتمال محقق نیست پس حذر از کمالی که خواهد و اگر باین
بوجود آید متعارفان و بر مبادی طلاق شده است طلاق از این طبعی طرف اصل طلاق غیر سوره خود و در بیان

و دوم پیش که گفته ایم باشد بعد از اولی در فصل باید بر پنج برابر پیشتر از اولی و باید در وقت
و طری یا وقت ولادت که گفته در حضورش با ولد با طفل لاحق میشود و او را نفی ولد از خود را
علا شهادت این دعوی باید شنید پس باید دانست که علامه حسنی در ارشاد الاذان و کتاب النکاح
در مطلب اثبات از مقصد خامس که در لواحق نکاح است میفرماید بن پنج عشر انما را و در کتاب
خصیا او میگوید با تم ولد لا یلقه الدائم بعد الدخول قبل او و در او مضمی ستمه شهر من من انوطی
عشره طری بدو لم یجزه لقیه استی ما اردنا لفظه در مقام بر تمامی الفاظ این روایت خصوصاً لفظ
خصیا او میگوید و لفظ بعد الدخول قبل او و بر این نظر باید داشت و نیز در مقام مذکور میفرماید
ولو ولیها زان عالیه المزوج استی حالا یفرمانند که در این روایت و روانی که از تفسیر کبیر لفظ
فرموده اند چه فرق است پس اگر شخص سه می باشد و سه تن کمال نکاح بکنند نزد امامیه با وجود علم
ایمنی که بچه از لطفه زانی پیدا شده است برگزیند و چون در مقام خفیه دست بیاورند
اما میزدند آنها را شریک غالب خود ساخته اند پس آنچه صاحب رساله در مقام شنیعات شنیعات
بدیعه بر خفیه دارد نموده است ایشان را حاجت جواب آن نیست صاحب رساله خود از طرف
ایشان ندید جواب خواهد فرمود و اگر چه درین مقام فقیرانه بسیار در جواب این تشبیه محاط
لیکن بعضی را بخوف از دم طوالت متعال و بعضی را بسبب قصص آن انجامه سناعت را بطریقه
که خارج از شرط این محله است ترک نموده خارج بر صورت جواب بتدریج خود می افکار کرده
تا از چهارم که گفته نمودن بر چهار تنه بیاورد و بعضی صورتهای اولی و غیره میگوید
بسیار و غیر آن لازم می آید قطع نظر از آنکه شریک الود است نهایت تشبیه و تسبیح است اگر چه
از اینها قابل باشند مراعات بخوار و طری و غیره بعضی صورتهای صریح این متعال آنکه نزد امامیه
شافعی ایشان و خبری که از زمانه ستمه باشد و از لطفه آنکس منوط که کرده و نکاح در وقت

پس از آنکه شاهد و شاهد خود و خلاف می در زید و کلاش است که میفرماید اما آنچه تشیع می خواند
 باید باینکه ابواسحق ابراهیم الی یوحنا و محقق طوسی قایل شده اند باینکه او اجمالی باشد می شود
 بصفات کمال خود پس آنها مجروح و دعوی کرده اند که آنها مجروح است و کرده خود بلکه آنها مجروح است
 حکما استدلال کرده اند باینکه حق تعالی عالم ذات است الی قول میرسد که در آن قطع درینها دلیل
 نسیم و تشیع باید حال احترام دلیل قول دیگران علمای شافعی نقل میکنند اگر صاحب رساله می
 در آن با اقامت استدلال بر خلاف آن میتوان کرد و عمل دارد و اثبات عدم ما است دلیل و مطلوب
 اصرار اندوب از نصرت آن دارند و دلیل صاحب رساله هر چه خواسته باشد بر زبان آورد
 و اگر دلیل شافعی از ایشان نقص پذیر باشد و با اقامت استدلال از بر بطلان در صاحب رساله
 پس تشیع بر آن چه معنی دارد و مختصری از دلیل شافعی نیست که امام را در رساله فضایل شافعی بعد
 بسط کلام در اول این سید فرموده ثم الی یال علی بن النعمان حاصل احکام کثیره احادیثه
 و کلماته بسیار در کلام و ان کانت واحده ظاهرا النصف و ایضا ملومات لا یرت منها
 ذلک الرجل و ما یراه لا یحب علیه بعضها و لا کسرها و ما یشبه لا یمیت له و لای الکاح علیها و در بعضیها
 لا یمیت له و لای علی مالها و ما یشبه فصل منها و فی بعضها و ما یشبه لا یحور و الحلو به و ما یشبه

من ان للعبث بنی المسکون من منی الرجل و یغایر شرعا لا یوجب یغایر مفعولان المتعنی فی الشرع
هو مفعول الاحکام الشرعیة من المیراث و شبهه انتهى و یغایر علامه مذکور در ارشاد الادیان در طلب
از مفعول ثالث کتاب النکاح که در محرمات است در محرمات سسه میفرماید سوا بکان سبب عن نکاح
صحیح او شبهه و از این رو ان فی شرعا انتهى و آنچه علامه مذکور از عدم نفی مثبت مفعول است
که ام امام رازی که انفا از رساله فضایل امام شافعی منقول شده مذکور است حیث قال فانقول ما یأثم
بالاجابت فی جنود الاحکام و بالنسب فی حکم واحد فهو متاقض و تفاوت انتهى الجواب مع کماله میرسد که
علامه حلی قایل شد به نفی بنیه شرعیة از متولده من الزنا نسبت برای نفی بودن معلق با حکام شرعی
از ان شل میراث و غیر این پس چگونه قول او مسلم نفی امتناع نکاح برای بان نخواهد بود و اما امتناع
نکاح در بابا و خوار احکام شرعیة نیست و بر گاه علامه بصیغه عموم که جمع صرف باللام باشد نفی احکام
شرعیة متولده من الزنا کرده باشد پس نفی امتناع نکاح ضرر ضمن آن مندرج باشد و بر گاه
امتناع نکاح متعنی شد و از ان ثابت گشت پس دفع این شبهه داده بر کلام علامه و اقامت دلیل
شرعی بر تخصیص نکاح از جمیع احکام چنانکه امام رازی طلب کرده و نیز در کتب تخصیص آن
او که بصیغه عموم نفی مطلق احکام شرعیة نموده است بر صاحب رساله لازم و متور محمد کوثر علامه در مسئله

شرعیه دارند به سبب تحقیق که تولد من مادر الرجل باشد و هرگاه قبله شرعیه شرعیه از تولد من الزام
 و همچنین احکام تعلق شرعیه عمو از این منتهی باشد پس از کلام علامه حکم تجویز نکاح زانی به نسبت بگوید
 لازم می آید و طغی که صاحب رساله لطیف شافعی عاید کرده است بطرف علامه حلی نیز راجع میشود و کلام
 محقق شیه در شرایع و الاثبات هر یک بر عدم ثبوت نسب نزد ایشان و اتفاق بر وقوع اختلاف نزد علما امامیه
 مخلوقه از زمانه ائمه اربعه در حدیث قال فی الکناز فی الفصل الرابع علیه السلام مستخرج
 اصحیح و مع لکن به و ثابت مع الزمان فلورنا فاحمل من مایه ولد علی الجرم لم نسبت الیه شرعاً و لکن
 علی الزانی و الاثبات الوجه اید بحرم لای مخلوق من مایه و هو لیس ولد لیس لیس محال صاحب رساله سبع
 بر شافعی ناز و او خلاصه کلام در مختصم آنکه متولد من الزمان نزد شافعی نیست بلکه از اعمات است
 چنانکه خود صاحب رساله از امام زاری نقل کرده حدیث قال قال الشافعی انما نسبت معالج لیس نکاح
 بان نزد او مستلزم قیاسی نباشد صاحب رساله بخلاف تصریح شافعی بعد از تولد من الزمان به
 نسبت نموده بدون اثبات نیست آن زبان طعن بر امام شافعی گشاده و محدود گویند نزد امامیه
 ای قوی با خود شخصی نزد ما بر نزدانی و پس از او همچنین ام غزلی بها نسبت آن برین محض
 چنانکه خلاصه حلی در از شادان و ان منبر مایه بحرم الزانیه علی اب الزانی و او را مطلقاً علی
 و لکن بحرم الزانی با اولاد صباه انتهی و صاحب منهاج الهدایه فی بیان مسما لایه و تفسیر زکریا حرم علیکم
 اصلکم الایه منبر مایه و الاظهار ان المراد من نزد جواد و طهیا نایک قسمه و ملک منفعه و ان المراد بها
 بن منعم فی کل و طی و هو بعد لان الاصل فی الاطلاق الحصره و لان الزانی لیس له حرمه مطلقاً و لایه
 سبب و بی حامل و معنی عدتها الا شهاده الاظهار من غیر اعتبار و صد انتهی در صورت اثبات از طعن
 شافعی ساقیه و نیز در تفسیر که گفته قال ابو حنیفه اذا تزوج الرجل و دخل بها لم یولد له شیء
 پس نسبت به صباه ضروری نیست بلکه ایسان در رد و حد توهم و طغی صحت عقد را بر حرمان بودن

و ظاهرست که این توهم او واقع بشمع امام زاری میشود پس هر جوابی که صاحب سالار طرف علمای خود
باین خواهد کرد از طرف ابو خیفه هم واقع خواهد شد حالش این دعوی باید شنیده بشود و اینست
که علامه حلی در ارشاد الاندازان در ادای کتاب الحمد و منعم و ما یذکره لعلهم یعلموا علی المخرجات المبرره
بجمله حفظ و لا یفقد الحمد بالشمع مع العلم بعباده و لا باسما رب العالمین و لا یجوز لعلهم یعلموا علی المخرجات
بشمع بلکه زود معاشه کسبیه اشاعره که سواد اعظم این سنت از حسن و قبح بشمار علی نیست و در سبب
ایشان جایز نیست که اگر چه از شراب خواری و علی اموات و نباتات را مباح سازد جایز نیست
و همچنین ابرار را در چشم امام و معاصی و مناسق و محار را در پشت غیر پشت مصلحت ایشان
روح عالی رواست و همچنین جاری کردن سحبات بر دست شبان کاد و تکلیف نمودن درین
نمودن بر ایشان و دیگر تکالیف مالا یطاق جایز نیست فصل بن در بیان گفته الحسن با قبح عقل عند
الاشاعره تکالیف مالا یطاق جایز نیست الا شاعره لانه لا یحب علی الهی و لا یصح مع عمل پس
بنا برین میگویم که شمارا با معایات چه کار کرد که امراطه این وجه قبح را در سنت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
بر آوردن و عقل خود را حاکم ساختن و اصل مذهب خود دست برداشتن و بوجه عیوب حاکمی
خود چشم پوشیدن کدام دین و دانات است و مشهورست که لازمی الحجاره من کلان عده من الرجال
و اگر چه بجز جواب این وجه بد و وجه مناسب نمی نموده کی اگر این جواب را با سوالی طاری بخار
نیرسد و بیم آنکه حاصل اینکلام بخیر توفیق و انجام بسبب دشنام و انت علمای اعلام کمال احوال است
بر خلاف مرام خیر و دیگر معلوم نیست پس اگر احتیاطا بقت جواب را با سوال که اقتضای حکما فایز میکند
بجمله که درین خویش میانی بید گفتن کس یکین بر طلب هر کس که می یازد بدست عاقبت عاقبت
حالی اموات تعاضد اما امید مفصل که از دعوات شرط این محال لازم آید و اگر مثل صاحب سالار تعداد و سوال
مستحبه اما مستحبه عدم تطابق در میان سوال و جواب لازم می آید لیکن بهر حال فی الحال بهر حال

رعایت شرط را هم دانسته بخواب تشبیهات و همین قدر عرض نماید که تشیع از معادین قیاس سر
 برکالی که تشیع اساس انضمام قیاس از دو اصول خود قاعده العقل مقدم علی النقل و قاعده انضمام
 معقله مقرر دارند و آیات مشابیه را بحجت عدم تطابق آن با عقل صرف از ظاهر آن صرف
 بنعاید و امام ایشان شیخ ابوالحسن اشعری ترک مذهب اعراف محض حکم و دلیل عقلی نموده نزد معز
 و کتابهاست اوله عقلیه بر داخته باشد و در طریق ایشان کتابها مثل کتاب حکم شرعی که از امام
 است و کتاب محمد بن ابی طالب که از والد صاحب نسخه است در حکمهای شرع حیرانام و علل احکام و
 شده باشند بعد از عقل و انصاف است آری اگر اشاعره را بحجت تقصیر ایشان و حق عقل نظر
 رسیده از ابر حق حکم نمیدانند و بوجوب عقلی بایل نیستند مخالف عقل و قاصد حق او دارند
 امر آخوست و از آنجا که در اینجا صاحب رساله بچند لفظ که بحث از آن در اصول و کلام میرود
 تلفظ نموده بعد از آن اختیار خاطر بطرف تفصیل جواب آن بایل شده بود مگر نظر بر عراست مقام
 بر لزوم طوالت در کلام کج عثمان خامه تیر و از آن نموده بر قدر ضروری که اشاره بطرف جواب
 او تمام است انکشاف یافته و در مذهب ایشان جایز است که اگر از حد سرب خوارجی زنا الخ گویند چون
 اشاعره در اصول خود قاعده لاحسن الا ما حسنه الشرع و لا یفسخ الا ما فسخه الشرع مقرر کرده اند
 بعد از آنکه علی بن ابی طالب علیه السلام تعالی عن ایجاب الواجبات المعبوده و تحريم المحرمات
 المعلومه میگویند که اگر حق تعالی اعداد و واجبات را جائز ساخت عقل را سبب آن لازم می آید
 این عقل پس حاکم علیه السلام پس بر صاحب رساله لازم بود که اولاً ابطال قاعده منفع علیه السلام
 بعد از آن زبان باین تشیع میبندد و چه تشیع بر تفریع مذهب ابطال منفع علیه السلام
 و همچنین ابرار را در جهنم اندالام و معذب ساختن الخ گویند از آنجا که نزد اشاعره امری برده است
 حکم عقل غیر واجب و احدی را حقی بر آنجا نبسته یعنی بالذات غیر لازم و اعمال حسنه و سیئه آنها را

مبیب و ما فرموده است که اینان گفته اند که برقی خالی اعطای هستی را در او خال مساق و زمار
غیر واجب بلکه مفسد آن محض نظیر بحر بر عقلی جابر لیکن نظیر در عده صادقه الهی صحت بر اعی و زمین
تستین و دخول ما بر اعی و مساق غیر معقولین بازم حاکم در کتب ایشان مصرح است و در تمام کتاب
فیه الفیه بحر لغوی دارد و جمله آن اینست که کثیر و غیره معقول منزه که گفته است حق تعالی ما بجا
به خوان مجید منزه باید بدست من فیما و غیره منزه باشد علی من ملک لکم من الیه شهادت
از اوان ملک المسیح من مریم و من فی الیه من حیواد و در عده صحیفه کلاویه غیر آن باین الفاظ باطل
آن واقع است که الهی بود عده منی و عده بل السموات و الارضین عده بهم دانست بحر عالم اهرم و اهره
اها هم منی کاطم منو است که در عده مکرر منو در باب عصبک بل الی و لو است عصبک که در منی و عصبک
سری و لو است و عصبک که منی الی این بعد شهادت اقلین بر صحت این فیه و دیگران طبعین
بر آن دراز کردن بر ما مناسب است که در صحیفه کلاویه نص است آن گشت تعقلی صحت است
معصک معنوی منی است حق معصک فان ذلک غیر واجب لی استحقاق و لا انا اهل له با سحاب
از اکان خدای شک فی اول ما عصبک النار فان قدی فانت بحر عالم لی خود و همچنین جاری
کردن سحر است بردست مسلمان کاد استی کوئم نسبت این بحر لطیف اشاعره مطلق معصک است
بلکه ایشان قایل اند با یک ظهور عارف عادت بردست ساد جابر است صحت ظهور کدب اینه بردست
منی بار و فروع القیاس در میان منی و منی و منی علاقه نصاری و شیعیان متعاضد میفرماید و آن طهرت
ای خوارق العادات من غیره ای غیر الفنی فان کان من الاخبار بلکه لک ای اراضی که در
والا ماراض معصک ظهور النور فی جنت عبدالله و اعلام که کما اذا ظهر علی من ارضی الا لو سید
فان الاول القطعیه قائم علی کدبه بخلاف مدعی السوء فلیه حوز و ظهور با علی و المهاد و دن منی
انتهی و تکلیف نمودن زمین بطیران نمودن بر آسمان الی کوئم خروج استخاص استیجاب

بجانب ملا اشعری از مکتب مشهور اهدا حضرت ادریس حضرت عیسی و حضرت خاتم الرسل علیه السلام
 والسلام مروج بر آن فرموده اند و اگر چه این مروج بطریق خرق عادت است لیکن در جوارق عادت
 احکام شرط است پس نظر الی انکشاف الی الکلیف بان جاریه نظر الی الوعد حسنت قال الله تعالی
 لا تکلف الله نفس الا وسعها ان تقسم تکلیف غیر واضح علامه اهدا الی و شرح عقاید سید مایه ثم عدم تکلیف
 بالیس فی الوعد متفق علیه لعل الی الکلیف الله نفس الا وسعها انتهى قوله باین بنا برین مسکون
 که شمار با عظمت چه کار کند نام ربط الی کونتم منها و این کلام که خلاصه این جواب مولانا علی مدق و صواب
 هیچ بخاطر غیر سید زکریا اگر چه بی بلبان فرض و تقدیر بگوید که از بی اشتباه را با عقاید کار نیست
 لیکن چون کلام ایشان بکسانی است که عقل را محاکم میدانند اهدا و کرده و نه اصل معنی بطریق
 ارا میده نموده اند پس جواب تحت الایامه مخاطب انقسم اهدا و فرمودن مبارک و حجج را منهدم نمود
 و طریقه جدید برای جواب آن طرح کردن است و این فایده سابقه و دفع شبهات و دلالت بر اصل
 کلام ما و از دل کلام ان سوا الاموالکم محصین غیر مسافحین فما استقسم بینهم فانه من اوجورین فریفته
 و ارجاح علیکم فبما راضتم به من بعد الله انفسکم ان الله کان علیها کلیماء رحمت منکر کرده اند و ما در
 بیکر کلام شاه عبدالعزیز و بعض فقرات آن انکشاف میابیم قال الفاضل المعاصر الاماموی فی النقضات
 معال سلفه انهم کونتم منها استقسم بینهم فاول من اوجورین فریفته و رقی منکره نازل است خلف محض
 است و روایت ابن از عبد الله بن مسعود و دیگر صحابه محض فقر است اگر چه در لغت غیر معتبره
 نیز نقل کنند زیرا که خلاف نظم قرانی است و هر تفسیری که خلاف نظم قرانی باشد کورایت از صحابی است
 بقبول نیست زیرا که حق تعالی احوال مجرات را بیان فرموده است قول الله عز و جل علیکم احکام الی قوله
 والمحصات من النساء الا ما ملک ابائکم باز میفرماید و ابل لکم ما و ار و لکم نفی ما سوا این محبات
 بر شما حلال کرده شد اگر این شرط که ان سوا الاموالکم یعنی مال خود را خرج کنید و در مهر و نفقه پس

فان سبیل الله

تجلیل خروج و اعاده آن ازین شرط باطل شد زیرا که آن سودای مخت است باز فرمود و محسن غیر محسّر
یعنی در انکسالت که از این را خاص کشیده و ای خود محافظت کشیده تا به یکدیگر و باید بداند که کشیده را که
محسن و محسّر است منظور دارد و آب و درخت و او و عینی غالی کردن قصد نماید پس متوجه این نظر
باشد زیرا که بنده احتیاط و احتیاط اصل منظور میباشد زن متوجه این محمول است که هرگاه باری بر
سال و کناری باری نکاح منقوع میشود یا استتم بین این دو یعنی چون در نکاح مهر و مهر و مهر و مهر
اگر منع شده بود و محمول و در طلیس نام مهر لازم میشود و بنهاد الا نصف مهر و این آیه را از ما قبل خود قطع
کردن و برانندای کلام محل بخودن صریح باعتبار درست مطلق است زیرا که حرف مانع میکند از قطع
و مربوط بسیار و ما بعد را ما قبل و آنچه روایت کشید که عبدالله بن مسعود این آیه را این لفظ خوانده است
بنهین الی اصل سیمی پس احوال و صحبت این روایت حرف است زیرا که در کتب معتبره یافت نمیشود و در کتب
اگر روایت ثابت شود و در آن متنوع خواهد بود و در آن متنوع در اثبات احکام کاری آید زیرا که در آن
مانده خبر است علی الخصوص که آیات دیگر صریح مخالف این فرات شده متنوع است تبوم آنکه اگر در غیر
در گذشته باز هم بر محل منتهی دلالت نمیکند زیرا که الی اصل سیمی متعلق با شتماع است نه عقد و در سیم در
متعلق بنفس عقد میشود با شتماع پس معنی آیه چنین شد پس اگر منع یافتند از زبان مکتوبات معین
پس عام مهر و او نماید و فایده افزودن این عبارت آنست که کسی توهم نکند که وجوتم مهر متعلق است
بیکه شتم نام مدت نکاح چنانچه در عرف مشهور است که تلفت مهر را سیم میکنند و تلفت مهر را سیم میکنند
الی لغاذا نکاح پس این محمول سبب صرف زن و اختیار او حاصل میشود و الا حکم شرع بعد از آنکه الی اگر
خواند نام مهر را سیم نماید برسد و اگر الی اصل سیمی عقد باشد مادام که نزد سیمه الی مدتی و اید و است
نموده حال آنکه اجماع شیعه درست است و سابق این آیه و هو لا نکاح من لم یطع منکم طولا الا ینیر مدینه
است یعنی اگر انچه نالی ندارد که مهر و نفقه حرارا تواند داد پس نکاح کشید که بران بر او ران و عینی

و می خواند و بیان قطع کلام کردن و عبارت مباهلی را بر منوع عمل نمودن صریح تحریف کلام است بلکه اگر
 کسی در بیان این ایه باطل کند حجت منوع صریح و دومی باید زیرا که درین آیه کتفا بکلیه کسرکان
 فرموده اند اگر متعذر بود کلام سابق تحلیل می نمودند پس چرا استثنای کتب که من لم یسطع سکیم طولا زیرا که در
 صورت عدم استطاع تکلیف حرم در بعضی حاجت جماع منوع چه کمی داشت بلکه حکم کلی جدیدی بهر دو
 نوشته می نموده و تکلیف کسرکان را با این تعلیه داشته و اگر ارام شروط و فیه و علاج کردن چه در کلام
 بود انتہی و اما قول خود غلط محض است الحاشی از جعل یا تخیل یا تفسیر یا سبب خود غرض است و انتہی
 احتمال نزول ایه که در باب منوع جمعی کسر و جم غفیر ذکر کرده اند چنانچه کلام صاحب کشف التام
 و محمدرای و دیگر مفسران دلالت تمام بر آن دارد و در فایده ثانیه بعضی بیان آن را از نحو سبب
 محمدرای در تفسیر کسر بعد بقراین احتجاج خود برین قول عمر و اما الهی علیها بر عدم نسخ حکم منوع در زمان
 جناب رسالت چنانچه در سابق هم گفته نوشته اند اما الحاشی بسبب بهای علمان بن
 الحصین حجت قال ان الدائر فی الموعود و ما نمانعها ثم قال رجل برایه ما شاء بعد ان عمر
 بنی علیها انتہی و بعضی مضمون پیشا بوری و تفسیر خود نوشته و معلوم است که عوام از جمله صحابه
 رواه صحاح ایشانست پس منقوه شدن ناصب بلکه روایت شده از صحابه بعضی اقراست از علی
 صدق و راستی مولا اما آنچه فرموده که اگر چه در تفاسیر غیر معتبره و المصنف نیز نقل کنند نهامت عجیب
 غیب است زیرا که سرگامانند تفسیر کسر و نیست بوری و کشف و بعضی غیر معتبر باشند پس در تفسیر
 معتبره اگر کجا خوانند که در اعمال بر آن در تفسیر کلام ملک عدم نمایند و این در حقیقت معصیت
 مدعی خود علمای خود است که پیش داشته اند ان بابت قبیح و مستحق انتہی است آنچه بیان
 احتمال نزول کرده اند فما استمعتم الا به را در باب منوع نقل عن الکشاف و الرازی و التفسیر الکبیر و غیر
 حواله بر فایده ثانیه نموده پس عاقل در اینجا که در عاده آن درین مقام چه ضرورت دارد و معلوم است

که عریان از خود صیاح و اعظم روایت صحاح ایشان است پس منقوه شدن با صیاح با یکدیگر روایت نمود از
صیاح محض اوقات است الح کونم و در روایات ثانیه محصل هر چه تا سر گذشت که روایت خود بر بنیاد
بر جرمان بن الحسین نفس افزاست از بی روایتی که از مسوالت در متوالج وارد است و جوابش
در شرح حال فایده حادی عشر عالی را می آید باینکه خواهد شد و آنچه صاحب سالارین عبارت
اطلاق لفظ ماصبی بر جناب صاحب نسخه کرده اگر شرط سابق در میان نبوده و احقر العباد
از کتب شیعه بابت منقوه که شیعیه خفیه کیست و ماصبی کدام لیکن حالا معنی سازد و انصاف این
را بر طبع و فایده او میگذارد و مکرر در مقام انقدر اشعار میگوید که احترام العباد پاره از مطلب سیم
و مصب واقعی سالهاست که در رساله غره الراشدین ذوال الصالحین خدمت صاحب رساله ثانی عشر
نوشته چون نقول از بناد نزد اکثر احباب موجود است هر کسی که خواست باشد بداند آن رجوع
آنچه فرموده که اگر چه در لغت سببر غیر معتبره نیست نیز نقل کنند نهایت عجیب بلکه گناه باشد
که بر پیش پوری و کشف و بیضا و غیر معتبر باشد پس دیگر تفسیر معتبر از کجا خواهد آورد و الح کونم این
استصحاب صاحب رساله نزد هر مایه بیت عجیب و غریب است زیرا که مراد از لفظ تفسیر کردن در
کلام صاحب نسخه مدلوله انعالی واقع است کتب تفسیر نیست بلکه اقوال تفسیرین کردن با ضمیمه است که
در بیان معانی آیات قرآنی منقوس است و این اطلاق بجای شایع است چه علمای نقل معانی آیات
جایجا میکنند یا تفسیری بن کتب یا تفسیر این سود و دیگر میگویند علی تفسیر فلان بکون مفاد الایه
بکذا الی غیر ذلك من الشواهد الیهی کا دال شخصی و اگر چه مراد در مقام ذکر احوال صحیح است بحدیث لیکن بطرف
شرح گویم دلیل ظاهر برین ازاده آنکه صاحب نسخه در مقام شکل اول ترتیب داده و جبهه قال زیرا که از
تفسیر خلافت نظم قرآنی است و هر تفسیر یک خلافت نظم قرآنی باشد که روایت از صحابی کنند مسووع و معقول
انتهی و مثل این نیاس از کتاب تهذیب شیخ طوسی در قول آتی می آید و ظاهر است که

است که در کسری مراد از تفسیر بیان معنی آیه است که کتاب تفسیر حدیث بر تفسیر مراد از کتاب تفسیر معنی عبارت از همین است
 که هر کتاب تفسیر که مخالف نظم قرآنی باشد که روایت از صحابی کنند سموع و مختصر نیست و مخالف این معنی
 اگر چه بر مراد کلام علماء مخفی نیست لیکن بنا بر مراد مراد که در این معنی باطلست بجهت آنکه کتاب تفسیر عبارت از
 الفاظ مطلق بیان آن با معانی آن الفاظ یا هر کس که از هر دو است من اولها الی آخره بعضی و بعضی کتاب
 تفسیر من اولها الی آخره مخالف نظم قرآنی نیست و همچنین عامه کتب تفسیر یا چهار روایت از صحابی و ائمه است
 پس ثابت شد که مراد از الفاظ تفسیر و کسری بیان معنی آیه است که کتاب تفسیر و سیرگاه و کسری معنی مراد
 باشد و معنی هم همین معنی و چون مراد خواهد بود و الا لم یکرر الا وسط پس معنی کلام صاحب تحفه
 باشد که روایت بر دل آیت در حق معنی از عبد الله بن مسعود و دیگر صحابین معنی آخر است
 اگر چه آن روایات در آسان بیان معنی آیت که آن بیانات نزد ائمت است غیر معتبر است نقل کنند و بدانند
 آن بیانات خلاف نظم قرآنی است ظاهر عاقلی که چنین باشد که روایت از صحابی کنند سموع و مختصر
 و چون مراد صاحب تحفه دریافت رسید پس شنبه غیر معتبر بودن تفسیر کسری و غیره از عبارات صاحب تحفه
 که صاحب سار بجست عدم الفاظ بطرف معنی ظاهر آن یادیده و دانسته دارد کرده است متوجه باشد
 به از ذکر بعضی اقوال لا سماره اذ کان بصیبه التمرین و اللفاظ الداله علی تضییع الروایه و در آن غیر معتبر
 تفسیر که مشتمل بر آنست لازم نمی آید اگر چنین باشد پس چون و الله بزرگوار صاحب سار روایات قدح شام
 را و اما لهما که در کافی کلمنی و احتیاج واقع است ضعیف گفته از آن ضعیف و غیر معتبر بودن کلمنی و احتیاج
 لازم از حدیث عال عجب است که فاضل صاحب این فصلی که دارد نظم قرآنی را بداند و صاحب معبر مثل عبد الله
 بن عباس و عثمان بن الحصین و ابن مسعود و انرا بفهمند و مفسران ایشان مانند حمز زاری
 و نیشابوری و سیوطی و امام را بدی که سابقا کلام ایشان مذکور کردید و از آن خبر نداشته باشند
 این و انشی عجایب استی قول حال قایل بودن آن کسر الموده انصار و قسمی که مفسرین مذکورین

و در ظاهر خود مکرر آن کرده اند سابق ازین مکرر مرقوم شده فالظننه و معبد اکوتم کلام صاحب
 معارض است با آنچه صاحب تهذیب و دیب من اجل الله نگاه بعد ذکر حدیث جمیل بن دراج
 و جمال بن عثمان و حدیث منصور بن عازم از ابی عبد الله علیه السلام گفته اند ان الحسن قد روى
 اشادین مخالفین لطیف کتاب الله عزوجل و کل حدیث و روى المورذ فانه لا يجوز العمل علیه من
 صاحب رساله ستوان گفت که صاحب تهذیب طبرستان را بداند و اصحاب ائمه میل میل بن دراج و
 بن عثمان و منصور بن عازم از فضیله ای علاوه آن که چون ناظم نظم دانی خلیفه است از اصحاب
 بآن شیعیان راست میخواندند پس از این مطابق تصریحات علمای کبار شیعه که اکثری از آنها
 مقرب از ائمه و علم الهدی و بعد الاسلام از اصحاب بآن شیعیان راست میخواندند عاده
 بعضی از خصوص این اکابر باید شنیده پس باید دانست که ثقة الاسلام ابو علی طبرسی در مجمع البحار
 زمره و ذکرا السید فاضل المرتضی علم الهدی و ذکرا المجد ابو القاسم علی بن الحسین الموسوی از
 القوان کان علی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم محمودا موافقا علی ما به علیه الان و بعد از
 علی ذکرا بان القوان کان در سنین و بحفظ جمیع فی ذلک الزمان حتی عن علی جماعه من الصحابه
 فی حفظهم فانه کان یعرض علی النبی صلی الله علیه و آله وسلم عده حیات و کل ذکرا دانی
 تأمل دانی علی انه کان محمودا غیر منشور و لا منشور و ذکر آن من عارف من الامانه الخ
 لا یعد بخلافهم فان الخلاف مضاف الی قوم من اصحاب الحدیث علوا و اخصا و معصو علوا و اصحابا
 و یرجع مبتدیان عن العلوم المقطوع علی صحه اسبی و با صادی شایع کافی کلینی و شرح مالکی که
 در آن ذکر صحه و جفر و جامع و مصحف فاطمه علیه السلام است میفرماید و ظهر القوان و ذکر
 عند ظهور الامام الثانی عشر علیه السلام و بشهر و اما فیما یظهر فالاوجب ان یسلم ان یثبت
 الذمی رساله عثمان بن عفان کما ورد فی صحیح عبارات الایمه انتهى و قاضی نور الله المستدرک

و فی ظننه ان جماعه من الصحابه کما یثبت عند بن کثیر و بن کثیر
 و غیر جماعه القوان علی انهم یصلی الله علیه و آله وسلم

سوستی در مصایب النواصیب بحواب طایفه نامنه از حد رابع میفرماید یا سید الی شیه
 الا ما یبید من قولهم یخرج السیر فی القرآن لیس یا قال به جمیع الامامیه واما قال به سر و علیله
 منهم و اعتقاد بهم مما سیم اسمی و نیز در کافی کلینی در باب الایضه و کبر الواب ان
 کتاب برای ترک حدیث مخالف همین نظم را تحضرت صلی الله علیه و سلم و از حضرت
 ابی عبد الله علیه السلام امر سخت و نیز با حدیث تهذیب ترک اکثر اخبار بحیث میفت
 با طایفه همین نظم قرانی بنمایند و اگر چه درین مقام شاید بسیار از کلام علمای اعلام
 تشبیه که دال بر وجوب اتباع همین رسم قرانی و تشیع بر سبک است محفوظ خاطر متذکرین
 تا اختصار بر همین قدر اکتفا رفت اگر صاحب رساله متعالیه کلام مدلل میهمه کما علیما و خبری و
 بتواند بر منصفه اظهار جلوه کرده اند و این وجهها با تعریف علمای ایشان در صورت و داللت کرده و از
 منصفه عقلی و در نظم قران واقع میشود و غیر از این از او بگویند بی عقل کرده که او در مقام استدلال از سبک
 مراد اگر بگوید باین حکم نکاح دایمی است نه متعه و چه فکر کرده بکی بلکه چون اول ذکر محرمات واقع نشد
 که نکاح با نهی حرام است پس فرموده حرمت علیکم اما بکم بعد از آن فرموده و اصل لکم ما و از دنگم
 برادر بخیل در اینجا جهات باشد که در تحریم بوده بعضی بخیل نکاح نه متعه بعد از آن خود را بی خود
 بصفت این دلیل نموده گفته که حق تعالی در این سافه فکر فرموده است اصناف زمان را که در
 آنها بر آدمی حرام است بچون نموده و اصل لکم ما و از دنگم یعنی با سواي آن اصناف بر شما
 حلال کرده شده و علی کردن با نهی که ام فساد و خلل واقع میشود در نظم کلام استی در این حج آ
 فتاب را با کلام صاحب تحفه بطی بنماط غیر رسد زیرا که مراد صاحب تحفه از نظم قرانی در فهم متعه
 و از کرمه مذکوره ذکر جمله است سیم لغای بربع است که تقضی بصوق با قلی خود میباشد و حجت
 با بر اصل نکاح متفرع میفرماید و اما سیم به نهی آن یعنی چون در نکاح هر مقرر گردید

بسیار متعجب شد و در جوابی پس تمام مهر لازم می شود بر نهادن نصف مهر این امر را باطل
کردن و مهر را باطل نمودن مبرح با اختیار و بیعت باطلست زیرا که حرف مانع میکند از قطع و استیفاء
میسازد و باطل را باطل نیستی کلامی که در جوابی که امام نوادین زاری بر آن رد بوده و
آنکه حق تعالی او را و کرمات فرموده و قول خود در حق علیکم امهاکم الخ پس در آنچه فرموده و اصل کلم
مادر او و کلم پس مراد ازین تحلیل حلال گردانیدن از چیزی است که در سابق مراد تجرم بود و حیث حال
الاول از تعالی ذکر العورات الکواح اولانی توای حرمست علیکم امهاکم ثم قال فی آخر الایه و اصل کلم
مادر او و کلم کلین المرءه التحلیل هو المراد هناک الحجر کلم المراد هناک الحجر المراد فی کلام
صحیح استی پس تحت نظر ابو بکر زاری عطا و اصل کلم و محل بحث صاحب تحفه و فی استیفاء و استدلال
ابو بکر زاری بسوق کلام و استدلال صاحب تحفه خوف عداوت و بیان کلام صاحب تحفه
و ابو بکر زاری باین باشد پس خداوند که قول امام زاری که در رد کلام ابو بکر زاری گفته
چگونه در رد کلام صاحب تحفه جاری خواهد شد حال بلکه میگویم که اگر محمول باشد بر حکم کلام لازم
و قیاس مکرار در بیان حکم نکاح در یک سوره و چه در اول آن حق تعالی فرموده فاما طاب
لکم من النساء و الا لیهن فرموده و اما النساء صدق فاین کلام پس حال این آیه بر سه اولی باشد
تا در اصل آن بر دوام نکاح ملزم است و اما سبب اولی من الباکیه و انوجه و فرموده فی سبب
ذکر کرده و جواب آن نتوانست که بدیه پس موافق نظم آیت سابقه عمل آن بر سه سبب است
این استدلال که از قدامی شیعه منوار است تمام کمال اسباب است بدو و در اول آنکه قیاس مکرر از علم
نبست زیرا که اگر بخواهیم اما طاب لکم من النساء الا یصل است در بیان عدد و طایفه است و در است
نکاح صاحب کشف المبعوث میفرماید و الله تعالی فاکم اما طاب لکم من النساء سی فکلت و باغ فارطه
فی اماقه نکاح لما ذکرنا و فی بیان العدد و لانه یقول له بانها فانه لو کان المراد نفس الایه ثم

بروحت و عیسی او را دید و او را که بعضی قواعد اصولیه متفق علیها من اهل سیدنا مائیه علوم بوده است
از تحصیل کلام نسق النظام ساقط کرده چنانچه در فایده نامه نقل کلام صاحب تحفه ارباب مطالع
نموده است حال شاه عبدالعزیز دهلوی و کلامش میگوید و در قسم بن منور او رسیده است
منور الی قید منساج بودن سبب بدی است که غرض از تعیین این عالی کردن از عیسی است
داری و این دعای حمایت ناموس غیر دلت که میگوید و در بیان کلام است بعد از فایده را در کلام
قال صاحب تحفه اسراف آن نموده در باب مطالع میگوید و آنچه میگوید که این عباس میگوید
کلامش این است که این عباس در جمیع لازم میگرداند که کلام میگوید این دو کلام است حافظ کرده و کلام
سقط این است که صاحب تحفه افاده کرده است فاعده اصولی نزد شیعه و سنی مندرست است که
و در بعضی مساوی باشند و قوت و نقصان هم تعارض نمایند و جل و غرضت حرمت را مقدم باده
داشت اینجا که نام دلیل است محض با حال کسی این قراوت را نشنیده و در هیچ طایفه از راهها و علم
ندیده چه طور باعث تقدم بر او نمیکرد و انتی بلکه صاحب رساله جانی در بیان خود میگوید و دلیل تقدم
حرمت بر دلیل حاجت بوقت اجتماع آن هر دو و سنی واحد نموده پس اگر کلامی باشد بر عوارض
مانند محاسب رساله والد ماجدش از دفع بعضی از اشکالات صاحب تحفه لازم بدو بعد کما
و اینهمه گوئیم سبب عدم عرض امام را در دفع محو استندال محبت الحاکم که عامه طلب الهیست بر دفع
غیر از آن شبهات قوی تر از آن در یاد می آید از این قاعده باشد که نسبت عوارض و ابطل
امام را در این نمودن حاجت سبب چه او سنی است که مسل محقق طوسی جایجاد رضایت
خود و بعضی و جمال او اعتراف نماید و او را ملک المناظرین میگوید چنانکه در خطبه شرح اشارات
نموده و قد شرفه فبین سره الفاضل العلامه ملک المناظرین محمد بن محمد بن محمد بن الحسن است
از آری چرا که اندر احمد بن محمد بن با وضع تفسیر و اجتهاد و عصر السمریه صاحب معبر و ملک

بغير وسک می رسد ماضیه کوه طراده الاقمار و بلخ فی الجسر و اودع فی بعضی ارج او معصا و استی و سینه
 و با پای و هم از ساد بنوم که در دست زمین و اختلاف تیغ است بعد از قول شیخ و پس در
 بطن و سینه و افضل التماخرین فوالیدین زارعی بر او قراض کرده الخ بالیله بر انجام کار بطریقه و
 و از هر مجموع کلمات در حق انجمن اساطین کلام باطل باید قال قول پس مجلس فروح الی قول سودا
 سفت است اقول و قول است با یکدیگر با بر علم فاسد شش لازم منایه که اگر کسی کنیزی بگری نه غایب
 سفت و طی نمودن آن کنیز حرام بوده باشد زیرا که آن سودا سفت است و اسلام مال در اینجا عمل
 نیامده حال آنکه با تصانیف اهل اسلام جاریست پس در حقیقت مطلوب ایشان برهم ساختن اهل اسلام
 است و در پرده تشبیح و تشبیحان کار خود میکنند استی و ارجاء و از عبارت و اضمحلال است بعد از
 نظر نمودن و در بان رسیده ستم آوردن جواب جواب عالمانه نیست چه انکار در حدیث و فتن نجوی و نجای
 میتوان شد پس حاجت بطرف صرف عمر عزیز و تحصیل فضل و کمال و اکتساب این نفوذ است
 است تفصیل این اجمال بلکه کلام صاحب سخته نفس صریح است و اینکه در و اجل کلمه ماوراء و کلمه
 مجلس با سواهی این محرمات است بشرط طرح کردن مال در عهد و نقده و این در تحلیل فروع و احوال
 این شرط با عده نیست و زیرا که آن سودا سفت است پس این مرد و باطل باشد و چون کلام صاحب
 تحفه بلکه منطوق کریمه مذکور در نفس است و در یک این تحلیل باعتبار نکاح است و تحلیل ملک بنی از
 الا مالکیت یا مالک منقاد و مالکیت یا مالک اعم است از اینکه نشاء باشد یا نباشد پس جاریه موجود
 که از انواع تحلیل که ملک همین باشد و اهل است بخلاف جاریه محله و معار که ملک باطن و اطمینان
 نه مسکوه معصاه بالمال او پس در محرمات داخل باشد در بنجام بود منعت واجب بود که جاریه معار
 و محله را از محرمات خارج و در محملات داخل میکرد و در آنکه نلفظ سودا سفت طریق نزاع عقلی کاوش
 می کرده از جواب اصل مطلب اعراض نظر نموده و فی وقت با انبیه که هم جاریه موجود سودا سفت

[illegible]

و اما در این کتاب بعضی از کلمات نشان با اعتبار بالمال مقیدست بدون اعتبار بحسب و علی
 میکند چگونه سودا و سود بختیاب رسالتی صلی الله علیه و آله وسلم که شهادت خوان فاعل این سودا و سود
 از عموم آن خارج است توجیه میشود بلکه آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم این منصب عالی مخصوصیت
 آورده و در عموم این تجار داخل نمیدارد و بعضی صاحب تحفه را بطرف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سودا
 سودا و بعضی باین نموده که مال بی ادبی و صحت که گوئیم آنچه گفته است که پس تا بر عدم غاصب مدعو
 لازم میاید که آنحضرت هم سودا و صفت فعل آورده باشند و اینست بیغایت دارد و اگر چه در کلام
 و امر از گونه آن نیست صاحب الفی الا انه اگر کتاب الله نقل نموده پس آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم
 یعنی زان را مبرور است عطا فرموده و از آنجا که او را فعال لماث است او را میرسد که هر چه بدو بفرستند
 عطا فرماید پس آنچه در حق آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مطابق زعم صاحب ساریه لازم میاید آنست که در کتاب
 بعضی فساده است را بدین مبرور است آنحضرت انجام کرده باشد تا که خلفاء و سلاطین مخصوصان خود
 عطا اما میکند و در آن بمقتضی عموم نیست حال و زعمای کافری چنین نوشته اند علی غایت
 امر از عشرین مرتبه بجهت باج و کانت الا که بعد از آنکه مال اولاد و اولاد و اولاد غنای عظیمه و عید
 انصوری استی سبحان الله شاه صاحب این سودا و صفت خود را با جواهر و اموال گردانید و دیگری
 زبان طعن و ملامت در آن میکند استی ان شاء الله صاحب این سودا و صفت را از او بپوش کرده و دیگران بجهت
 سرک غالب بودن امامیه و مرجع و خسران این سودا از طرف آن اطمینان خاطر حاصل دارند و سایر
 بلکه خلاصه علی در آن شادان و آن بضراحت افاده فرموده که در آن راه سپرد و روح او بیگانه شد چنانکه
 در کتاب الکلیح در مطلب ثالث از مقصد خامس آن کتاب که در تخریق الکلیح است میفرماید و در
 و طهارت این فالو المذبح الی آخر و در این حکم این روایت است که بعضی از شیعیان سودا و صفت سودا
 سال بلکه قدری را بدین دوست بگذرانند و در این در سرش راه بپایان رسانند و اینست حد و حد

پیرزین مال و وجه شمس حاصل شده برای رواج او خواهد بود و در اینجا باید دانست که حقوق اعیان و اموال و
مطالبات دیگر محض ضرورت جواب ذکر نمود و آیات امامیه نموده است که بنا بر تشیع و اهل اکرشده است
که قاضی نور الله شوشری حین خالی و امام باقران اسد علی اصحابان اینهم خورده این معادل
و در اینجا واحد و شش امراه واحد سوار کانت من دولت اتقوا ام لاده عاده خان فی بعض صوره و دیگر
این اصحاب قد حصوا ذلک بالاسه لا یالیم الا به غیر ما من و دوات الاقوال الخ و مصایب الفواصب
در طایفه شان در هم از چند چهارم باین اعتراف صاف نموده است و ذکر مسائل عمده که در این مقام و معانی
و دیگر مناسب می نمود زاید بر قدر ضروری جواب دانسته یک کرده و این علاوه که عطا این را با هم
جمله با همین بوده و او منقعه کوفی در حق او کلمه راست فیس نفقت فصل من عطاء بن ابی رباح ترمذی
چهارم شیخ عبدالحی دهلوی در رجال سکوه کفیه قابل بخوار تکلیف و این علکان میگوید که نقل
اصحابنا عن مدینه از کان بری و طی الطواری باذن از بن و از ابوالفتح محمد بنی نقل کرده آن عطاء
کان معیت بخوار به الی اصحاب بهمان الدین است حال پیشوایان ایشان است و این هم فروع
است پنجه وجه اول آنکه حاضر است با کلمه علامه سی در هیچ الحق بر بعضی از بعد و دیگر محمد بن ابی
بر اصول و فروع ایشان طعن کرده مخالفت احکام ایشان را کما ان خود با عقل و نقل ثابت نموده است
حال آنکه در اکثر شی از این احکام اجله علما امامیه با مطعون فهم شرکت دارند اگر چه این قسم
مسائل و کتاب مذکور بسیار است لیکن در اینجا هم رد بالا خلاصه بر ذکر کرد و شاید که گفتا میروند
اول آنکه علامه مذکور در سید سابقه که در مباحث اصول فقه است در فصل مالی در بحث مباح
میفرماید و سبب امامیه من باجم من المور الی انه لا یجوز نسخ الشی قبل دفعه و سبب الاماره الی جواز
انتهی مختصرا و حال آنکه مثل شیخ مفید که سنه و شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی است
درین حکم با شاعره شرکت دارد و بنا که صاحب معالم الدین از امامیه میگوید

الا علی ما روایه او ملک ایما هم برید و لا یأثم ایما و ما روی عن عطارد من اباحه الفروج بالوارثه
و یخرج علیه انتمی مذکور است که در کتاب طبقات تابعین گویند از عطارد حکم غریب و باب فخر
است حکم و ویم بخوردی است و علی جواری را بادن از باب شان استی و چون جبهه علمایی
و این تحلیل فاضل از طعن صاحب تخریج بر ایشان متوجه باشد بخلاف علمای اهل سنت که جمهور ایشان
قول جمعی را که بطرف عطا منسوب است بطریق استصحاب استغراب در میکنند و در آن بهما
انجامه طعن بر آن بر جمهور ایشان معنی ندارد و چهارم آنکه چون مثل شام بن الحکم و غیرین که بسبب
پردازی آنها بر این اظهار و امهات عقاید از طرف انحضرات اظهار یکدیگر و ملا و انابه نبوت رسیده
باشد یا آنکه نقل آن متون الی الکافی و دیوان فایده را نگه داشته و کسری امامیه آنها را از مخالفین
ایمیه قرار داد و باشد چنانکه نقل آن احتجاج در رد همان فایده که شده و با وجود آن امامیه
را از احادیث شریعه طعن بر آنها نمائید و در صورت ایشان را بر اهل سنت بجهت توسع عطا که معصوم
که سبب طرد او نموده و نه کذب را زود در اصول مذموب فروغ آن مساوی معصوم او غیر واقع
شده و نه روایات طعن او در کتابهای که نزد اهل سنت در اعتبار و صحت احتجاج مثل کافی کلینی و
احتجاج طبرسی باشد و دفع است به کلید طعن سر او نیست بنحوی که هرگاه با وجود صحت سماع عطا
و غیرین از ائمهال مشایخ و غیر سماع نسبت آن بطرف ایمه اظهار اخبار قدح شان نزد شیعه
ناویل بدو باشد چنانکه والد ماجد صاحب رساله تاویلات بسیار برای آن اخبار و صواب هم خوا
عقیده ششم و اگر ده اند از آنجهت است که فرموده و چون با وجود اخبار صرح که در فنی چنین برگاه
روی گشته هرگاه در عقیده علما شیعه که در باب عدالت شان ایشان دارند و چون راه نیست
بر معلوم کردید که این نیست مگر بحکم کمال عدالت حضرت عالیشان پیش زای جوانی ای ایشان
مستحق اهل سنت چنین کلام لفظ باللفظ از طرف عطا بن ابی رباح در جواب خواننده گفت قال تو را خبر

باز در محسن غیر متعین الما قول بسیار گفته اند حصان العفاف و السخا الزاد و در نهی الکف
 و معلوم است که عفاف با شبهه و منتهی متعین متوازی باشد چنانچه در کماح و العاف و فی ذلك انتهى فاما حصان
 یعنی باز داشتن سب و در جریب عفاف و غیر این بمقام همین معنی اطلاق میگردد چنانکه صاحب کتاب
 اصطلاحات الفنون میفرماید الا حصان معنی يقع علی معان کثیرا یرجع الی معنی واحد و همان معنی است
 و میسج نه در سوا الحرمه و عفاف و الاسلام و ذات ندارد و ارجح آن امری محسن عن فیه العودیه
 عن الزاد الاسلام عن العود و شش و ارجح محسن الزود عن الزاد و غیره و انبی و امام را عجبها فی
 در مفردات قرآن میفرماید الخطاب فی الجملة المحسنه با صفتها بر وجه او و ارجح من عباد
 در میان فعال امر او محسن و تصور فاما محسن کما فی القیاس و لعل اداء الصور حصنها من نفسها و محسن او
 تصور حصنها من غیره و الی و این محسنات و بعد از آن احوال محسن فان من لیس بمحسن
 ماعلی المحسنات و نه فی کل محسنات المراتب یورث فی وجهه و احوالی احصاء و المحسنات من
 بعد و در مرتب بالغی که مشمول احسن است یعنی بالجد احصان یعنی نگاشتن بر نیکو شهرت و شهرت
 که صاحب نرسه اما عشره یا یکا یکان و در دهمه اثنا عشره موده و در سیم سکت ایا محالفین میبود
 و تفسیر لفظ محسنین خوانی است که محسنان بلفظ نگاشتن مایه جاریه زنده از این معنی تفسیر شود و عفاف
 را از تعلقات آن قرار داده اند اگر چه محسنین مستعین کرده باشد چنانکه در بحث شود از حصان کتاب
 خود میفرماید و عافیکان روح با سیر که من نگاشته اند کان خود باشد از عفاف نماند از آنکه
 انبی پس صاحب کشف همین معنی بوی ظاهر دلالت رابع از آن که احتیاط است و مقام دیگر کرده و سکون
 اراده این معنی در مقام محسن است و در وجه آن که در صورت اراده عفاف از حصان نگاشته اند می آید
 چه محسن است به غیر محسن میماند پس در محسنین ایا غیر محسنین گزرا باشد چنانچه امام را در تفسیر کبیر گفته اند
 مستعین از لفظ محسن فرموده و گویند که لیس است و از آنجا که مدار ساله است علما می گویند که محسن

الیه بر این مبنی کرده که اگر در بیان حکم نکاح بر علم او لازم می آید پس مطابق حکم آن او در بیع تمام هم را در بیع
از بیع مخصوص معین باشد مگر در لازم نیاید و هم اگر چون ثابت شد که معنی حقیقی احسان بار در احسن
است و صحت اراده آن در کبریا کوره بر سر سایر طایفه و سایر پس این معنی را و ثابت نمیکند فاضل و او را در کبریا
در احقاق الحق در رسیدن به صواب و ایمان تا باطلان را ماکر که من از حد و مرز این الحقیقه انحراف کرده و او را
علی الحقیقه اللغو ایضا حکم فی الشریع للعقد الشرعی دون اللغو مردود و بان الاصل عدم النقص بالح
پس مطابق تصریح فاضل بود باید که معنی لغوی در کبریا مراد باشد و در صورت اراده معنی
مطلوبه صاحب نسخه ثابت و ملین صاحب سار تحقیق آن در سوا اطل باشد و این کلام ناصت نیز
ما خود است از کلام ابوبکر رازی جدا و در وجه مالی از وجه ملکی که سابقا آن اشاره شده گفته که در
عقد محضین مرئونه و احسان تحقیق نمیشود و بگوید نکاح صحیح و ای در وجه ثالث گفته که او سخا یا بزر
سخا نامیده و قول خود غیر مسافحین یا نجبت که مقصود از زنا مجبور نیست آب است و همچنین در مسخوف
پس سخا بوده باشد و محرابی که امام است است خود مطابق نصف میبوده و در نصف و نصف
و در گفته که آنچه نوشته که احسان تحقیق نمیشود و در نکاح پس عوی ملائیس است اما آنچه گفته که
سخا است پس میگویم که اطلاق سخا بر زنا نمیشود و اگر از نجبت که مقصود از آن تحقیق آب و شسته
چنین نیست اگر مقصود از آن ریختن آب بطریق شرعیت که از جانب خداوند باین وارد شده
پس اگر بگویند که تسو حرام است خواهیم گفت که این اول بحث است و اما از اسم میبایم پس واضح
که کلام ابوبکر رازی خود ضعیف است انتهى محصل ترجمه و بر عاقل نصف پوشیده نیست که چون کلام
نامایی در بیع تمام ما خود است از کلام من ابوبکر است و محرابی اعتراف نصف آن نموده و معنی
الحق معنی و لا یعملی مگر حق بر این است جاری شد پس با حاجت تو بمن و ضعیف آن نماید و کسی را در بیع احسان
و در چون امام را در بیع تمام و لغوی ابوبکر رازی را بی دلیل گفته و صاحب دلیل آن ذکر فرموده پس

پس نقل اشکال امام و بنما هم از وایه کلام باشد و تفصیل دلیل صاحب نحمد الله احصان در محبت
 است و اختصاص از هم نیست و این احصان را می توانیم عمل را ساحت تحت قیل و اصل کلام فی ذل
 محسن پس عمل را و مقید محض محافظت و اختصاص با قطع نظر از لحاظ سانی آن که معارضه است
 و در کلام و ایضا خلاف متذکر آن وقت عقد خدا که محافظت و اختصاص فی وقت ظهور می باشد
 آن فی وقت آخر ظهور می باشد پس این محافظت و اختصاص و عدم آن هر دو معا و علی وجه
 می باشد و چون شرط عمل را و طایفه محض محافظت اختصاص وقت عقد است و محافظت و اختصاص
 مع الهیاتی و طایفه است که اختصاص مع آخر آن الهیاتی محض اختصاص نیست و مقید نیست که
 محافظت و اختصاص است و درین متمم می باشد پس این مذکوره و معومات داخل خواهد شد
 ناقله عن الامام الکبریا اما آنچه گفته که متذکر ساحت است پس بگویم که کلام طایفه ساحت بر زبان می شود و اگر
 که مقصود از آن تحقیق آب و قصاص است بدون اصرار قید احصان یا آن که پس العالی عالم که
 محض تحقیق آب و قید احصان یافته خواهد شد یا نه یا بود به طرف اسحاب هم صاحب کلام ساحت
 کرده بقول خود چیست حال نه که محض قصاص است منظور دارند و آب خود تحقیق و او عینی غالی کرد
 قصد نمایند پس متذکر این شرط باطل باشد زیرا که در متذکر احتیاط و اختصاص اصل منظور نیست
 ناقله عن الامام الکبریا که مقصود از آن تحقیق آب بطریق مشروع است کلام اگر این کلام امام
 ساحت است دلیل ابو بکر رازی پس این آب بری در متذکر بطریق مشروع و واجب است و اگر بطور
 منع است پس چون دلیل مقدمه ممنوع ذکر کردیم منع و مستند آن بر دو ساقط باشد
 طرفه را یک در باب مطاعن نوشته که مراد از احصان درین ایماح احصان است
 که موجب جمع می شود برزانی محسن و در اینجا با معنی نوشته که محافظت کردن زبان تا
 به یکدیگر ربط کنند پس معلوم نیست که ازین هر دو کلام کدام راست تر و او کدام دوم

و اما ظاهر آن محافظت و اختصاص
 ناقله عن الامام الکبریا و ناقله عن الامام الکبریا

نتیجی از این شبهه لطایف اشکالات و عجایب اعضا است زیرا که استدلال صدق
یک کلام که ب و دیگر می را در صورت ثبوت مانع باضافات و بر آن نزد و کلام
و بدون آن غیر مبسوط بر ذمه صاحب سالی لازم بود که اولاً ناقض باضافات در غیر و کلام ثابت
میباشد و بعد از این زبان باین قول میگویند و ثبوت آن در تمام از و تمام چه الفا از عبارت کتب
و ملاحظات انصون مستفاد شده که معنی حاصله مستوجب حریم رالی است از مصادیق معنی احصان
معنی باشد و با خود از احصائی که در کتب آن بنویسند اما الکلم الای بر او است و هرگاه احصائی که با خود
نداشته باشد پس ناقض میان آنها چگونه تصور شود و معنی اکویم عبارت صاحب نفع در آن
مطالعین این است در زبان مجید هر جا که تحلیل استماع بر زبان دارد شده مقید باحصان و عدم شایع
است فو که در اصل کلام دارد و لکن آن بنویسند اما الکلم محصن غیر مسافحین و المحصنات من المومنات
و المحصنات من الذین او اول الکتاب من قبلکم اذا آتیتمن احوال من محصنین غیر مسافحین و ذریع
البیة احصان حاصل نیست و لهذا بنویسند از اسباب احصان بنویسند و در جمیع متون غیر نا کجاست
نمیکنند انتهی کلامه شریف و حاصلش چنانکه بر سر هر طایفه و باید استلال است بر اینکه متون صحیح
زیر آن عکس آید تصریح کرده اند ماسک یکی از شروط احصان عقد میام است چنانکه علامه علی در رساله
الادمان در ادب ایل کتاب الحکایه و دیگر کرای ایشان در ملاحظات خود باین تصریح فرموده اند پس مستقیم
مطابق نصیحات علامه بنویسند احصان حاصل نباشد حال اگر در زبان مجید تحلیل استماع بر زبان صاحب
است پس عقد مستوجب از نفع قید احصان از ترکیب آن موجب تحلیل استماع بر زبان نباشد صاحب
جواب اصل مطلب مطروح ساخته بد کلام دیگر که از قبیل موادمات تقطیع باشد بر ادعای دلو سر گذار
ذلک پس میگویم که امعنی در متون متحقق است چه محافظت زن از اجنبی چنانچه در کلام واضح است
محصنین بر متون هم و عدد نیز در نزد واجب است انتهی قولی انفا بعد از بیان آمده که در اصل محصن

احسان را قید مل نساکردانیده و در وقت عقد قید احسان مع المنافی باقیه نشود و قیده احسان
 مع المنافی محض احسان نیست پس احسان که قید مل نساکردست و بشود باقیه نشود و همچنین عدل که در آن
 برای مکتوبه مطلقه مقر است برای مبیع بها واجب نیست کما سیاقش از قول زن منبر همین معلوم است که
 بایاری و هر سال در کمارای و حقیقت این کلام سوادب در حق صحابه کبار که در زبان جناب سالار
 علی علیه السلام مشهور بوده و در ذمه صحاح ایشان موجود است جاری است و دانسی که جایزین علیه السلام
 و عبدالله بن عمر و عثمان بن الحنفی و غیره قایل معافی می شده بودند پس این باب اولی که یاد در حق این
 سوده و چون بنا بر ردیت طبری سنی اسناد و خبر ابو بکر بن زبیر بن عوف کرده او پس میاید که در حق حلقه
 خود خود و باله منها بگوید که همراه بایاری و هر سال در کمارای بالجله جایی تنجیب است ازین طایفه کسبه
 که در حق و در زبیر که او را از عشره مبشره بشمارند با وجود او که او دختر حلیفه ایشان بود و چنین قذف
 محصنه بعمل آرند انتهی قول درین کلام نسبت به بعضی صحابه کبار که وقت اباحت نسبه مرگشان شده
 سوادب غیر واقع و در حق نسای متبع بها بیان واقع پس نفی شدن بر آن و زبان بر ایهام
 سب و دشنام نمودن ناشایان چه ظاهر است که اگر گفته شود که صحابه ترکمین نشود در زمان اباحت
 آن همراه بایاری و هر سال مصاحب هم کناری شده بودند و آن که ام ابیها م سوادب
 است فصلی عن حقیقه و معذرت گویم تشیع بر چیزی بعد اعتقاد و حرمت آن تسبیح بر کسی که آنجا
 آن وقت اباحت نموده بودند بر هیچ ذمی عقل نمیشود چنانکه اگر کسی در حق سراب بگوید که آن
 و از عمل شیطان و مسح سفاسد فراوان پس ازین کوشش سوادب در حق صحابه کبار در زبان
 ماول آن نموده بودند لازم نمی آید اینست شرح عدم لزوم سوادب از کلام صاحب تحفه طایفه
 اعلای در حق صحابه کبار رضی الله عنهم اجمعین و بیان واقع بودن آن در حق سب و تنجیب
 مشهور و دایره بین شیعه ظاهر و در حق تشیع باقیه و دریه بیان صاحب تحفه ظاهر و هر چه است

و عبدالله بن عمر

بایستی و هر فردی که باری بیست و دو چون باری بیست و یک طری ایح گویم لطایف این روایت
 و زواید و ثنائیه بحراب و به ششم که در آن این روایت را مضمون نموان حکایت بطریق خود کرده و کرده
 است بخرج و ربط که شده فائز به اصباح و اقصر من العجب فی المساء و الصباح علی و این است
 را از اقبال و قطع کردن ایح اگر چه این عبارت در عربیت که با مال معسران صحابه است که عبارت
 بود از اید بر صل شده نموده از جای خود و باقی تفصیل واضح کرده اما مصدق عربیت حلیه مال است
 است که حکم بجهن و غلط بودن نور تعالی آن بدان بسا و آن میفرمودند که اهل من الشی فی تفسیر
 و همچنین مصدق عربیت امام اعظم ایشان است جای خود این فلکان تفریح نموده بلکه انوصیه
 است تفت عربیت تا یک سگفت که قصاص واجب نیست بقتل کردن شقیل نم قال لوقد کما انفس
 و صحیح ایی شمس است انتهی بالجمله نور تعالی و اصل کلم ماوراء کلام الله بطریق متداول است مطلقا و
 که شده باشد نموده میفرمایند ما استعقم ایح و این جاری است محرمی قول فاعل و قد جرم الله علیک
 ن را عیان من و اصل لکله عدل من فان بهنعت منهن فاعلموا که آه ان نکحت نکاح الدوم
 فاعلموا بیکت و بیکت چون ذکر حکم نکاح و آیات سابقه بر این آیه فرموده بعد از آنجا قصاص بر ما
 حکم متوجه فرموده و ابراهیم و قاضی نظام تفصیل بعد احوال شایع است و کلام عرب این در مسعود و کلام
 بحباب سج مدید معنی طایفه ترا است و سنی نیست که در صورت مطلقا مخالفت و قطع کلام
 علام را ماسبق لازم نمی آید و احتمالی دیگر بر درایه ممکن می تواند شد و آن اینست مراد از این
 مو الکم غیر متعارف و مال و صورت می باشد پس در صورت و نظر فاعلم ایح و
 خواهد که وید و قطع فاعلی از ماسبق لازم نخواهد آمد و الله بهدی من نشار الی امر استعقم
 از شئی اتان آنچه درین مقام قول صاحب تحفه را کتب الی ال معسران صحابه
 نشار اکمان خود و موفین در این باب بر صل شده دانسته گفته است پس اولاد باطر

و شایسته نکاح و امر از جوارز و نام است بر من می نماید تا تصدیق کنی از کلام طری

اولاً در ظاهر لازم است که احوال منبرین صحابه را در تفسیر کریمه خداستفهم به منین فاروق
مطهرین و خطیبیکه در قرآن موجود است از کلام سابق او برآورده به مدینه و جانشینان او
و باید با تحقیق الامر را و مشکفت شود و دیده ای که است که اما مستحق در منیت حلیه مالت است که علم
ممن و خطیب بودن قول حق تعالی این بدان سیاحتان مفرود عالم جانشینان اگر قرائت حضرت عثمان
درین گردان بدین سیاحتان بود چنانکه قرائت حضرت عایشه و ابن زبیر و سعید بن مسروق و غیره
به همین است پس زود این قول حق تعالی این بدان سیاحتان باشد این بدان سیاحتان
ما سوجه شود بر این طعن محکم حق تعالی و حضرت عثمان ترجمه قرائت خود بر قرائت
بموقف قرائت خود با محاوره متعارف و عرب و لزوم حق تعالی بر قرائت و یکبار آن نموده اند پس سیاحتان
حضرت عثمان را که ترجمه قرائت خود و مرجعیت قرائت دیگران بر لزوم حق تعالی بر قرائت و دیگران بطریق
اصحاب آن قرائت محتاج بطرف توجهیات آن شده بود و تا قیام نموده اند بخطبه در قرآن بامیدن از عجا
اسکالات باشد آری اگر قرائت حضرت عثمان این بدان سیاحتان مسیود و با وجود آن این
این قرائت اعراض نموده اند البته شایع است که به بیعت طلای خود و آورده است بر اینان مسیود شده
و فیس فلس امام زاری و تفسیر کبر و تفسیر کبر و کوره می نماید و قرائت مشهوره آن بدان سیاحتان مهم
برک و در انوار و در کوا و جوامع و در ابو عمر و موسی بن عمرو و این بدان سیاحتان قرائت و قرائت
عثمان و عایشه ابن الزبیر و سعید بن مسروق و غیره و فیس این قرائت اصل کرده و بدان قرائت و فیس
عثمان و عایشه فی المنصوت فعال ای قیه فی السامیه العون السیاسه ای ما اردنا علیه و اسحاب و معرض
تو را جواب ظاهر است و جواب تحقیقی به توفیق بر بیان معنی حق در این مقام و معنی جمله است و جواب
پس این جواب بصلی و تحقیقی نخواهد و از غایب حق قرائت است و مقام بصلی و در اولی نظر
در کتب و معنی در است بر این جواب ظاهر است که اگر در و آنچه گفته است و معنی مصدق و معنی

[illegible]

ابانقیس لان ابانقیس است و یک ظایف و الثانی ان من اراد ان يعرف مقدار احمد فی علم النحو
 و الامعار ابانقیس شایسته ان یان من الجانح الکبیر يعرف تجرد فی علم الاعراب لان محمد ارجح ما احدثا
 و ما اقره فالان من بحر المحسنه و قد مر منها من ایدیه الجواب حی و انما فی الیوم صیحه السرافی و ابو علی
 انقاری و شهید و اما جمیع علی جعل صاخب و کتبه فی علم النحو الدرجه العلیا و الهیاء القصصی و انه
 دلیل علی ان الخطیب الملاح من سایل الامان و ما یعلق بالنحو و ما وقعت علیها از تو و صفت
 علی شی من الما ابرئیل مدیه الحراء و ان غلبه الهوی لان العالم الاخر لا یکنه الطبع الفصح
 قیه و الکتابه فاما الما ابرئیل فخری لحدیثی مع اختصار سر و ادنی معرفه لظلم المقدم و انما خیر
 پس جرات کردن بر علیه و لیکنه مطابق کلام حق بجا و قول حضرت علی رضی و محاوره بعضی
 عوامانند و ابیه نحو شیل این انباری و سینه و زجاج صحیح آن بدکرتوا بد نمود و باشند و
 دیگر شیل این حسنی و السرافی و ابو علی فارسی شهادت موعل فایل آن در کج و بلوغ او در حد
 و وصول او خست او و ازان داده باشند کار پس در این است و آنچه گفته است بالجمله و کما ذکر
 لکم ما ذکره لکم انما مره متداول است خطبه نکاح راجع کو کم استکلام بعد انما من لظار انما خطبه
 دار و میشو و مخرج است با سکه انما بعض من این آمده که کریمه و اصل لکم الانه نیست قیده محضین غیر
 سانهین شایسته نیست بلکه اضافه این قیده و حقیقت برای اعراج انست و آنچه گفته است
 که چون ذکر حکم نکاح و زانیات سابق برین است فرموده در اینجا اختصار بر بیان حکم مذکور بود
 که کونم میل ازین ظاهر شده که کریمه و اصل لکم انما شایسته نیست در هر که بر سر که و چون سالی
 بعض من این آمد که آیات سابقه سوق برای بیان حکم نکاح نیست بلکه کریمه فاکجا اما طاب
 لکم انما سوق برای بیان عدد کریمه و انما انما صدقاهن سوق برای اصدان است پس اگر
 حکم نکاح دایمی در جهام مذکور شود و اصل ذکر او بر مقتضای لازم نمی آید و چه اگر کم و اگر انکاح مذکور در

بنابر مالک و حکم دیگر تکرار واقع است بلکه انفسهم تکرار و اب کلام السبب پس زبان قرآن را در مقام رک
فرموده اند و اجمالاً با سو عده و غیر عده و آن منطوقی باشد و تفصیل آن از دیگر ارمه و منی کماح کما
در سری منی آنم و خبر اعظم نظام عالم نهایت قسم بیان و کثیر الوقوع در میان عالمیان باشد و
مردن و ام غیر عده منی شده و ذکر نمودن موجب وقوع کمال احتمال و نظم قرآنی است با الحمد اعان تفصیل
اجمال مقتضی آنست که آنچه را قبل فاجعلت در اینجا آن منحل نموده شود نه آنکه کسی غیر عده
از اقسام عمل ذکر کرده و فرض حرام قسم عده را با قبل که در اینجا بطریق اشاره با اقتضای مذکور است
نموده اند و چون ترک بعضی از اقسام مندرجه بحسب المجلع بعد حرف فاضلاف محاوره فصاحت بعد اصا
توجیه و کویطری که بر آنکه اصل کلمه الی نور فما اسمع و اگر نموده بفرودت و آن بطریق و قسم کماح
و اگر در جث حال و این عارضت مجری قول قایل و حرم الله علیه و آله با حیاض و اصل لکن بعد از
فان استعت منهن فالحکم فیه کذا و کذا و ان نکوت نکاح الام فالحکم که کت و کت استی ایضاً
خیال نگردد که این کلام جار مجرای کرده مذکور نیست بلکه جاری مجرای آن بر طبق قواعد شرح بعد از
و حرم الله علیه و آله و اصل لکن ما عدا من عند الاسعار الممال الی بوجده فی الکماح الی الی
و الاسماع فان اسمعت منهن فالحکم فیه کت و کت و برفا ص و عوام شاعت این کلام بطریق
و تقاب انشای آن بسوی حلق فوی و قدر از عقد غیر تصور و آنچه گفته است ایراد فاد مقام
تفصیل بعد از اجمال شایع است الخ کونم اری ایراد فاد و بعضی بعد از اجمال نهایت شایع یکبار که
قسم علی الخ و بی و برکت قسم علی العیصل بعد از اجمال ما بین او باقی حال قوله پس اول در
این روایت جهوت است الخ اول و انستی که قرأت الی اصل مسمی و در تقدیمی و محشری و غیره
عباس روایت کرده اند و پیشاپوری و محمد الدین رازی از ابی بن کعب و هم از ابن مسعود
و حاکم در مستدرک بعد نقل این گفته و در حدیث صحیح علی شریع مسلم پس انکار این

ناخنی از حال سخاوت است و این کتب معتدله را بر سینه نامیدن از دست خود برپای خود نیستند و
اینجا که صاحب نسخه نگار این فرات نموده بلکه حرف و صحت آن فرموده و بر عامه محققان
سبب نگار به این خبر و کتب و حرف و صحت آن از آن پس فرق دین هر دو نصیحت خود و مطلب
را نامیده و او را منصف گفتن بعد از علمای حق نظر و بالحدیثی و در محضر این فرات را بعنوان صحت
ذکر کرده اند تا بقول نشان رود صاحب رساله به صاحب نسخه صورت بند و بعد که یم والدین کور
صاحب رساله و رساله بوجوب عقیده و در آن نسخه انکار قطعی الصد را بودن بعضی احادیث کافی
کود و در باب شام و غیره وارد است نموده و مخفی طرح مجددی بیان مسبه آن رواه آن احادیث
را ضعیف و متروک و آن اخبار را ساقط از معرض اعتنا گفته و حیث حال و ما بگویم که هر یک از احادیث
کافی کور و آن ضعیف و متروک باشد قطعی الصد را ندانستی و مخفی بوجوب عقیده ششم احادیث
را که در حق کسانی از موالی آمده که فاعل بهم علم و دیگر نهائات الهی در انزال بودند و در باب ضعیف فرموده
حیث فاعل سکون سک نیست که شطری از اخبار بطریق امامیه وارد شده که دلالت دارد بر سبب
چنین بزرگان مقدوح بوده اند لیکن چون رواه اسال چنین اخبار اگر ضعیف و متروک و محروم
انخبار معارضین با حدیث بسیار قوی و اجماع امامیه بود با ضمیمه دیگر فراموش که بر صفت آنها قیام شده
مجلسی از آن تقدیر ظاهر شود اصحاب رضوان آن علیه هم آن اخبار را از معرض اعتبار ساقط بسته
استی حال آنکه اخبار قدح هر چه اشخاص در کافی مکنی که یکی از اصول اربعه شیعه است موجود است پس هرگاه
والاشنا بظاهر مشایخ و اما همانا بیه اظهار بر مبنای مقصودی نیست و یکدیگر نشان فرموده احادیث
مکنی را ضعیف و غیر قطعی الصد و ساقط از اعتبار و رواه آن احادیث را با سبب ضعیف
فرموده است پس اگر صاحب نسخه در حق روایتی که در هیچ کتاب از صحاح مستند که نزد ائمه است
موصول از حدیثیه موجود نباشد لفظ حرف و صحت بر زبان آورده باشد و از آنرا دلیل کرده باشد

بهم وقوع آن در کتب معتبره فن روایت و تحقیق کلمات بان قراوت چگونه بود و محققان
رساله بنویسند و هرگاه به جهت وقوع روایات ضعیفه یا قاطعاً اعتبار در کتابی کلی و مجموع بود آن
آن خطی و اعتبار آن راه باید پس به جهت نقل روایاتی که در صحبت آن باعتبار فن روایت حرف
و صحیح آن در کتب مشهوره مسلم صحبت اتفاق نبوده باشد چگونه تفسیر و معانی السریل را در سیرا
شود و آنچه صاحب رساله صحیح نقل آن روایت از سند رک حاکم کرده پس نقلش صحیح لیکن بودن آن
روایت در کتابی که یک حرف حرف و صحبت آن که صاحب تحفه فرموده است بی تأیید بزرگ استاد است
و بعد فن حدیث معانی فرموده اند و حرف حرف و صحبت آن فرموده اند چنانکه در جواب فایده تأیید که فایده
فان و تویم اگر روایت ثابت شود این تسوین این قراوت ممنوع است و دعوی آن حکم نیست و اعتبار
ثبت آن در صحیف عثمانی نسخ آن لازم نمی آید و آنچه در آن کلام حکم شد و این قراوت نموده پس بر
تسلیم مطلوبش است بنشیند و مگر بعد ثبوت عدم محتمل قراوت شاده و آن مخالف مدعیان است ظاهر آثار
فماصل معاصر از مدعیان قدیم اطلاع کمیابی حاصل نیست چه با مدعیان محبت الله بهار و مسلم و شام
آن مولوی عبد العلی گفته که المراده البساده و بی ماعدا النشرة الالهی لعل عن الرسول من لا صلاح قد
و ان اسهر عنهم فی القرن الثانی و هو المراد سهوا و قد یطلق علی ما نقل باحوار واحد عن واحد و حقه طه
عبدی و احب العمل و ان العلم خلا فالتفنی علی ما حکي امام الحرمین و جرم به این الحاجب واجب السلام
فی مباحث فقهیه همین المراده این سبوح و نصیام بعد ایام مساعیات و ذکر الزامی من کبار اصحاب و الاعا
ابو الطیب القاضی حسین ان قدم العمل به کما الواحد و صحیح السکونی فی جمع الجوامع و شرح المحصر قد جمع
عنی ملع بین السارق المراده این مسووع اینها من السوا که انی الاتفاق اینها اولی آنچه که سب
از عدم ثبت آن در صحیف عثمانی نسخ آن لازم نمی آید پس مدفوع است با آنچه در باب همین فایده
کتاب شافعی شرح کافی کلی از وجوب تسلیم من ترتیب عثمانی و تفسیر مجمع البیان لطائف السید المرع

الرفعی و کجایند و سلف بودن قرآن بر نبی که الحلال موجود است مع اقامت استدلال بر آن اطلاق
 به دیگران که شایسته این است که در نظم مصحف عملی نباشد بی سبب منسوخ خواهد بود و آنچه بر تقدیر تسلیم شد که
 است که مطلقا صاحب محض است نبی و مجاب است با کلام و علمائے آن که لفظ بر تقدیر تسلیم جاد که میگوید که علم
 تسلیم هم تسبیح است پس سلف علی برادر در صاحب سار لازم است که عدم تسلیم شود و آن نموده بود و این است
 نماید و الی ذلک خصوصاً در مورد سبک بخار و شکر است و این قرائت نموده باشند چنانچه طایفه از غیر از
 صاحب تسبیح تسبیح انصاف بین و محبت گردیدند استسمم بهین از آنکه نقل میکنند که گفته است و قرائت
 شاد و نقل از عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و الی بن کعب بن عمران چنین دارند است که نما
 است هم بهین الی اصل می آید و آنچه گفته است که بعد از موت عدم محبت قرائت شاد و الی کلام این
 اشکال محبت احوال را با اعمال صاحب طریقه معلوم نمیشود چه کلام او در اجتماع نیست و دوم آنکه اگر در
 مابت شود قرائت منسوخ خواهد بود و قرائت منسوخ در اثبات احکام بکار نمی آید زیرا که قرآن نازل
 نه صرفت علی الخصوص که آیات دیگر صریح مخالفت این قرائت شاد منسوخ است یعنی آن علم
 است و دیگر قرائت منسوخ مطلقاً اعم من آن بگویند متواتره او شاد در اثبات احکام بکار نمی آید
 علی الخصوص بوقت مخالفت صریح آیات دیگران قرائت شاد منسوخ پس مقصود او بکار نیامدن قرائت
 شاد منسوخ است در وقتی که آیات متواتره غیر منسوخ دیگر مخالفت آن باشد و از آن اصل منسوخ
 که قرائت شاد بر تقدیر عدم منسوخیت عدم مخالفت آیات دیگران نیز عامل محبت نباشد است
 آن در حدیث امام اعظم لازم آید بالجمله خیال میرسد که حدیثی را از عقیقه در عدم محبت قرائت شاد منسوخ
 بوقت مخالفت آن با آیات دیگران بار اسکا می باشد اگر چه اگر علمائے شیعه اراده اثبات عدم سند
 و عدم منسوخیت و عدم مخالفت آن با آیات دیگر نمایند و چه دارند بلکه اگر کلام صاحب تحفه بخلاف منظور
 صریح آن عدم محبت قرائت شاد نمیدانند و آن تشنیع نمایند پس تسبیح و چه قرطاس تحریر همچو اشکالات

فاندر اساس نزد عظامی امجاد و قبیل سخن بود و بعد از آن بود که الح انجرفه به قسم معلوم
ست که محصل ندارد و به تعلق الی اصل مسمی استماع نه بقدر که آن منقوذه نشد غیر محصل المعنی است زیرا
ظاهر است که مراد از استماع معنی کردن نیاید بلکه در علم اصول فقه همین شده است و ثبوت تعلق معنی
کما به محمل اگر التخصیص و بر همین سبب است باینکه اگر علماء فقهین در باب استدلال بآیات و روایات
و هم می یاراده چنین معنی شرعی است اگر شایع در آنجا که مطلق استماع را سبب لزوم اجر کرده اند
و معنی لغوی علی الاطلاق سبب لزوم مام هر منبذ باشد پس لابد که از لفظ استماع معنی شرعی را که عبارت
از نفس عقد است اراده فرموده باشند و اما اراده دلی مخصوصه از لفظ منع خارج است پس در
تراشیده اند پس معنی لغوی معنی است و نه شرعی پس لا محاله اراده آن صورتی نداشته باشد و او اوست
و آنکه پس میگویم در تصویر تعلق الی اصل مسمی لفظ استمع و بالتعلق آن تعبدکی است و در قریب ندارد
کما به معنی و آنرا و از آن معنی لغوی باشد پس مطلقاً یا نیز است است چه در بعضی مدت استماع در یکجا باشد
معنی ندارد پس مراد از آن نیز اشاره به وی نکاح شود خواهد بود و آنچه گفته که پس معنی آیت چنین باشد
پس اگر منع یا قصد از زمان مسکونه مدت معین الح کلام است که بعد از عقد فسخاً عن العلماء
منقوذه نمیتواند شد چه در جواب دانی نصف مهر مجرد عقد و تمام آن بعد وصول واجب است و معین مدت
معنی ندارد و اگر آنکه از غایت حمود و معنی مدت دخول را اصل مسمی قرار داده باشد باز هم معین مدت محو
ست از تنبی کلام صاحب الرسا که اول کثرت کلمه کخرج من انوارهم کائنات این حرف معنی را محمل مسکونه
و به بیان جهت احوال غیر واضح تا ایدام آن موجب پیام ناظرین میگشت و بر آن تعمیم آن محال گشت
نخاطر ایشان میگشت حال آنکه خود تفصیل آن فرموده از آن استنهادات فراوان لازم آمده از محمل
آنکه آنچه فرموده زیرا که ظاهر است که مراد از استماع معنی کردن است این ظاهر فرموده صادر از صاحب
علمای شیعه قبول نمیدارند و استماع را معنی لغوی را که بر خود دار باشد تفصیل کرده اند پس علمای

به علمای الهیست چه رسد ملاحظه شیرازی در تفسیر شریع الصادقین میفرماید ما استعملیم که هر چه
 یافته ایم به دو مرتبه از زبان مکتوبه قانون پس بوسیله ایشان را جوهرین مبرمائی ایشان چه بهتر
 مطابق استماع است محمل آن استی و از جهت آنکه آنچه در مکتوبه است در علم حصول نقد بین شده
 از ثبوت حقایق شرعی این بیان وقتی بمعبر میگردد که شل جناب قاضی نورالدین شری که حقه
 والد ماجد صاحب سادست مخالف تصریح نمی فرمود حال آنکه فی الحقیقه الحق فی سبیل الله است
 تأیید افلاک ما ذکره من انه قد تقرر ان المحقق الشرعی ادوروت علی الله و یبصر الحق فی الشریع
 الشرعی دون اللغویة و در بیان الاصل عدم النقل استی باز و الله و شیرعلما شیعیه مثل تفسیر شریع الصادقین
 تصریح فرموده معنی لغوی استماع در این مقام می فرمود و چرا که انما استماع شده در سیر علمای شیعی
 بعد از حواضن بک که حقیقت شرعی و غرض شد و است در کلام الیه جابجا اعمیل و بیان
 واقع شده تفسیر سیکر و علامه علی و ارشاد آن دو آن در اوایل کتاب العنق میفرماید دفع ای
 الحق ما الکلام بن البصریح و هو عبارات العبر و الاغنی و من کل الرده بالحدیث و دفع
 دفع این شبهه قدیمه که صاحب رساله نقل نموده چنان افاده فرموده کون المتعه حصه شرعیة
 احتمال آن کون حصه موی و عرفیه و یا مکتب ذلک لو ثبت ان در العقد کم مکن فی المایة
 و کم مکن مسمی به اللفظ و دون اثبات ذلک حرط الصادق استی و از آنکه است آنکه چه و هم موبد
 اراده بین معنی شرعی است آنکه شارع در آن کرمه مطلق استماع السبب لفهم الامر کرد اند و این
 این باید وقتی صورت می یست که بر تقدیر عدم اراده متوجه او امام مبرمج و کلام مرتب شده
 اینچنین نیست بلکه در آن بر استماع بعد از کلام است چنانکه علما شیعه هم بدان تصریح نموده
 و نقل آن از کلام صاحب تفسیر شریع الصادقین که شده حیث قال چه مهر و مطابق استماع است
 استی و از آنکه است آنکه ایچ ماده فرموده است که از ادب و طبعی مخصوصه لفظ متع چنانچه صاحبان شریع

ص

تراشیده از لایعین ترا افادات سابقه است بحد و حد اول الکه بمعنی صاحب کعبه از طرف خود
تراشیده الکه در کتب شریعه صاحب ابع در مخطوطات حج میفرماید و بی شبهه الاول الاستماع
بالتام من جامع روح فی الفرح قبل او و بر عاده عالمنا بالتوریه محمد استی و محسن در عاشر
مردم و عاشر محصلین را معلوم قال الامام الرازی فی تفسیره فما استمعتم من ای المجامع کفی عن الجماع
بالاستماع استی و چون ماده مع کتبه عن الجماع بمرتب شهور است که کماخ خوانان این ماده در خطبه
خط کماخ می نویسند الحمد لله الذی جعل الکماخ سبب لایام و مصلحا فالتعاب من الحلال و الحرام و
خصایا عن الفاحش و الامام و معانی الدیالی و الامام بعد این مطلب علی از تفسیر شریعه دوم
اکه دلی و مقدمات آن اینست و این استماع است پس اطلاق استماع و اراده قسمی از آن است
از استماع معنی عمومی آن باشد که اطلاق انسان علی برید عن حیث انکاشان کما تفر
فی سوره یوسف الکه با قطع نظر از این کوم تخصیص اگر عموما و تفهید اگر اطلاقا واقع در آن بنا بر
و مقدمات مثل تفهیم معنی و غیر آن بر سه شایع است که احدی را از اظرفین من تفسیر و آن محال
مقال نیست ذکر شود این بجهت غایت ظهور ترک کرده شد چهارم الکه اگر از پنجمه دست کشیم
که کوم بخود صاحب رساله در قولی که به دو قول سابق برین قول است اما و فرموده که احتمال ذکر
نیز در آن ممکن می تواند شد و آن اینست که مراد از قیثوا یا هو الکه نیز بخار و بالی الکه در صورت متوجه
استی پس خدا و الکه تفهید اسعاد و بال که مطلق است اما سعادتی عامی که در صورت متوجه می باشد اما
نوعی اسعاد و بال مطلق است یا معنی شرعی آن پس تمام استعجاب است که صاحب رساله تفهید بالی و سل
باشد و صاحب تذکره انشا که تفسیرین تفسیرین مطابقت عرف عام و خاص بعد صحیح با جابر بن یحیی الکه
مطالبی بفرموده رساله لازم می آید که مجار را رساله در آن واقع نباشد چه مفهوم مجار از معنی لوب
و معنی شرعی و مفهومی اکثرین آن محیی و اظهر من آن محیی نیست بعضی از وجوه استعجاب الکه مطلقین

باین قول تجاوز را یافته بود حال بطرف بیان استجابات متعلقه بیکر احوال او متوجه میشویم و می گویم
 آنچه گفته است که او را معرفت و کتب پس میگوید در صورت تعلق الی اصل مسمی بلفظ اسمعیم یا تعلق آن
 متعلق بکی است الی مقام حیرت نمایان است زیرا که در بیان هر دو فرق از زمین تا آسمان است چه در
 اراده مسمی چه در مقام اسمعیم علی ما قال صاحب الرسا چون اصل مسمی در نفس عقد داخلست پس بیکر آن کرا
 صریح باشد و مقدار سار و احتمال او انقسم میگرداند و سبب سبب آنست که چنانکه در وجه استدلال بر اراده متوجه
 گردیده است متعلق تجاوز را فرموده اگر محمول باشد بر کماح و ایم لازم آید و قیاس کرد و بیان حکم کماح
 و بیکر سوره انشائی پس بر کماح وقوع کرا در یک سوره و سبب آنست که از آن قیاس باید کرد
 که بر مدافع او و علم او در یک جمله مستکنر خواهد بود و آنچه فرموده را اگر مراد از آن مضمی نفوی است
 الی بنایت متغیر و بنایت مقام عجب است چه مستکنر را می دفع همین مطلوب شما احتمال صحیح پیدا
 کرده باینطور که چون مدت انقطاع از امور دنیوی حکم کلیشی غنچه مقدار در علم الهی متعین نامی افعال
 و اشیاء است که در مدخل لکم من حلو الانعام و ما استخفوها و یوم تظلم و یوم افاک و من اصواتها
 و ما و اشعارها و ما عاالی من محدود است پس اگر متعین یافتند از زمان مشکو به کماح و ما عاالی
 معین پس از این متعین چند روزه تمام مهر لازم میشود اینست منطوق صریح عبارت مستکنر در بنوی
 بر و مستند ابطال این احتمال را حجب و احوال است مطلوب خود را در دو مقام از احوال انعمیات
 و آنچه آماده فرموده است که آنچه مستکنر گفته که بر مسمی آید چنین شد پس اگر متعین یافتند از زمان مشکو به
 معین الی کلام است که احدی از عقلا فضل عن العلماء بن متغیر و میسوزند از مسکویه مذکور است که این انعام
 رساله اسود العجايب قدوة لطلاب است زیرا که حق سارک است کما جابجا و در آن مجید معین است معانی و
 را اعتبار علم قدیم و قدر قوی و متغیر و قال الله تعالی و ان استغفروا لکم ثم نوبوا الله فلیعلمنا انما الی اصل
 و قال الله تعالی و انما الی اصل مسمی عده الا که این احوال اصل باشد پس بنفوذ مسمی که گفته است مستکنر

از نسخ باقیه از زبان سکوه بکاج دایمی نامی که در علم و قدر الهی است کواند به تامل باشد
پس سیدان را بهر ایشان پس آنچه صاحب رسا بر حسن و ثرا که جایجا و دران باغبان علم
تقدیر الهی و اتم و در مقام سمعی گفته بهر کمال جوان است و کلام او در کرمه میسر است عا
الی اجل سیمی و کرمه هم فصلی اجل و اجل سیمی عنده و اما اما جاربست با نظر حق که درین سر و در احسن
چه فایده دارد بلکه حدف الی اجل سیمی اگر کرمه آن استغفار و انکم که در مقام انسان واقعت مطابق
مرعوم و ظاهر است و حدف آن در کرمه هم فصلی اجل و اجل سیمی عنده بهر جهت که معاد لفظ اجل سیمی عنده
لفظ فصلی اجلا حاصلست چه فصلی باطل چون آنکه عند الله تقدیر باشد غیر مستور پس انصاف اجل سیمی عنده
و کرمه فصلی اجل برطن صاحب فایده داشته باشد و لا یخفی فساد و الطعن فی کلام الملک العلم
علی العوام فصلی عن الفصل را که ایم فال نود و اگر الی اجل سیمی قید عقد باشد اولی احوال حساب
را از دست چنان هم که دست نداده بهر جهت که با او حقوق و کرامت است و قدر هم کشف از
شد که در دست حصم را بداند بالحد و دشمنان انفاع عقد الی بدت العمر را بد چون عالی را بهر جهت
جائز و درست نیست پس این اقرا و بهتان و حقیقت کشف عورات معرین بهمانند طرفه بر سینه
محدود است و آن بطرف سیان اگر کفالت نموده ادعا اجماع به هم بر جوانان فرموده و در اینجا
حدیث مسلم که منضم لفظ کا و ا عا در است واضح و واضح میشود و باطل است صاحب بر بدست سستی
قسمی که است از مطالب که باشد واضح پس آنچه در مقام صا رساله انکار محدود و باب شصت و نه عمر موزه
است از آن کاری ممکن به و فایده درست او نمی آید زیرا که صا رساله ما عشره که از سخن امام است
و صا رساله ده الا ما بدشش را و بعضی لغات غیر سفاریند و کتاب او در دهده اما عشره است
و کتاب خود که جواب باب نهم محمد است در رد استدلال مصنف کشف که برطلان شود مردم صاع او
و اما کشف کشف اقامت و موهبت تصریح بخوار بدت مسووع عمر در شصت و نه که بد که در زمان

که در مثال مخصوص مخدومی که لازم می آید نشان آن افتراق روحین است خصوصیت تعبد و اشتراط
 در کتاب و اسلام محمد و در اعلی نیست چه اگر همین مدت نوعی کنند که مسعودی زمان عمر است با بعد
 در مدت سه امده باشد نقص که در او در می شود و انتهی و معنی که هم است با اگر احوال طرف
 اهل بیت است و اسناد اکثر عبادات بطرف و در کتب ایشان که با علما آمده اند در حاله کائن
 اشخاص و آن کتب از آن احوال میرود باین اقسام خط و در خط اگر چه فرقانها میکنند لیکن بطرف
 نموده و در کتب اسناد کتب میرود و از سجد است آنچه که علامه علی معصومه از بعضی معتصم قریب علی
 بطرف شافعی نیست کرده حال آنکه در کتب اصولیه و فقهیه در کتب رساله طایفه علی مسعودی است که آن امام
 بام اصلا بخیر آن نمیکند و از آن سجد است آنچه که والد ماجد صاحب رساله روایت آن الی طالب سوالی از او
 رفته و در جواب عقیده بنزدیم بطرف امام بخاری مسلم نیست کرده و فرموده اند که این موردین خاص
 است که بخاری و مسلم هر دو در همین خود از روایت نموده اند که گفت سمعت رسول الله صلی الله
 علیه و سلم يقول ان ال ابرطال لبسوالی باولیا الخ حال آنکه در آن هر دو کتاب از امام سلطانیت و انتقام
 ما ظاهر نامی و نسائی نیست و عرصه چند سال است که مولوی محمد علی میرزا علیه و الد ماجد صاحب رساله
 در ادعای اعداد و در بارگاه بجزای بعضی مراسلات احقر که در آن ذکر این حدیث تقریبا واقع شده
 و باین زوده بود و آخر چهاره سوای سکوت جاریه دیده باطل و در کتب والد صاحب رساله شل کتب علامه علی
 و قاضی نور الله سید اقول عمر مطالعته باطل شد و کثیر موجود است چون مقام از طول کلام بکسر معصم
 شواهد الی است بعد از این بدر آنکه از فقه و از آنکه است آنچه صاحب رساله در فایده ماله در وجه دوم از جامع
 ترمذی روایت این حدیث نقل کرده باین الفاظ که سارجل من اهل السام عن مسد السام الخ حال
 در نزد منی لفظ سار موجود نیست که امر مشر و ما پس برگاه صاحب رساله در خیانت و معنی صاحب مراتب
 تشیع را با قضا شافعی رسانیده باشد چیزی که بعد روایت این حیالات واقعیه چه خواهد فرمود و آنچه

فرموده است طرفه ترا بر وجه و اسناد و جواز آن بطرف شیخان اکتفا فرموده الح این دعوی محرم است
ای مسلم داریم گوئیم چون صاحب بر سر آینه خود را احتمال باطن بدست منور را بنویس که مسوخت زمان و زمان
بطرف اطلاق بدون تفهیم و جواز آن بشما بسط کرد که از ظاهر این خلاصی درین سید معلوم نمیشود خصوصا
در صورتیکه صاحب بر سر آینه از اطلالات متناهی که در حدیث آن مسائل قصیده را بعنوان
نیز فرموده و کرده است کلیت قصیده با جملات و عباراتی که درین بطریق و کلام متناهی سرگشته
است و حال آنکه این مسند مختلف فیهاست پس مطابق مرقوم صاحب فرموده است که اگر اطلاق
کلیت باشد بعضی خواهد بود و کلیت این حکم نزد علمای شیعه و اگر از آن مختلف فیها تسلیم کنیم گوئیم از آنجا
صاحب کلام مطابق را با علمای شیعه ممکن و کبری ایشان و اگر مقامات و مسائل
مختلف فیها ادعا اجماع کرده اند پس کلامیکه در این مطابق و کلام کبری امامیه سبب زد شده مقام
نشیخ باشد و اگر باشد پس علمای شیعه نیز در موم این شرکت او بلکه درین باب متبوع او باشند و در
هر جا که از طرف علمای خود تلاش نمایند و از طرف صاحب نیز قبول خواهند نمود و حال بعضی از
ادعا اجماع در مسائل غیر مجمع علیها که از کار شیعه سرزد شده باید شنید پس از آنکه است آنچه در
ماجد صا ساله در موارد مجواب عقیده ششم فرموده هرگاه مثل الوالخطاب و غیره من سعید و عثمان
بن عیسی و نظائر آنها با وجودیکه در اوایل حال خصوصاً بعضی از اینها در ششده لیکن چون در و آخر خلاص
مرصیه جناب امامیه اختیار نموده برگاه فرقه امامیه ضلالت آنها اصرار کشت محسوس که هیچ متفلس را امامیه
کفر و زندقه آنها محال حک و شبهه نماند انتهی پس درین عبارت و الیه صا ساله اجماع فرقه امامیه و خلاص
و کفر و زندقه اسماص مذکورین تا بگوید بی بیان فرموده است که مثل آن عبارت نه بعضی از اجماع قطعی
از علمای کفر واقع شده حال آنکه کسی و محمد و غیره آنها را و در موت و حال عبادت الهی ذکر کرده اند
چنانکه در و در و آخر فایده را بعد در وجه اول از وجه ششم که در دفع نشیبت صاحب ساله مجذوب محرم

که نظم آیات در سوره ارباب وانی بنا بر ترتیب عثمانی است با نیمی که جمیع آیاتی که در حکمی از کلام
 وارد شده باشد علی التکلیف از کلام جدا حکمی دیگر در قرآن یافته شود زیرا که بر هیچ مخفی و پوشیده نیست که اگر آیات
 و کلمات منتهیات قرآن مجید باین اتساق و انتظام یافته نباشد، ایامی نیستی که در مانتخ بد و بعضی معانی
 حکم کلام دیگر است و تقسیم الغنی و غنوی و لغوی و کلامی فی اولادکم و سباق و سباق آن سیر در بیان کلام
 است و معلوم است که مناسبت در بنام عقد شود با کلام و اجماعی بر آنست زیاده درست از بنام میراث کلام
 کلامی یعنی در رد فایده سابقه مشهور و ما که نشسته که مطابق تصریح اکابر علمای شیعه تسلیم ترتیب عثمانی است
 عدم ظهور حضرت امام محمد علیه السلام واجب و اهل اهل ایشان در لغت سیر خود در بیان آیات با اعتبار از
 ترتیب بیان میکنند پس اسکان معینت ربط در بعضی آیات مشرک الود و باشد و آنچه در ربط بعضی
 این قسم آیات علمای شیعه نوشته باشند از طرف علمای اهل سنت نیز قبول فرماید و از آنجا که تمام علمای شیعه و
 ربط و تقسیم آیات فصلی میجوید و این جواب اجمالی و این تمام گفته زنده و مجد آورده سیر سیر است
 مثل روابط آیات و تصریحی که گویا برای بیان رابط میان آیات مکتوب شده و اندک تفسیر که در میان
 و دیگر لغات سیر موطه ربط آیات مذکور و مصنف نخته در مجلس و عطا که در سرفقه و در سرفقه منعقد میشود
 بیان رابط آیات میکند لهذا بلکه این اسکان رابط آیات مرفوع شده فضل عز العضا و معهود کونم و
 محصی این سیر در قول الی فی احوال سیرم اگر چون این نظم وانی نظم عثمانی است بر شعبان اصحاب
 این نشاید و اگر اراده متواتر است فما اسمعیم و معجم لغت و باعث تحریف کلام الهی شده لازم بود که
 احوال آیات میراث و زمین آیات کلام اسناد تحریف بر آن بسوی عثمان نایب علاوه که اراده معهود
 برادره محصی شعبان نیست چه دانستی که عثمان بن الحفص بن عبد الله بن عباس غیر ایشان از اصحاب
 و مفسرین و درین تفسیر که بر عزم ماصب تحریف کلام الله است با شعبان سرک با که این معصی و
 فایده میشود بطرف جمع صحابه که سیر که بر عزم ماصب مقرر بدلائل آن بر عمل نموده و در این معهود کلام

بخوان

[illegible]

بجمله

معارف بر بطلان اعراف بعضی صحابه کمال متوجه دلالت کرده و استنباط بر دو احتمال در نظم و انضام این اسرار
 غیر از دو احتمال دیگر کسی در خبایث این آیه مایل کنونی و حروف و دست انداز این بیخمت که استقامت می ار عدم
 و در جوع چهار سیر در دست است چه عوارضی در تفسیر کسر از غل افعال غیر من مرده و اصل کرده می لکه از او
 آید نیست که هر که استطاعت داشته باشد که کلام خیره نماید بجهت فقدان مال و سنگینی که قدرت بر مهر و
 خیره داشته باشد پس بر او کلام جوار جاریست و این موافق مرید ابو حنیفه است چه بر او و سنگ
 بازن از او نکاح کرده باشد بر او کلام کثیر جاریست بوم ای که بعضی غیرین گفته اند که در اینست که
 سر که کسی بر کثیری فریفته شود و ممکن نباشد او را که کاردن بر زن از او سبب عشق او با کثیری شود
 او با جاریست بر او کلام کثیری می خورد و حکما کفایت تصریح کرده با یک کلام جوار می نزد شافعی شرط
 است بجهت و استطاعت و اما نزد ابو حنیفه پس غنی و فقیر برابر است در باب جوار کلام نمودن با کثیری و او
 نموده آید که هر که با یک کثیری کردن از او در جوار او باشد کلام با کثیری می تواند و مراد از کلام و آیه می است
 مخصوص پس ظاهر می شود که آنچه اصعب ذکر ساخته بینی بر پوشش با غنی است چون دانست که مطلوب از آن
 میشود و اما ذکر ساخته و مدعیان علم خود را پس پشت انداخته و معلوم است که در صورت اراد و طی مردان
 ممکن آن در استطاعت و طول می کشند درین که آیه کریمه شامل نمیکند و متمتع بهار و خواهد بود و اصحا
 مایه و آن البیاض تصریح نموده اند بجهت کلام و متمتع با کثیری در صورتیکه حره در تحت او باشد و اما باری
 خوان نمیکند باشد خواه متمتع به کلام و طاهر کلام الاصحاب بل هر چه بعضی بر شنبه اصعب منقطع
 و متمتع کلام با جاریست باین تفسیر اخیر که اذا جاز الاحتمال بطل الاستدلال و اما ما یا پس بیخمت
 که آیه کریمه می تواند که کلام حره موقوف بر سوء و غناست و کلام آمده بر عدم و فقر است
 و معلوم است که این کلام از جمله و عمومی صحیح می تواند شد چه اقل مهر باین سبب ابو حنیفه و در دم
 است و آن کتاب خند و سنان لهر با بقدر دور و بیه و کسی را می شود و نامرید سبب

تو می دانست که صلاحیت آن داشته باشد که نفس می تواند نشد و آن بر یک فلوس هم صاف
می شود پس زیادتی مهر حره بر مهر اما که گفته می شود پس لا بد که کریم فرموده محمول بر
اعم اغلب باشد بحسب مجاری عادات که زیادتی مهر حره بر مهر اما باشد برین تقدیر محمول
گفت که هر متبوع بهایم و صورتیکه مدت تعدد و زمان تعدد معین و معلوم باشد و عاده از
مهر اما معوضات را بیکه او اجابت نفقه و غیره بر عهده آن زن خواند بود و هم می باید که بعد از انقضای
عده بکری و در مدت عده طعام و کسوت و غیره نیز بر زن و شوهر است پس در صورت غالب مهر
بر مهر گیر بوده باشد و از اینجا ظاهر کرد که عدم لزوم اتفاق جمیع بهای موجب این نیست که وقت
در باره جمیع بهای باشد و یا شرط است که چون تکلیف نفقه خود است مهر بر داده بوده بود و آن
طول است خلاف جاریه که نفقه اش زن غالباً برده مالکش می باشد علاوه آن که تقدیر مسلم ساه مهر
جمیع بهایست که عدم طول اعم است از یک سبب فقدان مال و سبب باشد و بیک سبب عدم و در آن عدم
سهر حره بوده است چه در صورتیکه مخفی است نکاح حره بحسب سبب و عاده داشته باشد لیکن ممکن
و طایفه سبب عدم بر این نداشته باشد داخل در حکم این فرموده خواهد بود و نکاح گیر را و محال و بیاج
برین تقدیر می تواند شد و اگر چه چنین باشد که هرگاه سبب مال نفقه نداشته باشد که زن حره را
چنانکه نکاح دائمی بود و او را بیکه زن حره جمیع نکاح برده و میسر نماید و موانع از آن سر و نفقه
باشند پس نکاح دائمی که سرکان تواند کرد و در صورت بیایی عینی و فساد و در مخفی آید و میسر
لا محقق و اما مال پس میگویم که محتمل بر او را این باشد که هرگاه قدرت بر نکاح و منه با او برده
نکاح و منه با او برده میگوید که معلوم است که چنانچه مهر حره معکوه غالباً در سبب بر مهر جاریه میگوید
همچنین مهر حره جمیع بهای بر مهر جاریه جمیع بهای و اطلاق نکاح بر مرد و قسم زنا و اسکانت بر
اینکه زن تنه از جمله ارجح است واضح خواهد کرد و در صورت نظم کلام نیز بر وجهی حاصل میشود و قابل و

[illegible]

ظاهر و باطن شریف افضل از کلام دایمی است و بعضی کردن بعد از نشان رحمت سال و حکمت کامل الهی است با کلام
سکوت در صورت بیان منفی حضرت خدا که صاحب کلمه از مفصل در عبارت یک یک به نظر فیصل از قولی که صاحب سال
از او را در این فایده اند که در دست میگوید و نیز حق تعالی میفرماید فان عصم الاله لو افواحه او
ما کلفناکم معنی اگر سر بسد که در صورت بعد از نکوحات عدل نخواهد کرد پس بر یک سکوت و معایت کنید
یا کمترین خود و معایت نمایند پس از یک سکوت در صورت بیان صریح مقدم حضرت خصوصاً مقام نفی
و در جمیع آنچه در آن عدل واجب است بود و چه بود و تحلیل درین امر مشرق قدم اندر بر اگر در کلام و ملک بین
اخر بعضی حقوق واجب نبود و تبرک آن ظلم تصور میکرد و بخلاف آنچه که غیر از اجرت مغزی سبوح معنی بود
و بخلاف تحلیل که محسوس طوایفی لی دو دست غیر از منت بر دار مالک فرج خبری بر زمین می آید الی آخر کلام
و بعضی کلام بسیار رساله در مقام آنکه در معنی که برین لم سطح الار احوال مفسرین مختلف است و امام راز
از جمله آنست که در نقل نموده اول آنکه هر که استطاعت نکاح حر و سبب فقدان مال نداشته باشد برای
نکاح جاریست و این تفسیر موافق بر سبب شافعی است دوم آنکه اگر کسی قدرت نداشته باشد و طریقی
بعضی ازین اراد و جهاد نکاح او نباشد او را نکاح اما، جائز است و این تفسیر موافق بر سبب ابو حنیفه است سوم
کسی بر کسب و فرقه شود و ممکن نباشد او را اگر باین زن اراد سبب نفی او را بگیرد پس او را زوج نکند
است و آنچه صاحب کلمه ذکر ساخته منبئ بر سبب شافعی است و چون مطلوب خود را برین نوع حاصل دیده است
استدلال خود بر سبب شافعی نهاده و بر سبب امام اعظم را طرح داده است و بعضی کلام در ظاهرین مابین
و اضحی است که جواب شمار رساله با کلام متین صاحب کلمه در مقام مطابق است چه معاد کلام شمار رساله
آنست که صاحب کلمه تفسیر جمله من لم یسطع بعد هم استطاعت بسبب فقدان مال اند نموده و با استدلال
خود بر سبب شافعی نهاده و این کلام او با عبارت صاحب کلمه مربوط نیست زیرا که کلام صاحب کلمه علی ما یحضر
الغافل صریح است بر سبب با استدلال او در قولی که صاحب کلمه در مقام برای جواب اند نموده

اند شونده بر سباق این گفته بر کجای اما در مورد استقامت کجای چه نبرد و قیود است اعم از آنکه
 تفسیر این لم یسطع به هم است طاعت کجای چه نفعه این مال کرده اند با آنکه زبان آنها و در حاد کجای او است
 ابعبرین پس استدلال صاحب محله را نه در سباقی می بود و در سباقی بلکه استدلالی است که
 سباق این است بر تفسیر کامل و مقصودش حاصل می باشد بر سباق این باختلاف تفسیر استدلال بود
 در مقام نقد شود که در اینجا مقادع عبارت صاحب محله استدلال سباق این است لیکن فریب باین مقام
 چرخد که سباق این است و می تواند باشد من لم یسطع مکمل طوالات و نیز در مقدمه کجای است یعنی اگر استدلال
 مال در آنکه مهر و نفعه ندارد و پس کجای کسب کسب بر آن را دانستن خود الخ و این تفسیر
 مطابق به سباقی است پس استدلال صاحب محله سباقی بر سباقی باشد که چه در رساله و
 جواب او مطابق باشد استدلال صاحب محله طوالات کلام صاحب محله این کلام را در مابقی ذکر کرد
 و صاحب رساله سباقی این نموده قوی که در مابقی آن مذکور است باین عبارت بلکه اگر کسی الخ ابرار
 جواب در اینجا هم اخذ کرده پس از کرون قوی و تحریر جواب آن عبارت آن که مطابق قول ساقی بر قول
 ما خود باشد از ادب علما مستبعد و معبره اکوتم در مابقی هم صاحب محله استدلال این تفسیر بر جرئت مستبعد
 بلکه سباق این که جمله من لم یسطع مکمل طوالات باشد استدلال نموده حیث قال و سباق این است و قوله کجای
 و من لم یسطع نیز در مقدمه کجای است الخ و حاصل استدلالش آنکه سباق این مذکور در مقدمه کجای است
 پس جمله ما اسمعتم نیز در مقدمه کجای باشد و انقسم استدلال از علما شیعه شایع و در کتب ایشان
 است چنانکه والد صاحب رساله در صوارم در اجاب عقیده ششم مخفی نماید که اینجا سباق این است
 دارد و بر سبکه مراد از حلق اتحاد است الخ و صاحب منهای الهدایه تفسیر کرده جرئت علیکم اما کلام منفرجه
 تفسیر فی محرم منها اجمال لان الاحکام لا تتعلق بالذوات بلکه وان يكون المراد غیر الذوات و در
 احمار و بعض المصطلحات اولی من بعض و ليس معذرت الذي بنى عليه العم الكجای مع ان لا يفي سباق

و اگر دانی از حیث صحیح بود اقامت استلال بسیار آیه می گردید مگر در یک تفسیر دیگر که در سیدال
سابق از بیان معنی آن بر یک تفسیر که در احصا تفسیر است و در سیدال لال بر یک تفسیر که در احصا
از کلام صحیح گمان کرده فوق از اسامی ما زین سید با الگویم و در اختیار صاحب تفسیر
نقط طول را گذرین کرد و از دست هر دو لغت است که تفسیرین شده گردید مگر در اصل این تفسیر
از صاحب نهج الهدایه و تفسیر گردید مگر در کتب لم یسطع مکمل طول الی باشد میفرماید و الا باطل
میباشد و نفقه انشائی و کافی عمره من نفاسه سم و محقق در تفسیر راجع میفرماید فعل لا یجوز بعد علی الامت
لا یطعن عدم الطمان و هو عدم المهر و نفقه الخ و معلوم است که در صورت ادا و علی حره الخ گویم
این تفسیر مختار علیاً نشود نسبت به مک محاربان همانست که صحیح دیگر کرده که ما مراد از فی اواخر القول
الساکن علی ما القول پس ما کوجیه از طرف شان برین تفسیر مستلزم در و اسکاکی که صاحب رساله تبرک
در باب امام اعظم بر صحیح دارد کرده بر نفس و شش است و در انبیا الخ گویم و گردید مگر در
طول مهر و نفقه مراد است چنانکه الفا نقل آن از صاحب الهدایه و شریع گشت و مهر و نفقه حره کلیده
میباشد بر هر آیه را که در نکاح حره مهر و نفقه هر دو بر روح لازم است بخلاف آنکه با وجود طلق مهر
اوار مهر حره نفقه اش غالباً بر ذمه مالکش میباشد علی ما صرح صاحب الرساله و در زیادت مجموع مهر
و نفقه حره بر مهرانه با نفقه بطور کلیت سکی نسبت پس آنچه صاحب رساله از طول محض مهر و نفقه دیگر
میکرد و را محمول بر اعم اطلاق گفته از جمله راستی معنی دارد و نباید بدست فاعلی اقل بدست الخ گویم
از بی اقل مهر بدست شافعی همانست که صاحب رساله دیگر کرده لیکن صاحب رساله و اولیای شان
غیر واقع پس در اقل مهر در ایستقام نفقی مطلق صاحب رساله خوانند رسانند و برین تفسیر
گفت الخ گویم زیاده بودن مهر مباح بنا عاده بر مهرانه که مشکو به نکاح و ایسی با مسیح است
بله و در کتاب مسود عادت جاریست و در بلاد که جاریست در انجام زیادت مهر مباح بنا عاده

نیز مفعول زیرا که نکاح ای که در تمام سبوت غنیمت و ای سب و نکاح حره منقطع کو با حره باشد هرگز
 مسکونه باشد نکاح و ای نیز مفعول نیست و خصوصاً نظر بر اینکه الک کویم در صورت مسکونه بودن سبوت نکاح
 و ای می و متمتع بهای بودن حره زبادت مهر حره بر هر کس منسوخ است کما و الفا ذیر کویم اگر چه نفقه و کس متمتع
 بهای زنده و شش می باشد لیکن بواسطه متمتع آنها و نفقه و کس است عادت است پس ازین و حره زبادت
 مهر متمتع بهای بر او غیر لازم و در خلاف جاریه که نفقه اش بر او می باشد می باشد پس کسی کویم نفقه جاریه
 غالباً بر او می باشد چنانکه علامه علی در ارشاد الدوابان میفرماید بالبحث الدالی فی الوجوب ای للنفقه
 و سوء العقد الایم شرط الکملین التام سوا کانت حره او امه او کافره فلو امتنع زمان من غیر عدو
 سکا ناشتقت المولی ان ارسل امته لعلها و نه الی الزوج و نسبت النفقه علی الزوج و الا علی المولی انهم
 علاوه برین الک کویم الفا از مباح الیه ای و شش ایع منقول شده که بر دو عکس شش مراد از عدم
 استطاعت طول حره نفقه و کس است او است نفقه مکن از و علی آن پس سکا جات عدم مکن علی مانی
 شد لوجه الکلام کمالاً برضی به یا با باشد و نیز کویم چون خطاب رساله نفقه قول حضرت عمر رضی الله عنه
 که انا احرهمها باشد اما امن حرهمها از قبیل المعنی فی لفظ الشاع و غیر مفهوم است از اهل لسان و اهل
 توحید نیابت رنگی بی دلیل و علم کرده پس از و سب سب که از و سب سب در بیان معنی که برین لم شطیح
 گفته باین عبارت که مراد از کس چنین باشد الک اما خفیة ازین قبیل است یا نه اما لسان الک کویم بمعنی هم
 مفهوم اهل لسان ازین که مراد از قبیل المعنی فی لفظ الشاع و سب و در اهل لسان و سب و سب و سب
 نکاح و ای ازین سب و علامه انصاری عبود و با اینهمه کویم صا رسا خود تصریح کرده که در صورت اطلاق نکاح
 و ای می می باشد و با قطع نظر ازین هم کویم اگر چه ای از عکس شش معنی مرعوم صا رسا را در تفسیر این که مراد
 سکا باشد لسان و در دوا اما لسان الک کویم چون صا شش خود و وجه مختصار نکاح در جوار و صورت عدم شش و سب
 کرده چیست مال پس و سب سب و در هر صان صریح مفید صرحت است الی آخر اما مال و قدر لعلها لسان

چنانچه گفته شد از ادعای احتمالی که اجماع خود ابطال آن فرموده باشد مقام غایت استصحاب و
استدلال است قاری فایده است در بیان اینکه آیه کریمه والدین هم نفوذ هم مافلون الا علی ارحمهم
او مالک است ایا هم فایده غیر معلوم است یا صحیح آیه نموده اند و هیچ وجه منافات بخوارستند از ادعای
اگر علم این نیست خلاف استناد نموده اند پس آیه بر حجت است و علم اکرام ما بعنوان الهیه علیهم از آن جهت
شایسته و فایده بخیر بر آورده اند و ما درین مقام گفتیم ایام و کرامت شاه عبدالعزیز دهلوی که باطل در
هندوستان در بیان سبب علم استنباط برداشته و قبل از درگاه شش نقل کلام خواجہ نصر الدینی
میر و ازیم تا سرحد صاحب از آن ظاهر شود و حاجه مذکور در دو موضع محرفه در باب ابطال مسوده بعد
کلامیکه ما نحن قیمة تعلقی نذر چنین گفته اند لان الله تعالی لم یجعل للرجال من النساء الا الروحه و السریر
عن قایل فی موضعین من کتابه الکریم و اما فطون نفوذ جسم او مالک است ایا هم و من اخص علی حر
المسوده لانهما مست من الارواح اما رواه ابو بصری الصصح عن الصادق علیه السلام عن المسوی
الاربیع قال لا ولا من سمعت لا سمع احکام الروحیه من العده و الاطهار و الاطهار و الاطهار و الاطهار
و الارواح ملک بمن و لان الاستنباط بالنسب انما یحل اذا صار المبروح محصا فی قوله عز و جل و المحصا
من نونات و المحصات من الدین او لو الکتاب من قبلکم و او الله اعلم احوال من یحسین غیر محصا
و قوله و اصل لکم ما و از دیکم ان من یحسین ما هو الکرم محصن غیر محصن و المصحح لیس محصن امی شایسته
عبدالعزیز دهلوی بر وفق عادت مستمره خود سرده نصایین از مواقع نظر کند کالی نموده و در محله است
و اطهار کمالات خود بنمایند و چه قسم زن متوراد از روجه داخل توان کرد حال ایضا احکام روحیه را در
و طلاق و الطهار و حصول احصان بر دلی و امکان لغایب و اثار شش است نزد و ان
سرو او است شش ثبت لوازمه فایده بدیهی است و در روی ابو بصری الصادق علیه السلام
سئل عن المسوه امی من الارواح قال لا من سمعت و این بر دایه دلیل صحیح است مگر آنکه در

[illegible]

نه سابق و این مطلب در رساله است و این مطلب در رساله طلبه مذکور است و کتب جمع فنون ارتباط
 که در حق ارسائی بدون اشعار نقل کرده و مورد حکم سرفرازان این از ادب علمای است
 و این بر کون و علی که صفا کفایت مقام بر جرت شده و ذکر کرده یعنی اشعار و جیت از مسموع ها
 بحسب اشعار احکام آن آمده و مطلقا مثال آن اصل آن دلیل بر مطلب حاجت مشهور و در
 تفسیر کبر و ابطال الباطل و مسح الدنایا و دیگر کتب کفریه سمیه که بر حکم سرفرازان مسموع
 از صنایع تخصیص و جیت آن اکتساب مواقع دون غیره من الکتاب الکلیه و غیره اشعار است
 و آنچه گفته است که اللهم ان من این نظیر قول خلیفه مالی اما در مهاد انی غیبت است که گویم چون هم
 کلام غیر دون اشعار بر این اشعار رساله و الدنایا بر کاش و دیگر مطلقا و شیعه کثرت نام واقع است و لفظ
 نادر از ان الفاظ اشاره و بنده پس مقام جیت است که صراحتا کلام و و اقوال این اعلام را
 قول که گویم خوا که گفت ۱۱ و هرگاه از نزد دستی پس بگوید این کلام در حل است بخند و اما اول
 پس این کلام متضمن قدح و علام است و در حق صحابه و مفسرین اعلام بدست خصوص صاحب خلافت
 فاروق اعظم سنیان چه اگر این ایه دلالت بر جرت مبداءت چه اجابان تصدیق و صفت اما در حق
 برخود و در انصاف و در کلامی بابت که بفرمانیدن الله در معانی که بگوید که خلیفه مالی انبیا
 ماله مضمون این حال بوده و اجابچه را به هم و این نظیر و غیره ان تحمل و نشان حال شود
 انما و صحابه و سابق و انسی که عبد الله بن عباس و عمران بن حصین و جابر بن عبد الله انصار و ابو سعید
 و دیگر صحابه حال حکمت نموده اند و چنین ابام مالک سنیان قبول میاید و شایع مقاصد و علمای
 بادشاه و فرزند شاه حسن و ابیاح انها قابل حکمت نموده و در حق و حقیقت جواب این شهید مکرر
 سنیان است و جواب تو هم از قدح و علام در حق صحابه کرام از کلام صحابه در و فایده است
 مرسوم است فانظر به و آنچه گفته است خصوص صاحب خلافت اب فاروق اعظم سنیان از گویم چون

۹
 فایده از و صبح

حضرت شریف المصطفیٰ خاں در بیان حرمیت آن
فرمودند و اول آنکه در حضور امام و محاسب بلکه قاضی و مفتی نیز لازم نیست که بر مسجد و ارباب آن
ذکر نمایند پس خداوند که چهار ساله گرام و دلیل ذکر و دلیل حرمیت مسجد بلکه دلیل خاص که اگر چه اعلیٰ ارواح و
ملکوت الهی است بر حضرت عزرازم قرار داده و در آن زبان طعن و عیب است و معذرت آنکه هم در دنیا و
در بعضی مشهور سلطان آن فی بعضی از مشهور و اما صاحب ساریه میدان که ممکن است اما چه باک که این
شکل که شما و دیگران در مورد و غیر این آیات الکثیره بخلافت با فصل حضرت امیر علیه السلام
نکستند حال آنکه حضرت امیر مثل این که بر همه تعالیاات و غیر هم اقامت استندال فرموده
بلکه جای احادیث نبوی و صحاح و بیعت مهاجرین و انصار استندال نموده اند و صاحب احتیاج اردو و در میان
نسل خاندین سعد بن العاص سلطان قادیسی و ابو در و مقدار و غیر هم یعنی الله عنهم و یک مجلس
بخلافت خباب ابو بکر صدیق و احتیاجات نشان بخلاف حضرت امیر حضرت امام خواجه صادق و
موجود و هیچ کس از این صحابه که استندال به آیات قرآنی بر حسب نموده و پس آنکه نزد شیخ و غیر هم
حضرت امیر و دیگر صحابه که بخلاف حضرت نشان با آیات قرآنی علی و استندال آیات را
همچنان نزد ما از عدم احتیاج حضرت عمر و دیگر صحابه و غیر هم بر حرمیت مسجد مگر علیه اعلیٰ ارواحهم علی در
استندال بان بر حرمیت مسجد مگر علیه اعلیٰ و منطوق نبشود و آنچه گفته است که این که گویند که خلیفه علی العباد
با همه آنچه گوئیم اسکان بر حضرت عمر و غیر هم یعنی که غیر از انبیاات و ائمه بر کوا و احسان ساد و خطبه کرده است
بود که هر بر اسما و این اسکان را از ایشان استغنا کنند و حال این هم نزد حضرت عمر بیان نمائید
فی الحال که کلام درین بسیار بطول نموده اند با خوف طعن و نظیرین استغنا بر حال بسیار و دیگران که
کریمه دان گنیم مرضی او علی سواد ما احد کم من العاقله و لا سم الفساق و علم محمد و اما و صمد علی السلام
و فرات موافقت یکی لاسم خاک که در نشد و لفظ لاسم صمد معانی که درین فرات واقع است شحال آن که

[illegible]

بهار و در اوج داخل گفته و احوال و رسوم او در حق السنن تحت الزامی است و به تحقیق خصوصاً معنی که
 در نظر ایشان حدیث الی یحیی و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که نص در احوال متمتع بهار
 از اوج است حاضر باشد که ما تمکینه و صاحب معنی و ذکر در حدیث سنن ابی یوسف و مسلم و غیره من صاحب
 الراسار علیه و قتاده پس کلام جابر الیه حسنی بر خلاف ظاهر ظاهر سنن ابی یوسف و قتاده و در اعتبار
 باشد قال اما ارجاس ازین جهت که اطلاق روح بر ارجاس نیست و در حدیث سنن ابی یوسف و قتاده
 منقول از صحیح بخاری که سابق گذشت لفظ خص لسان روح المراره بالنوب الی اجل و در حدیث سنن ابی یوسف و قتاده
 ان کلم المراره بالنوب الی اجل موجود است و از تاریخ طبری هم سابق مذکور شد که روح زیر اسماء
 النوب پس اطلاق روح بر متولد شده در مخسری بآن تصریح فرموده و اگر ازین متولد روح و ملک و ملک
 خارج باشد پس متولد که بالا جماع در بعد متولد فعل آمده و مباح بوده باید که خارج از روح و ملک متولد باشد
 داخل در قول تعالی ما ذلک سم العادون صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشند و دانستند این
 مقدم است بر آیه متولد پس می توان حواله اش انکه بر محضین بر طاهر است که انقذار امارات مجاریست که تعالی
 علیه الکفر و نور الایمان علامه نیست که در تفسیر و تفسیر لفظ الکفر حصه فی الکفر من الخیر و الاصل فی
 الاطلاق الحقیقه و می عمل مجازاً اما استعمال متولد که تعالی و عادت سکره الموت الخ و چون در حدیث صحیح بخاری
 مزوج و در حدیث صحیح مسلم نکاح معصیت بلط الی اجل و در عبارات طبری لفظ نکاح معصیت مقبول
 مطابق قاعده مذکور اطلاق نکاح و روح بر متولد اطلاق و چه بر متمتع بهای مطابق مجاز باشد جفت
 و کلام در آنست که روح شامل متمتع بهانیت و حصه آن از حدیث الی نصر و از ماد مهم وقت اطلاق روح
 بطرف روح دایره چنانکه حدیث رساله بآن قائل است چیست قال فی الوجه العاشر من هذه الوجوه کلام
 شیخ و در وقت اطلاق نکاح زود مباد از آن شده الخ بابت و بر سر طاهر است که مباد از امارات
 پس از آنکه نمی جفت و نیست سکره و در اطلاق روح بر متمتع بهای طریق مجاز احدی انکار نمیکند که

الطلاق بصبر راجع و عامر بر محل مجازا بر باشد اطلاق زوج مجازا بر تسبیح بها چه استبعاد دارد و در نگاه از
مطالب بفرجه عامر و سرگشت بطور مویست که حدیث صحیح جاری نمی باشد پس این نیز زوج المراء بالمرأی
اصل و حدیث صحیح مسلم یعنی این سخن از راه السلوب الی اصل و همچنین عبارت طبری ای نیز زوج در انشاء حکام
المنع محبت نقد دلیل است بر مجازیت این الطلاق بدلیل بر ما و بالجله اگر کجاست تنصیه نقدی کجاست حصصی
لازم در کجاست الیه سیرسی اگر کجاست باشد و در احادیث نبویه بر خلق زنند و اطلاق کجاست الیه سیرسی
کما و در فی الاحادیث کجاست الیه یعنون لکن این اطلاق تنصیه نزد هر عامل اطلاق مجازی است پس همچنان اطلاق
کجاست و زوج مقصود بر طهرین مجازا باشد و آنچه گفته است و اگر زن متوجه کجاست گویم اگر فاعله ضرر و زیان
المحدورات و میکشاید و بخواند در اوقات ضرورت بعد از آن در اوقات مقصود تسبیح طهارت کجاست و حکم الیه
هم انما دون نمی بود و محذور که لازم می آید و نیز فلسفیه فی الاما مسا پس آنچه از حدیث او بعد از ذکر
مطلبا مطلوب و اطلاق ندارد چه حاصل آن نیست که انحصار آن منوط به چهار ملکه و تضاد هم نیست نزد که دوم و سوم
باشد از بیان متوجه شود که در این کلام مطلقا دلالت بر سلب زوجیت ندارد و اگر امیکه ملکه بود که انحصار دارد بر ملکه اولی
زوجیت است پس قطع نظر از قصور بحریر او که در مقام بکار برده و خاک که بر صفت است پوشیده
نخواهد بود و وار و میشود و بر او امیکه نزد کاف غلط و عمومی بلا منعه مسموع نیست پس اگر بهره از انصاف
و بلدی از طریق استدلال میداشت با سبک اول دلیل در زمان ثابت میگردد که انحصار در ربع اول و دوم
است و این از قوت او بیرون بالجله انحصار در عدد دو که در تخصیص کجاست و ای می است و در نتیجه شرط نیست و در نتیجه هم
او ساقط نخواهد بود و انسانی است این فاعله و جوده و فاعله مقصوده از چهار رساله بدیافت رسیده که جواب
سر استند الی که میسر شود و در حق آن گفته اند که مطلقا مطلوب بتدل بر طلی ندارد و چون صاحب رساله
در مقام انکار بر حدیث او تصریح با مطلوب است و آنچه نموده اند از تنبیه بر بیان ربط مناسبت و میکشاید که فی
ما بین و تعالی و در محکم کتاب خود فرموده و اما آنچه عاقلات از این انسا سبسی و عجز و رابع پس میسر

میسر است که متمتع به او مسکوحات داخل است یا نه اگر داخل نباشد مطلوب است آنکه حاصل شود و اگر داخل
 باشد می باید که حکم در سبب و نسبت و رابع که شوق این را می نیست که ما و سالیان باشد و عا و سبالی می خوا
 اوجه الحاسر بالوجه مفید باشد بعد و در یاد است به چهار در آن جاری نباشد و به معنی مطلوب صاحب التحفه
 حال و اما سالیان پس آنچه ذکر کرده است در این متنی باشد که است که سبب بهل او بعد است ختم خود می
 چه در و سبب و کلاخ و ای می هر دو شرط و این معنی اگر چه بر متع حیرت و غمی که بود و لیکن بنا بر توضیح
 در عبارات معنی اگر کتب انکشاف و در حال المعقوف فی الشرایع الثامن و بعضی اصحاب بعد از قول خدا
 حصان و قال السید فی التمهید و عا و حصان و لو اسرعت فمستدرکون لو ما و بعد من التواتر
 و نسب ایام الکان امره و بعضیها ان کانت حره و لو کان حامل فی الاعداء الحسنی نسبت می شود و این
 قول بعد از شرط عدت که است صریح با صلی سبب پس کسی که با حال از دست خصم اطلاق می شود می باشد
 چگونه بعضی از آن می باید نیست حال علماء این فرقه با تو اتم شان چه رسد به این حال که در کتاب
 رساله عجب عجیب می آورد و حیرت را با حیرت قرین می دارد و این چه سادس و سبب و کلاخ عجیب
 بیانش اگر چه صاحب تحفه در مقام بیان لای الحکام زوجیت از متمتع به اینها در حقیقت حال اگر احکام و
 ارعده و طلاق الی غیره همه می است الح و عدلی که اگر احکام زوجیت است به دلیل قول الله و الذین یؤولون
 منکم و یدرون ارواحهم تبصر بالهسن ارمه اسر و علمه ان خود را بشیر از متمتع به سببی است و عا
 که متمتع به را ثابت است یعنی حیضان از احکام زوجیت نیست پس ثبوت آن ضرری میطلوب صاحب
 تحفه می رسد که نافع آن است چه هر گاه عدت متمتع به یا سحر عدت زوجیه باشد متمتع به او به خود
 و آن بود به مطلوب است به سبب پس در مقام نسبت که با و جمل طرف مثل صاحب تحفه نمودن در و
 نافع میطلوب خویش را از ضرر فرق کرده ثبوت عدت که نافع می بود خود و عا و سالیان
 تحفه دانستن اینها و طام و قابل تا آنکه اولی از احکام است اما سالیان پس آنچه در باب سالیان

وطلاق و غیره گفته جایش نیست که اگر این امور از لوازم زوجیت هائیه هم نیست فصل اول از مطلق کردن
از حیث بی بی چه معلوم است که میراث سابقا میشود و ماکف و مسل و رقی پس وجه مالک و ماکف و مملوک
را میراث نمیرسد و همچنین مرده غیر طلاق با این میشود و احسان پیش از دخول بر وجه با عدم مکن
از عوارض رجال مرده و غیره ثابت میگردد و همچنین است حال الطلاق و کسوه که در نفعات نوشته اند
چه باشد و از الطلاق لازم نیست و علی بن ابی طالب پس معلوم شد که این امور از عوارض مفارقه و شرط
باشد و طاریده بر اصل زوجیت است و لو سنا و لک پس مسلم نمیداریم که از لوازم مطلق زوجیت است
بلکه مختص است بر زوجیت و اینها بحدی نفعاً علاوه اینکه وقوع طهارت و تنعم هم خلاصیت شهیدین در لوط
و روضه بعد میفرماید و نفع بها الطهار علی اصح القولین لعموم الایمان المستع بها وجه انهم موضع الحائنه
نرسید بر بعضی علم الهدی قایل بوقوع ابله و شده و شیخ معتد و سید سر و قایل بوقوع بیاق هم شد
بعد استناد الی اینها وجه منع بها اللعان لعموم قوله و الذین بر من ان ارواحهم استی قایل
نخذه این جواب را در فقرات شمه و در نتیجه سبله شده اطلاع عن کسر العرجان للمعداد آورده روان
منع القبان لعل فرموده و بده عمارت الرد اعلم ان بعض اللوازم مما تنفک عن الروحه فی بعض
الاجیان کما عده حد اکثر العرفان و بعض اللوازم مما لا تنفک عن الروحه بمقتضی البعض الصریح
و وجه اعتبار احد فی المسکوحات الاربع و قد اجمعت الامایه علی ان المستع بها لا اعتبار للحد و فیها
و قد رد و ذالک عن الی عبداللہ علیہ السلام حیث قال لیس من الاربع و لا من السبعین بعد ما ان
المستع بها من المسکوحات و لا المسکوحات ثم اللوازم التي تنفک عن الروحه فی بعض الاجیان اما تنفک لاجل عوارض
طاریفه فی المحل کما تنسور و الرقی و الکفو حتی نوزلت ملک العوارض عادت اللوازم باجمعها کما لو احصا انفسه
و غنفت فی الرقی و سلمت بعد الکفو کما فی المستع بها فلا یزال محل الاصل و یصلح لک اللوازم بعد ان یجر
عن المعروف علی انما تم بحده و لیس مختصا للمنع بها عن هذه الاحکام لانی کتب انی کتب انی کتب انی کتب

احصاء فرجه است و نوم معنی اسلام قوله ما احصى ای سلیم و چهارم معنی ذات السبل و
ست قوله الحصان من النساء انا ملكت ای ایا کم الخ ارجا حل جواب معنی و شایسته است
در سب خود ظاهر و بابر کرده یک سر چاکه در و ان لفظ احصاء دیده بر میان یک معنی حل کرده
بالمجاها احصاء معنی غصت و یا سخن فیه معنی و بان معنی که موجب به هم است غیر لازم است مطلق
راه الابدون مکن دخول هم متحقق باشد و بیس فلسفه ای از چهار ساله مثل این کلام در ظاهر
افاده فرموده و آنچه در مقام اشاره بطرف سبق و کر آن نمود و بعضی فایده مذکور است
چون جوابش در اینجا بدست آید و اما ما صاحب این نسخه که سماح بودن بمعنی هم بدین است و از آن
شکوه کنیم که اگر ما را سماح مطلق بجهنم است پس در کجای دایمی و بلکه ممکن هم محصن است باید که
همه سماح باشد و خوف الاجماع پس اسرار لازم است که سماح بجهنم ماد الرطل و در بعضی
موضع مخصوص بسیار فرماید و الا حلی بعضی لازم خواهد آمد و اگر ما در جهنم اب و خوف سر
پس طایفه است که در اینجا فیه محقق نیست بالمطالع و در بعضی تصریح نموده است که سماح
از ما من السبع و موصی الماء فانه العوض منه است و فخر الدین رازی در تفسیر کبر کعبه الهی
حالا لا مقصود فیه السبع الماء و المصوب کذلک فان المقصود بهما سبع الماء بطریق مشایع
ما دون فیه الی آخر کلامه و چون شایسته دعوانی بدیده نموده اند که فخر رازی و غیره علماء
خود را سوفیای قرار دهند و ما در دعوی محصن سماح بجهنم خود اعتراف فرمائید است
چون جوابش ایا بهمتع اخص سماح و مضافه بهت مطلق است نه فواید دیگر که بر کجاست
میشود مثل خانه دار و اخذ ولد و حمایت ناموس چنانکه صفا مخفی دیگر کرده و غیر آن
مثل سیاحت کلی در زمین بطوریکه بر یکی عرض مال دیگر را مثل عرض مال چه تصور باید
و بجهت بقای جهت و رحمت در دنیا و آخر بخیر جوی دیگر می گردید پس با در عزت محصن بجهنم

محض بر چنین است بدون لاطف احوال و باید که در ظاهر است که مطلق نظر متمنع برین نیست این است
 که در بعضی اوقات نسبت این قصد و آنچه تمسک شود بخلاف نکاح که در آن محض منع مطلق نباشد بلکه
 فواید دیگر هم جایز بعضی از آن مبرض مان آمده و همین آن مخلوق و مطلق می باشد پس فرق ظاهر شد در میان
 بر چنین است و نکاح و بر چنین است و آنچه گفته شد پس ظاهر است که اگر در این چنین است خلاف شرع است که هم
 همین را درست و آنچه گفته شد پس ظاهر است که در این چنین نیست که هم همین یعنی در این چنین نیست زیرا که
 حق سبحانه و تعالی را با اگر مسامحین نباشد غیر مسامحین فرموده پس تفهیم مسامحین بقیدی مثل غیر مسامحین
 مسامحین نزد کاف و عطل و واجب باشد و انفا معوض مان آمده که متمنع با قصد و اراده خود و انفا
 لازم از وجوب از متمنع به مسامحین محض سبب و سبب شد که انفسهم منع مایه خلاف شرع است پس در
 منع مایه خلاف شرع باشد و آنچه گفته شد که بعباده و تفسیرش صریح فرموده با یک انفا الزام شرع
 او که هم انفا معلوم شده که عرض مسامحین منع مایه باشد و این هم منع مایه خلاف شرع است پس در
 بر خلاف شرع باشد بلکه در کلام بعباده نیز اشاره بطرف سفاح بودن منع موجود است جایز بعد جسد
 عبارتی که مدار سال نقل کرده است میباید پس می نمود نکاح الموت الموت معلوم می باشد
 منع مجرد الاستماع مایه اوره و مسامحین با عطلی است و در اشاره ظاهر است زیرا که بعباده در وجه سبب
 استماع کما بالاراده و ذکر در این مورد استماع نیست که منع مایه مسامحین فوه نهاده
 بدون آنکه نظر حاکمی و قصد اولی حصول دلالت آن معلق کرد و حمایت ناموس و مسامحین کلی در میان
 متمنع و متمنع به صورت بد و بطوریکه سر واحد عرض و مال دیگری را متعلق و تصور نماید پس سبب
 کلام بعباده نیز داخل سفاح باشد نه خارج از آن و آنچه گفته شد و محرار می و نفی که سر کلام
 سعی سفاح الح جواب الکلام در جواب فایده سابقه که شته فسطاح مایه و آنچه گفته شد چون شامح
 هم می باشد نهاده از لای که محرار می و غیره علما خود را الح کلام که این لفظ غیر مطبوع نه دفع است بد و در آنکه

انتهای در رسالت خدایت تسلیح و جایگاه کتب حکمت و کلام و دفع و ذکر سورات و مسمیات
برای ظهور آن و تبار و دفع انکار منکران و اب علمای کبار و اختلاف سائید و اشتراک و دو و منظور
و رعایت اشتباه که انشراح و تعوی و بعد و دو آن دارند و شایسته این بدیه بر سر انکار و دارا
انشراح می انکار نه طایفه که محال کوشش و اجدی شده و هر کسی از علما کبار سائید و با بحث انکار و دو و منظور
از موطاء و انشراح را انکار و دو و بعد و دو آن انشراح داده و دوم اگر امام را انکار انشراح بود و منظور
به بر او بکار رازی از طرف شیعہ ذکر نموده و در مقام انرا و سید انکار بدین معنی تا بر طلب سید بر این غیر
نویس آن در قسم سید پس نام را در مطلق و اب نظار بدین معنی تا بر جمیع این انجمان نموده و
نقشه لحاظ احمل بدین انشراح بود و سید را بدین گفته و احتیاط اقامت نموده بر آن کرده و در صورتی
بطرف صیغ کی را امام را در صحت گفته باشد اما عاقل آنچه گفته که بر حاد و در آن که تحلیل استماع
دارد شده و مفید با حصان و عدم انشراح است پس محتاج بدلیل است اگر کار احصا عدم انشراح است
بوده باشد و از مجرب و سمیت در ای سراط آن ثابت نشود و کما لا یجفی ملک اعصره کما و طوره است
که در باب مسمیات نوشته که فقهای شیو نیز اعراف نموده اند که در حقیقت در میان مرد و زن مستحکم
و در کتاب اعتقادات این ابو صریح موجود است که اسباب حل المراءه عندنا از لوجه الکساح و ملک التملک
و المسمه و التملک است و این که بیت مصحح و سائید صریح چه سائید و التملک و التملک و التملک
تا بر اخبار صحاح و غیر صحاح شان ثابت است و در محشری اعراف بان نموده و صاحب را علی بابی
که کساح المسمه اطل و پس اطلاق کساح بر مسمه ثابت شد عاقله الامر و کلام صریح صدوق اطلاق
کساح مطلق بر فرد سادان شده و در مینه فاعل مسمه بان صریح است و در یک مراد کساح است است
این معنی عجایب روکار و موجب استبعاد نظارت بدو و اول اگر قول عالی محضین بر غیر محضین
حالی فاعل مسمه واقع شده و در بطن خود مقرر است که حال مسمه فاعل مسمه بر حل سائید مسمه

خانه اهر و کلام شیخ صدوق اطلاق نکاح مطلق بر دو چهار دان شده و فرموده قابل نیست آن شیخ
 و کلام او نکاح دائمی است آنی گویم همین فرموده قابل معاشرت در میان نکاح و نه از قول شیخ صدوق
 ثبت شده و به اتفاق و بعضی اصلا در میان مرد و زن غیر نکاح زوجیت بهم میرسد و اختلافی که نیست
 است که متنع بهار و حبس با نیست نه در یک متنع بهار و عدم زوجیت حلال است و هرگاه از کلام شیخ صدوق
 معاشرت در میان نکاح و متنع با نیست باشد بی شبهه در میان متنع و متنع بهار و زوجیت حاصل می شود
 پس و صاحب کلام که عدم بهم رسیدن زوجیت در میان مرد و زن متنع است از کلام شیخ صدوق ظاهر
 باشد حال نکاح و محاسب الحام بعد از اسلام محمد بن محبوب کلمی رضوان الله علیه در کتاب کافی آورده است
 ابو جعفر الاحمر محمد بن عثمان بن ابی الطاق فقال قال العول ما ابا جعفر في المنع لعمري انها حلال قال نعم قال فما حكم
 ان يار ساك نسفن و يمسك عليك فقال ابو جعفر ليس كل النساء رعيه فيها وان كانت حلالا
 و لاسر لعمري و مراتب و محرم احادهم فاكمن ما ابا جعفر في العول في المنع لعمري انه حلال قال نعم فقال ما حكم
 ان يمسك في المراسم و ابا جعفر عليك فقال ابو جعفر واحدة واحدة و سبب العدم قال لا ابا جعفر
 الا بهي في سال سائل اعني قوله تعالى علي و اوليهم و ما ملكت ايماهم فانهم غير ملين فمن اعني و ابا جعفر
 فاولئك هم العادون مطلق تحريم المسوة الردية النبي صلعم و اجازت سبها فقال ابو جعفر لا ابا جعفر ان سواد
 سال كسبه و ايه المسوة و رايك فانه روي فقال ابو جعفر من اين قلت ذلك فقال ابو جعفر ان رايك
 روي براه من اهل الكتاب ثم توفي عنها ما تقول فيها قال لا نرت منه قال و ثبت النكاح بغير نكاح ثم اوجها
 فما اكره اخراج ابن حكيم از کلمی غیر شد بلیکن از دقیقه سچی صاحب رساله نقل این
 نهایت بعد حالا اندکی از شد ایف و لطایف این حکایت باید شنید پس از آن جمله است
 اگر چه ابی موسی اطلاق ما اسكال ابو جعفر مسامی ندارد و زیرا که قیاس متع بهار و متنع
 و اجزای حکم مناعات را آن ما خارج متع بهار و مناعات نیست

(استی)

فصل الوصية في المراتب لصاحب السراج الميرزا محمد باقر المجلسي

مناجات نیست بل از فاضل عبادات است زیرا که به بعضی احوال آن که در طلب بر
 تساوی زحمات شمع با حجاب رسول مجتهد و ائمه اطهار و اولاد و جوانان و عاشره و ائمه و جنات
 هیچ عبادت فاضله و قربت کامله معنی ندارد و همه فروشی از مناجات است پس علم غیبیان
 بحجت در انفس غیر مستبعد و از آنجمله است اگر کلام عطا میزند که سند فرسی ساد و موجود و مراعات حلال
 اصلا مستلزم شناسایی نیست اما شهری از شهر مشهوره و ملای از بلاد معروفه و خالی از خلایق و از آنجا عصبه
 بسیار و مسوالت بسیار و آن که مناجات مثل فروختن سرکه و اجاره شتوالت است پس در این چنین
 مدعی میگردانند و امام اعظم و ملت مثل سرکه است بلکه در بعضی آن از کتاب مجرب مثل مال سرکه اگر چه بی پایه
 در سند فروشی است مثل سارند شناسایی و قضا حنی لازم نمی آید پس در صورت لزوم امام اعظم سند خود
 ندارد اگر اصلا بقا حنی ندارد و الزام امر مستبعد باطل بر یک امام اعظم بر مومن الطاف لازم کرده از دین حکم نه
 متصور شود بلکه الحال هم اگر احدی از حنیه الزام سند فروشی بنا و بطوریکه مرقوم شده نماید و از حنی
 خود در حد است الزام امر مستبعد ما خصوصاً قسم ثانی آن کند خداوند که جواب و چه خوانند گفت و از آنجمله
 اگر عقل هیچ عاقل باور میکند که امام اعظم محو الزام شمع از سواج طبع و قاعده و برین معاد و درست داده
 بنحاطب بد و درش کارگر شود و هرگاه منی طلب بطریق سکار و خطی که با سوال شناسایی و وجهی است
 ندارد و بر زبان آورده بر تقیم طایر آن مطلع نشود بلکه الزام همان محبت آن ننوده خود و مردم سود و سکون
 سمک بعد بالجله قید عام شدن الزام که امام اعظم بطرف مومن الطاف نماید کرده بیکم بی رضه او مردم
 بدون ظهور طایفه صرفه نزد عقل و غیره مقول و اگر چه اطایف این حکایت بسیار است لیکن به بالا حصا
 بطریق غرض اندکی از بسیار و اگر کرده شد آن فایده ما سوره و اگر اخبار که نیست به آن ممکن است
 در باب حج حکم جاری شده و جواب از آن که علماء سنیان سب نموده اند و باب حج با اخبار عده و
 آنجمله است آنچه در صحیح بخاری از ابن عباس روایت کرده حال آنکه کانت المنة اول الاسلام

[illegible]

ندانند که جواب آن بعد از احادیث و ادب مطلوب خود احادیث ساریه آن عنوان امام و اولاد آن عن
 فلان مگر کرده و بعضی جامعان خود را در جمع بین الروایات که متعارضه میباشند و در بعضی جا
 مکرر بصفت و امثال آن نموده و از بعضی مطلق خود را در جمیع اعتبارها مطلق میسازد و در بعضی جا
 با وجود محتمل خبر محض بنا بر حفظ حدیث خود ترک آنچیز میکنند و چون در این انقیاس اخبار مسلم و فاضل
 بسیار در میان علماء است لهذا وجود اختلاف در علماء شیعه بحکم کثرت تعارض و در بعضی از اینها
 چون حال کثرت تناقض و تفاوت و اضطراب در روایات شیعه این باشد که بعد از این طریق موند
 که کثرت این اشیا را طبعی بر اینست بوقوع احادیث مصطفیه متعارضه نظام و طریق ایشان و
 علماء و استقراء و به وجه تطبیق و ترجیح بعضی از این بر بعضی ماسویه باشد و در این روایات
 مصطفیه متعارضه نظام بطریق عمل آمد چنانچه حکم تفسیر بیان کرده و سالی مع باطنیه ادعای اولاد علماء
 ماکر و فرسخ و اجماع تصریح کرده اند چنانکه امام نویدی در شرح صحیح مسلم میفرماید و الصواب المختار انهم
 و اولاده کما سار من فکانت مولا اصل حرم حرم یوم میر تقی محمد یوم فتح مکه و یوم اولاد طایفه
 ثم حرم یوم بعد از امام خرم یا سید الی یوم الصمد و اما مع جمیع کما را با حرم و التوهم سبی محمد و بعضی از مجتهد
 اهل سنت و طایفه حرم آنرا که در بعضی مواقع وارد شده محمول بر گویند و تشبیه نموده اند نه بر آنست و حرم و آن
 مواقع چنانکه امام نویدی ذکر نمائید که در راز و زنی نقل کرده و حرم قال و اختلف الروایة فی صحیح مسلم فی التوهم
 السنة فقیه اهل السنة علیه السلام نهی عن یوم فتح مکه فان تعلق به من اجار نکاح السنة فزیع ان الامام
 بخارفت و ان به اختلاف فادح مما ملئت بالریع خطا و حسن اما اصلا لا یصح ان سبی فی من آخر
 گویند او سید النبی و نسو من لم یکن سیدا و لا به سبع بعض الروایة النبی فی من و سمنه بعض فی من
 آخر نقل کن شهر ما سیده و اضاده الی من آخر نهی و چون تطبیق درین احادیث عمل آمد که در وجه مختلف
 باشد پس بعضی لهاقت و اضطراب فی مایل عمل بر احادیث مصطفیه مع تفاوت اضطرابها لازم نماید و چون

نظیر آن اگر چه کماکان ضعیف باشد لیکن مظهر آنکه حصول این روایات بعد از اینست که
بسیارند بر بعضی از آن روایات شیخ الطایفه که بعضی از آن عبارت است از علم امام علی علیه السلام
و قدیر بعد از جواب الحامس من الغایده و الله الله بعد از اینست پس مجموع روایات شیخ الطایفه را بجمع
و الضعیف را بجمع ما مع ضعیف و اصطلاحات آنست روایات المستضعفین را بجمع آن و اینست
را طرح دادن است سویم اگر که روایات مضطرب و نشان نزول آیات در طریق شیعه و سنی موجود
تغایر فی بعضی سر و دست پس هر گاه آن روایات ساقط از درجه اعتبار و موجب جهل نشان بر دل
نشد پس این روایات با وجود طبقات کثیره و اصطلاح شود چهارم آنکه اگر اخباری را که دال بر
نارایج بحکم است بجهت ما مع ضعیف و اصطلاح کنیم پس در طریق المستضعفین احادیث بسیار است
امیر از روایات ائمه اطهار و صحابه کبار طایفه نارایج در باب حرمت متوسل حدیثی از الزمان و غیره
است چنانکه در جواب فایده عاشق ندی از آن مذکور خواهد شد و آن احادیث را هم ما مع ضعیف
پس حکم این احادیث نزد المستضعفین حرمت متابعت نباشد بر عی میگوید که در اول اسلام حائز
و ابو داود و دیگران در حجه الوداع که آخر زمان انقضت بود و منبج گشته است و غیره که در روایات
و ابو داود و دیگران ناقص و نهایت متوهم شود زیرا که ابو داود روایتی که در حجه الوداع اخراج کرده
نهی در انوقت مستند وقوع نسخ در انوقت نیست چه جابر است که نبی از سالی باشد و حجه الوداع
و اگر آن بجهت ماکید آن نظر بر اجتماع ماس مثل ذکر اگر احکام دیگر واقع شده باشد پس در حدیث نبوی
و حجه الوداع و نسخ آن قبل از حجه الوداع تعارضی نباشد امام موسی در شرح صحیح مسلم میفرماید و قد روی ابو
داود من حدیث الربیع بن سمره عن ابيه النبی عن ابی جحجه الوداع و بعد از حدیث سطر کفنه و الصحیح ان النبی
فی حجه الوداع محروم النبی کما ما فی خبر او ای و کون محروم علی علیه السلام و بعد از اجتماع انما من المسلم
انما یحیی المذنب فی نور النبوة محمد بن ابی یوسف و غیره و غلطانی و شرح صحیح بخاری و غیره

استندار سرد که بر جناحه باهام سرور و اوضاع که علامه الحکام ابو جیب حکمت طعن میکنند
خلافه فواید که نسق عبارت این مقام و اگر مقامات دیگر را خود در کعبه است باید نبود و ان شاء
الله است در جمیع این اجزاء و دست و پا بسیار زدند و لکن این صلح العطار را احد الدیم بعضی گویند که
مراد از قیام یکسان حکایت طاس است که تحت قیام زبان الطلاق او طاس این خود شد سیح عبد الحی
و طوسی در مدارج النبوت میفرماید که سیاح بود و اسلام در عروه مرسل است که طایفه شد درین عروه
از این سیاح گردانیده شد در فتح که مراد او مراد طاس است و تسبیح کردن باین جهت قریب و سیاح
او بدان بعد از آن حرام گردانیده شد بعد از سه روز تحريم بود و این سیحی که در این مابین دارد قطع نظر از
دیگران است بعد اطلاق از طاس که باینست مستعد است و این قیام است به دو وجه اولی که هرگاه در چهارم
ترتیب مالی نامکالی داشته باشد در مجاوره عرب اطلاق اسم کی بر دیگری شایع و در کتاب آمده
رسول الله واقع مثال اول قول حق تعالی اری الی الله عز و جل و در حدیث مال مالی قول حضرت حق عز و جل
عالم رسول السماء علیکم بدرار او چون استقیم مجاوره در قرآن شریف و احادیث توبه و اربع پند
حق آن بدان گفتن بعد از ادب باشد و دوم آنکه گوئیم هرگاه مابین سیح الطایفه که شیخ عالمی
بعد از سیح مدعی آن گفته باشد انصار مدعو و انصار مدعو و سواي آن صد اوجه سیح الطایفه
و دیگر علماء شیعیه باین جهت اگر احادیث را بعد که معظم حواریان در احادیث مصادره مدعیان
است با آنکه از اهل بدیعی که بر عایت مدعیان نسبت مدعیان اظهار نموده اند در کتب
معتبره که در معنی و تفریق مؤلف شده و در کتب مقالات اهل عالم مانی و ثنایی پدید نیفتد و باین
و دیگر وجه ضعیف صفت است مسامی در شسته باشد پس وجه علما نیست که اطلاق فتح که بر
او طاس نموده اند چگونه بدان باشد و باز هم حسم داده اضطراب میکنند چه ترمیمی و از آنرا
محقق مایل اسلام کرده بود و او طاس غیره در ادواتش بوده و این در روایت شریف

تریدی که در آن جواز محض اول اسلام مذکور است و در روایاتی که بحکم آن منسوب بطرف او طاس است
تعارضی و اصطلاحی نیست باینکه آنچه در روایت تردیدی واقع است عن ابن عباس قال لا یصلح
فی الاول الاسلام الی فواضلی او ازلت الایة الی علی از وجهم او ما ظلت ایما هم قال ابن عباس کل
فوج سوا ساجد ام ایمنی برادران قول ابن عباس نظیر اطلاق اما المسند فی اول الاسلام جواز مطلق
آن بلا تردید و داعیه التماس است و این قسم جواز بر نزول کبریة الی علی از وجهم او ما ظلت ایما هم منقطع شد
مگر جواز آن بوقت ضرورت مثل جواز اکل مسه و در حالت مجتهد باقی ما به حکایت روایات عده از
عباس صرح جواز آن در حالت ضرورت و بطریق المستی بوجود و سابق ازین خود صاحب سالی
در او ایل فایده را به جای که قول تردیدی از حجاب صواعق نقل کرده روایت حکم ابن عباس بخوار
در حالت ضرورت نقل کرده و نظیر ضرورت داعیه و بعضی او ثبات حکم بخواران در حالت ضرورت
نقل کرده و نظیر بوقت ضرورت بعد ضرورت شده و بعد از انقاع آن ضرورت مرفوع گشته
باین مطابق روایت تردیدی متوجه که بعد نزول الی علی از وجهم ممنوع شده متوجه مطلق بود و آنچه در روایات
دیگر حکم بر رفع آن در او طاس غیر آن واقع شده متوجه مقیده بود پس در روایت تردیدی و در آن
و دیگر اصطلاحی و تعارضی نباشد لکن اولی و مورد نسخ از رفع القوارض و الاصطراط
و نیز بحکم مودع او طاس شافی روایت الوداد و واحد است که نمی از او رجوع الوداع دانسته
و این مباح است از او طاس پس همان اس و کاسه استی جواب و ابیات تحریم آن در حال الوداع
انقاع قوم شده باین طریق که نمی در آن نیاید تشبیه و تائید است بطور انشای آن اصطلاح
بن رواه الترمذی و ابی داود و غیره و ابن زبیری و غیره چنین نوشته اکثر روایات آن
اسی معنی نمی عن المسود و من قوم الحمر الایة یوم حمر و اکثر روایات ایة اباح المسود فی حمر الوداع و فی
یوم الصبح و در این بیان مباح آن یوم حمر و لکن علی مسا و ماری به اسح المسود یوم حمر

[illegible]

حجة الوداع وفي يوم النحر ذلك ان اصحابه سلكوا الى يومئذ طول العود فقال سمعوا من هذه النسا و
 قول من قال في فصل التحليل مراراً والنسخ مراراً ضعيف لم يقل به احد من المتعبين الا الذين ارادوا ان
 انفسا من هذه الروايات ونهي عمر بن الخطاب على ان يكون ما ساقى عبد الرسول وما كان ما ساقى غيره
 لم يقل في كتابه سائر اعدان بن الحسن واجيب ان المراد من قول عمر ان النبي عبد الله قد ثبت عليه
 نسخا في بان الرسول صلى الله عليه وسلم قد سلموا ذلك فكان اجماعاً انتهى وجوب تفسيره بما يورى به
 في تفسيره عبارات تفسيرية من هذا مقام نقله كيف حال سقم على هذا سائر اعدان وفي وضع سوال
 الامام علي بن ابي طالب الثاني من اوله العالمين باباحة النسخة فانما يدل القضا على بطلان القول بالنسخ
 من الروايات ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن النسخة من الحوم الحمر لا من يوم حبره ذلك وانما
 انه اباح النسخة في حجة الوداع وفي يوم النحر وانه ان السومان تساهلان عن يوم حبره ذلك بل على
 ما روي في اية عليه السلام نسخ المسح يوم حيدر ان النسخ مسح بعد ما علي المنسوخ وقول من جعل اصل
 التحليل مراراً والنسخ مراراً قول ضعيف لم يقل به احد من المتعبين الا الذين ارادوا ان انفسا
 من هذه الروايات انتهى وبعد ان حجت بالهالسان ذكر كرده ووجه فرموده فمودة بآية توه القاض
 بجواز النسخة انتهى طاهر اصار سالة خود بطرف يشك و تفسير كسر و مقام مراجعت كرده بر نقل كذا
 اعتماد مودة و در رساله خود تحرير قول غير مطابقه با اصل برداخته و چگونه از امام زاري و مشايخ
 كه مذهب تفسير كسر است بصورت كه در حق تحليل و نسخ نسخ مراراً سلكند كه هو قول ضعيف
 لم يقل به احد من المتعبين حال انكه امام شافعي كه امام شان باشد قائل ان قول است
 حيا بمالم انتيريل مفرامة قال الربيع بن سلمان سمعت الشافعي يقول لا اعلم في الاسلام شيئا
 احل بم حرام غير النسخة انتهى و صا ابطال الباطل مفرامة قال الشافعي ما علمت شيئا حرام من
 اح من النسخة النسخة انتهى و انما اين روايات بر تقدیر حجت معارضة مقدمه و انه بر عدم

نسخ و تحريم علماء را که از صحاح و غيره اکتب متبره سنيان موصوف از قدام آيد غي نواد کرد و زيرا که احادیث
تحریم عمر بن الخطاب و ابی بنی غنیه و حدیث عبداللہ بن عمر و عمران بن الحصص و جابر بن عبد اللہ
الصقاری و ابن مسعود و سایر اخبار که در فایده مالک اکتب معتمد سنيان مشغول شده ارجح و اول
در اخرج است و ازین اخبار بنابر چند و چا اول اگر روایات سابقه موافق کتاب الیست و این روایات
خالف آن دویم اگر روایات متقدمه موافق اصل است که اسعیا ب حکم اصالت عدم تسبیح است
این روایات و مطابق اصل ارجح علی مخالفه سوم اگر روایات عدم تسبیح متفق علیست و اینها
فیه و اول مقدم است بر ثانی چه روایات که اکتب شمار عدم تسبیح دلالت دارد محتمل است بر ثانی
سلب این روایات که برخلاف آن دلالت دارد بر عدم تسبیح فان اولی و الاصل علیهم السلام
اولی بر لا تسبیحیم و اگر در التیاه روایات نسخ متعارضه متناقضه است بخلاف روایات سابقه حکم
روایات تحریم عمر بن الخطاب است اجماع امامیه و اخبار متواتره المعنی که از رویین خلفا عن سلف روایت شده
اند و اتفاق فریقین کافه امامان را بر تسبیح لعن در کتب سفیه ایشان چنانچه حدیث متفق علیها است
فیکم السعیدین فان تسبیح بنی امیاء و العبدی کتاب الیه و عربی اهل بیته و علی بن ابی طالب و سلم
اهل بیته کمال معلوم است که کتب اجماعی و من کتب غیره عرف ما حدیث اثنا عشر خلیفه و غیره معلوم
است که تسبیح اهل البیت بصریانی است شیعیان بدیهه و پیشوایان خود اعوف و اعلم اند
غیر خود چنانچه معلوم است که تسبیح اوجیه را حدیث تهرمدانند و مالک مالک و تسبیح شافعی و احمدی
و حلیه شارح نهج در مقام تصادق و سکود الحی انه حدیث من اهل البیت کاتب و الصادق
و غیره ما من الامیه رضوان الله علیهم انکار العیاس کمال سهر من الی حصه و الشافعی و مالک و غیره
العلی کبار که العری استی بالجلد انکار بدیهه اهل بیت نمودن و چنین ابواب سلب انکار بدیهه
ابو حصه و شافعی و غیره است و در باب تسبیح العباسی را انما استناد نمود و اولی و تصحیح اسمعیلی که

اینجمنی که سفیان را کتب سفید المبتی معصومین اند و سفیان مخالف از آن در کتاب صوارم الهمای
 که از مصنفات قدوة العلای الاعلام سیدنا شیخ حضرت سید الانام ضامن الله ما بعد و ام طلبة میرزا
 و دلائل قاطعه معصومین آمده که احدی از مصنفین را محال از باب نیست چون در مقام طر و ادو
 و یمنی بمیان آمده بعد از عبارت شریفه که طول الله است نیز و اخت ششم اگر احتمال وضع و اثر او را
 نسخ مطوف است بخلاف اخبار سابقه بحسب مجازی عادات معلوم است که مقتضا الناس علی ما یرون
 قلوب اگر ماس باعث غلبه باشد برضا جوئی حکام و سدا طبع در کار و بطرف جمع نمودن احادیث
 و نیای نماید پس در وضع اخبار که موافق مرضی حکام باشد استجلای نیست لا بیاطل ما یج این الی
 نوشته که دره بکره براتی صاحب خود مدتی گوشت محمد احاطه الامت الیک فامید و مقابل مواضات سیدنا
 با حضرت امیر المومنین وضع مود و همچنین حدیث سه ابواب که برای خیار سید علیه السلام بود و مقتضای
 برای بکره گردانید و همچنین حدیث اسولی بدوات و بیاض المکملی بکره با الحکف علیه السلام ثم قال الی
 و المسلمون الا انما کره فی این الی الحدیث شیخ خود ابو جعفر اسکافی روایت نموده که معوی جوی اصحاب و تابعین را معین
 کرده بود که اخبار شیخ معصومین طعن بر امیر المومنین علی بن ابی طالب باشد و قطع نمایند و انصار و شیعیان
 که سکران صحابه از جانب معویه سالنامه می یافتند تا احادیث فاطمه را و او وضع نمایند شیعیان سادات و اصحاب
 علیه السلام الی صوارم الهمای قطع شهادت عابدی اندکی و اللات استی اینجه از مواضع و این
 بر بعد صحت و محتمل با اخبار سابقه کس که این روایات نزد ما صحیح و ضعیف جمعه است اگر صحیح
 را در صحت و محتمل آن نزد شیعیان حلی و خلیجی بودن آن اوله را نه می باید و سرگاه بوضوح
 انصار و الظاهر بیان کردیم ما را حاجت لطیف ترجیح مایه چه حاجت لطیف ترجیح در صورتی که
 می افتد نه در صورت آن که لا یحیی علی خدام من الحدیث و نیز بیان بوضوح ما را حاجت لطیف
 ترجیح روایاتی که صحابه سال در فایده مایه لعل موده بر روایاتی که درین ایراد نموده است نمانده

لکن بطریق بربع احاطه کلام بر آن میگویم و میگویم که اول آنکه روایات سابقه بر روایاتی است
الجب که گوئیم در جواب این که در سطره و اول سابقه مرقوم شده و معلوم گشت که روایات مجرم منتهی بر روایاتی
الیه است و روایات و اول بر راحت مطلقه آن مخالف گشته اند و میگویم که اگر گوئیم حکم استصحاب و استصحاب
نسخ با وقت عدم ظهور دلیل نسخ مسلم است و بدان منوع و سطره اول نسخ آن بیان کردیم و قدری جواب داده
باین خواست که این صحاح اجمالی عدم نسخ را نزد اصحاب مدت مساعی نماید و میگویم که اگر گوئیم
حالی روایات عدم نسخ در فایده مالیه مشروعه گذشته و بر بعد بر مسلم گوئیم اگر فرض کنیم که روایات مسلم
تتبع علیهاست پس روایات حرمت منتهی بر علیهاست و حدیثی است که میگویم منتهی بر علیهاست و حدیثی است که میگویم
تهدیب و استصحاب بگویند و اول بر تحریر آن در بعضی موقوف است و این چه حدیثی است که در حق الهیست گفته در
حق الهیه جاری شود و چهارم آنکه اگر گوئیم سابقه و استصحابی که روایات نسخ منتهی بر متعارض و متناقض
نیست و روایات نسخ گفته اند فضل عن آن بگویند معهود است که اگر گوئیم مجرم جناب سابقه
صلی الله علیه و آله و سلم منتهی بر او پس چون حضرت عمر بر این مجرم آن معاصد است و این
چنانکه از حدیثی در جواب فایده فاسد اهل آن گذشته و نیز معاصد است با حدیث حضرت امیر المومنین
که در تهدیب و تنبیض از کتب شیعیه و در صحاح الهیست واقع است که امام لغز غیره در رد اتفاق و تعیین آن گویم
این توان از مسلمات اهل ایمان بلکه از روایات دین سید الشیخان و مستغنی از ذکر محبت و برهان است
معرض بود به آن اقبیل الصحاح و اصحاح و اثبات ماسات باشد و میگویم است آنکه گوئیم او را
اعرفیت شیعه بحدیث ائمه اطهار نسبت نسبان نزد اهل سنت تمام است و استصحاب است چه افشاء
خود را از عرف معلوم حقه ائمه اهل بیت بدانند و شنیده را عارف معلومی میکنند و نسبت تمام از عرفان
رواه بلکه یفرات را که اینان مخلوط باطل شده و چنانکه اهل آن از شافعی شرح کافی بخوبی و بسبب
و سمایی عن مرتب هر چند این بحث تفصیلی بلیغ نخواهد بود و قیصره از آن در کتب غیره از ایشان کرده

کرده و از آنجا که این کلام در مقام استظهار داده که با اختصاص به طریقت است و بعضی اشارات و شبهه بر عوام
 اعراف نیست معلوم چه نیست اظهار که نماید و اول آنکه مقتضای این نیست احد علم از این اظهار
 اند و در کتاب کجاست مشرق و در مواضع عده آیات آن با دله قطعه خود و در مقام در مالک احصاء
 از این مباحث که گویند که هیچ اصل راست ندارد کمال مقتضای الزمیه صلا الحمد الامی مشرق و در جامع
 باز در هم منقاد باز چون مالک گردیدیم دیدیم که پیشوایان نیست خواه و در دفع فقه و در اصول عباد و
 و طریقت بلکه در تفسیر و حدیث نیز در این نیست احد نموده اند و تلمذ نیست مشهور و معروف و مالک
 حجب در حق نشان ملاطعات و سیاسات فرموده اند بلکه اشارات داده و بعضی در کتاب مالک
 انکار علمای ایشان ثابت است و صحیح آورده و دانسته حق نویسنده را علی بن عثمان
 اصح الحی و نسخ انکار را عارف نموده است با سکه الوصف و مالک حضرت صادق احمد علم نموده و در شافعی
 مالک و احمد بن حنبل شاکر و شافعی و نیز الوصف از حضرت باقر و زید شهید نموده و در حال امام در حق
 مجتهدان خود که در علم امام حجت جامع مشروط احتیاج باشند اعماد و جواب اطاعت دارند پس محمد بن
 که در حضور این شروط اعتقاد و جواب اطاعت دارند پس محمد بن که در حضور این شروط
 بهر سبب و از ایشان اجازت اجتهاد و فتوی یافتند و سبب او چگونه اولی یا سابع یا اوجیه
 را با عارف شیخ حلی حضرت باقر و زید شهید و حضرت صادق اجازت فتوی داده و پس حلی خود
 او شروط اجتهاد را منحل نام ثابت شد که او را واجب اطاعت نداده از شیعه به شهادت میگویند
 و آن که نیست خصوصاً در وقت غیبت امام البته و سبب او اولی یا بعد باشد از سبب این بود و این عقل
 ازین معلوم اند انصاف باید کرد و از تعصب عباد باید که شد اگر و آیات نیست را درین باب اعتبار
 کنند روایات امامیه خود را بینه مقبول است رومی انوار الحسن بن علی با سواد الی الی الحی
 و حل الوصف علی الی عبد الله علیه السلام فیما نظره الصادق قال فی النظر الکلی است حکمی سده حد

صاحب است و کون مغربا کل ملوک و دنیا با کل جهنم یک بسکال المرحون او او و هو او بهی
انی و اصبح الطریق او اسحر و ملک من الیه العون و التوفیق فی بسکال الامان و کون الطریق الی اخره
و ام طرد علی او الی الامام و است السمس طایفه للظلم و سبکو بنده و سبکو که اگر کلام صاحب خود در معرض
قبول جایز است که در کتب معتبره نسخ سل زید و مخرج و قاریه و اسبابها نظر باید کرد تا معلوم شود که
ایشان جایز بگویند که دنیا مالور عن علمی و غیر در کتب فضائل الی جنبه ملاحظه باید نمود و باید ریاضت
که اگر بی اراده و امام از کان در سلسله اساده و عظام امام اعظم داخل ایشان را شرف المصاحف حاصل
علامه محمد بن علی بن یوسف و سنی الصالحی و الشافعی و عقیقه و انجمن فی مناقب الفضائل حضرت امام محمد
و حضرت امام جعفر صادق و حضرت زید غفیر و عبد الله بن الحسن بن علی بن ابطالب عبد الله بن علی
بن الحسن بن علی ابن ابطالب حسن بن حسن بن علی بن ابطالب حسن بن زید بن الحسن بن علی
ابن ابطالب حسن بن محمد بن علی بن ابطالب علیهم السلام را از شیوخ امام اعظم شمرده اگر دانست
صاحب ساله ای از علما شیعه بر شرف بلد این قدر امامان و امامان را در کان حاصل در شرف باشد اما در
فرماید و در نهام ارادع کسب کاری یکسان یا ثبات و افضت آن مسابله اگر صاحب بساله قدرت
بر آن وارد و در وجه سفل آرد و الارباب علم را از اظهار انجمن زبانی با بار دارد و محبت ابو خفیه با
اندر الملبت اشهر از آن است که محتاج به بیان باشد و در کتب فضائل امام اعظم موجود بلکه در بعضی
از آن و صلی علیه برای آن معهود و قاضی لوراده شمس ستری قصه قوای ابو خفیه بوجوب حضرت
زید شمس و محل آن ای او ویرا کجاست مردم هم برای او بجهت خروج برودت و طایفه مانده است
در مصایب التواضع لشکر و جنت قال و قال هذا الکشاف فی تفسیر قوله تعالی لا ینال عهدی شیعه
الظالمین ان اباحه کسان نقی شتر الوجود نصره زید بن علی الجبیین و حمل المال الیه و الخروج
معه علی اللص المتغلب المتسمی بالامام و الخلیفه یکاره و انقی و شباهه حتی قال له امراه اشرف الی الخ

نسی الخراج مع ابراهیم و قد قتل قتال بالشیخی کنت مکان انک استی و محبت شافعی و نسبت او بدلیل برتری
 بود که تمام حشمتش بود و آیات و مسکات نام مالک نام احد لطرف اید و تعصب نیز در اسم اباب باو هم
 تحفه تفصیل مذکور در خواص مشهوره اگر این کلام هم در حدیثی نیاید پس در نسخ الحقی باو بود
 که علامه حلی در آن کتاب در بیان فضایل خلفائیه حضرت ابراهیم موسی سفیر باد و اما انفعاله حکم بر جوان
 اما الامتیه نظاره و اما الحیة فان اصحاب انحفه اخذوا عن ابی خنیفه و موسی الصادق علیه السلام و اما
 الشیخ فاحذوا عن محمد بن ادریس الشافعی و سواد علی محمد بن الحسن تلمیذ ابی خنیفه و علی مالک فرج فقهیه
 و اما احمد بن حنبل فقار علی الشافعی فرج فقهیه اما مالک فقار علی الشافعی احمد بن حنبل و اما ابو یوسف
 و موسی بن عبد الله بن عباس و موسی بن علی علیه السلام و اما ابی یونس احمد بن محمد الصادق علیه السلام
 و فضل بن روزبهان در جواب آن فرموده اند که در آن اما حنفیه فرار علی الصادق ثم ذکر ابی یونس
 علی محمد بن الحسن تلمیذ ابی خنیفه و علی مالک فرج فقهیه اما یونس بن ابراهیم من ذلک علی احمد بن حنبل
 فرج فقهیه اما علی بن زید القدری فی الصادق علیه السلام و فقه الصادق علیه السلام لا شک فی و صدق
 فلم یبق الا بعدد الکلام اعترض علی الایمة استی ما روایه و انما یسبغ و انما یسبغ و انما یسبغ و انما یسبغ
 و موسی که در ذریع فقه فقهی از بعد از طرف حضرت ابراهیم موسی و در جملة ائمه اربعه است فقه فقهی
 و استحقاق ابی خنیفه را برود و گفته چنانکه در جواب کلام فضل بن روزبهان میفرماید و اما فقهیه من
 الکتاب فطن له و بعد ترة العزب فحاجبان و اما المصنف من رجوع فقه ابی خنیفه و غیره ابی ابراهیم موسی علیه
 ان التلمیذ فیما اخذ عن استاذه فی علم و فوی علیه ساس بحسب صیغه رجوع الایة انما اخذت من عبد الله بن عباس
 بجمع الیه فلا یزیم ان لکون الرخص و التشریعات التي احدها ابو خنیفه و نسبی فیها علی العیاس و الاستیسان
 المراد و این احادیث علیه السلام استی ما روایه و انما یسبغ و انما یسبغ و انما یسبغ و انما یسبغ
 اند و نزد ایشان قسمی که اتباع امر مرشد است میباشد معلوم خاص عام است و موسی تلمیذ اهل بیت است

غیر متقول در حد انوار منقیه بیه اظهار موضوعه که هر ص از او جدا و اهل این میباشد شایسته در این فصل
 و آنکه ما شیخ که بعضی از اینها با اختلافی میباشد بطریق دانشمند نیست و بلبل است صریح در طرف این طایفه
 مرتبه واضح است که چون صاحب انوار حق در طایفه را به عشر اجزاء اربع انکار صریح در طرف این
 نسبی کرده قاضی نور الله شمس سمری و صاحب انوار صاحب و شیخ بر این نموده بلکه از صاحب جامع الاسرار
 حصه تصوف حنفی و تشیع و غیر تشیع حنفی در انصاف تفکر کرده و الا احتیاط دارد از این عقیده علم می
 که گفته است نسبت انکار صوفیه انکار و بعد از آن میفرماید علی ان کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار و شرح العصور
 المسمی بهن المصنوع بعضی انکار بشود و کذا رساله و کذا الاشراف للمحقق الطوسی و بعضی الموضح بن
 انکار به و کلام الامام العالم الربانی الشیخ کمال الدین شیخ البهائی فی شرحه کتاب مع البدره و سرمد
 انکار المرقنیه و کذا کلام استاد و شیخه کمال الصمدانی علی بن سلمان البهائی و کلام الشیخ الثانی فی رساله
 السنه و رساله مساکک المحققین الدیاسره بهم بنیات علامه که نسبت به الی اصحاب فاسد انکار صوفیه
 بن مذاهبی جمیع جامع الاسرار بن اصحاب این صوفی تحقیقی که بکون الاشیعا اما شیخ الشیخ محضی لا کو
 الا صوفیاد من ذلک کلامه کتب یتالی نه انکار صوفیه استی و در نقل عبارت مصداق انوار صاحب غلو قاضی نور
 شمس سمری و تصوف معلوم ظاهرین شده و آن مستلزم نایب پس عمده است باینکه اگر عبارات مسما
 انوار صاحب که قاضی نور الله نقلها عن صاحب جامع الاسرار ذکر کرده مفهوم شود که صوفی حنفی میباشد که
 شمس امامی و شیخ محضی میباشد مگر صوفی و اولاد صاحب رساله تمام صوفی بود و طرف و صوفیه عموم
 تکفیر ایشان باشد انواع کفر و فتنه و با وجود آن قاضی نور کمال غلو در صوفی و از جمله که محمل انکار
 مصداق انوار صاحب که ذکر کرده و مفصل اگر کتاب محال المومنین معلوم شود و قاضی نور الله حذر شیخ زاهد
 و حصه تصوف را در تشیع از صاحب جامع الاسرار نقل کرده پس با و الا صاحب رساله قاضی مذکور را نیز مختصر یاد
 میفرمود و او را مع اشخاصی که در مصداق انوار صاحب هم برده داخل در عدد و حای صوفیه کرده حکم دیگر صوفیه

حکم دیگر صوفیه را در اشخاص کورین جاری می نمود و یا دیگر صوفیه را نیز با پیش خا طر مثل قاضی نورالدین که صوفیه
 صوفیه است از بطاعت مجتهد و او نام غریبه که با طریق و آفتاب راجحیت می آورد و میسداشت و از آنجا که
 تعصب و الحصار ساده و در صوفیه صافیه قابل تماشا است و دل بی احتیاج میجو است که حرفی چند در
 ثبوتیه لیکن بنابر لزوم طوالت و کلام و اسطرلابی بودن تمام خود را تکلف از آن باز داشته لیکن بی شبیه
 متصفین بر اشاره اجمالی گفتا کرده می آید که غالب حق او اکثرا و الحصار سال را که در در صوفیه است
 سلطان محمد بن محمد محاسن المومنین قاضی نورالدین متصفیه او را از مقام احوال شیخ اکبر محمد الدین بن
 العزلی و شیخ ابن فارض مصری و دیگر صوفیه وجودیه ملاحظه نماید تا عجایب قدرت الهی و ربانیت
 آنکه بر و الهیست و جماعت سران روایات از حضرت امیر المومنین علی بن اسطالب کرم الله وجهه که
 ائمه اطهار در کتب ایشان که جمعا و فرادی برای آن موقوف شده موجود است چنانکه در کتب کاتبی و خطی
 الهیست کتابی در فقه حضرت امیر اکبر کتاب الطهارت گرفته تا آخر ابواب جمع نموده است و تفسیر طهارت
 محض برای جمع روایات ائمه الهیست در باب تفسیر و تب شده و دیگر تفسیر الهیست مثل تفسیر کبیر
 و میشود و معالم التنزیل و کتب احادیث و فضایل الهیست و صحابه از روایات ائمه اطهار مملو است
 پس با اینهمه اگر شیعه ادعای اعزیت خود بحدیث الهیست باطل است نمایند بخیر پس سوائی سکن
 جاریه نباشد و بالجملة بر عاقل صراحتین و غیر واضح شده باشد که او عاقل الهیست از فضیله
 که از او عاقل تمام اسلام از فضیله دین حاتم الرساله علیه الطواه و السلام مستفاد شود شایع
 منهاج و دین تمام انصاف فرموده الخ کوئم اشهر انکار بر قبایس و منع از آن از
 ائمه اطهار و در حق فدای شیعه مسلم است زیرا که آنها در اکثر عامی بودند و الفاظ احادیث
 ائمه را نسبت لی علی بطوری در نقل تغییر میدادند که قصور در عبارات بلیغ تحفرت واقع میشد چنانکه
 حدیثی شایع کافی گنجی در شرح باب فی الحقیقه میگوید با قول الایمه علیهم السلام کانوا اکمل الامم

و نه فصله کلامه دون کلام الله رسول و فوق کلام الله و الرواة بروی کلامهم و مبطلون فی اعطهم
ولا یبع فی اعطهم عدم الصلاهی و نیز شرح باب ابطال الروایه میفرماید و لما كانت هذه الاحادیث
من تدریجات الرواة فان آیت العصور فی عباراتها من الرواة لا یهم کما و انی الا کثر عابین رضوان الله
علیهم و انسانهم علیهم السلام علی و اصل من ان یتکون عباراتهم قاصرة فانهم علیهم السلام فی اعطهم
الکمال فی عزتها لاجل و لا قوة الا بالله انتهى و سرکه این اشخاص سبب بی علمی طلب عبارت را
بسیارند و نه ای طویر می شود پس ترتیب قیاس صحیح شرعی از این امکان نیست و نه از حدیث
منع از قیاس او شده اما در حق مثل ای خیفه این نگارنده اظهار قیاس و منع از این ممنوع زبردست
خیفه و رسائل فضایل الملبیت اجازت حضرت آقا مخیر صادق ابو خیفه را قیاس مصرح است و مطابقت
تقریح حدیث رساله که در بین مقام فرموده خیفه اعلم ابو خیفه الوجد و یجوز بر ما یلی که در کتب الشان
مردی است پس محل شایع منهاج شافعی برخلاف رد و اما نیک در کتب خیفه موجود است بر این
نباشد و باخذ انکار مذمت اهل بیت خود و درین ابواب الح کوئم از جواب و اید سالیحه مجله و از جواب فایده
عاشره مفصلا معلوم از باب بصیرت خواند شد که مذمت مشهور اهل بیت الطهاره در باب تسبیح و حمت
و انکار مذمت اهل بیت و در باب حمت آن نمودن مثل انکار مذمت ای خیفه و شافعی و غیره و چنانچه
که اتباع سان بسوی آنها شده و نموده اند و توضیح این معنی الح کوئم بعد مولف شدن مخفی است
مطلوب آن نمیشود که احدی را از عقلا با انصاف در اکتب سفینه الملبیت و متخلف از آن خفائی باقی نماند
باشد و ایچ و الد حدیث رساله درین باب در صورت نوشتن است دفع آن و در تنبیه سفینه و عرکه الکرا
و دیگر کتب که در این کلام صفا نموده و دفع او ام معتزین مولف شده به بتبیه علیه و منویات معلوم
و اصحاب مصاعف آن انبوت اخبر اما خیر و معلوم لیکن بجهت استطرادی بودن مقام طویر الی این
انکلام و عدم مناسبت آن محاله نیز این رساله تعرضی باین وجهه کرد و در مقام خود که در دفع او

که بر وی خرجه کردند لشکر و سوار ایشان را بصل آمدند و اصحاب آن را که نظر آن عالیشان بود
بی شبهه و غریب غوغا و شغاف حضرت پیغمبر و آن را بر او رسد و ساخته و ذکر او را درین کتاب بیامد و رأ
اشغال او را در اهل سنت از آنی دارم اما چون بنمای کتاب بر رعایت جانب احتیاط بود و حدیثی که در
در متعینی که در خوف و ذل ملک بود الی آخر العنایه التي تعدلها الطمانیة و منیع المنصور الی که بعد از آن
در مورد محافظت شرط کتاب را اگر بدیم و او را تکلف کنانیم انتی و میگوید رند و ضعیف که منصفین نیست
را باید که این احسان قاضی را در حق خود فراموشی سازد و تکلفات کن نیست بلای و محنت که شیعیان
را در حق علمای خود بسیار شمارند چه را در برین احسان مصور نیست که مثل مسوده و الفی را تکلف
خود کنانند و مثل عمر بن عبدالعزیز را با نیست از آنی داشت و در حال ارون الرشید بعد از آنکه عمر بن
و شهادت رسانیدن او حضرت امام موسی کاظم را میگوید که ارون با این اعمال مختل است
حسب جاه از سر رز و در عقده شیع را بخی بود الی آخر العنایه التي تعدلها الطمانیة و منیع المنصور الی که بعد از آن
میگوید که اکثر علمای شیعه مانند شیخ ابن بابویه و شیخ معتمد بر آنند که با من حضرت امام رضا علیه السلام را در سر
و اداسی با او را در ظاهر چون محلی از حال این ملوک شیعه معلوم نمیشد پس از غلبه بر سر که با شیخ علی و مخالف
شیعه رسیده اهل بیت امی خواهد بود پس سیان را علی الاطلاق را کتب سعادت گفتن بعد از حیات
با وجود او حال اینهمه معلوم در سید نیست با وجود آنست که بی رنشت علی ایشان با نیست از شیعه
که سید اولی باشند خارج گفتن مقام استجاب الی الالباب و ششم آنکه احتمال وضع و اقرار الح اگر
در رد این نوسم و در کار وجود بسیار سنجیده لیکن چون الحال غایت احتیاط منظور افتاده
بعد از آنکه اطرار داده بر یک وجه مختصر گفته کرده و آن اینست که حدیث شیخ معتمد حضرت پیغمبر و
المرحومین و تہذیب و سمعنا را کتب شیعه و در محسن و غیر ما کتب نیست بر و است و اما
انجمن و لایست باب و دیگر رواة ثقات و محدثین شهرت مردی است و اما طایفه شیخ مومن نیست که در

که صاحب سالانچه حرفهای شنبه و کلمات مطهره و حق رواء اخبار نسخ کعبه در حق این بر کوران و حاش
 خباهم عن ذلك بزمان آرد پس خبر ششم که چگونه همان و لسان او بر تحریر آن حرمت نموده
 لا یسأط بر یک این الی الحدیث نوشته اند که گوئیم اعتزال این الی الحدیث بنمایند و در بیان اینست
 اعتزال غایت خلاص واقع خبر که نقل این در روز دوشنبه هشتم از فایده ثالثا شرح عقاید علامه نقی الی
 با که این ابن الحدیث ششم شیخ ابو علی با شرح به کتاب التمهید پس قول معتزلی مذکور را بنابر آیات
 قدح بر حدیث فصل حضرت صدیق اکبر در برده است فکر کردن از عجایب است و نیز این الی
 و آن گوئیم جواب اینست که در پیش از جواب کلام اول دست و مع ذلک گوئیم که این قول بر تفسیر شیخ و دلیل بر
 است نه دلیل باز بر آنکه میگویم اگر احادیث حرمت ششم مثل اخبار دال بر طاعت حضرت امیرالمومنین
 علی بن ابیطالب علیه السلام میبود پس چنانکه آن اخبار از بنیه شیطانی که باطل و مستهزای اولی
 الالباب است همچنان احادیث حرمت ششم نیز غیر معتد بها و ساقط الاصلانند و اتفاقا احادیث
 جناب سالکها میبود و پس فلسفین نیز گوئیم چون احادیث حرمت ششم در کتب صحاح شریفین و کتب معتد بها
 موجود است پس از آنکه احادیث موضوعه قرار داد و فلسفین بر صحاح خود کردن است و من ساقط
 علیه الرجوع الی موارد الالباب قطع شهادت عابدی الی الی و الا ان اتقی الله من شاء فاعمل
 قضاء الوط من الاشعاب علیه مطابقت بنیه السفیه بالبیان الواضح الی الی و اما بنا بر تعادل فیه
 اما با بعلی بن عبد السلام تساوی این روایات الح گوئیم بعد مسلم تساوی روایات جواز شوم با اخبار
 آن که هر دو مقید بقید ارجح اند و معصما و اعارضات قطا هر دو ساقط خواهند شد و اجتماع اینست
 که مخالفین ایشان باین معصم نموده اند و فلسفین از هیچ الحی علامه علی در جواب فایده میگویند
 و احادیث مستقصه موردی که در حدیث سمسار از کتب شنبه و در صحیحین و غیره جایگزین است
 موجود است و احادیث دیگر که بلا فیه با هیچ و کتب اهل سنت مروی است چنانکه بعضی از آن ملاحظه

و اگر کسی در فایده آن جواب آید بخواهد آن را در جمیع شیعیان بر جای آورد
بجمله وجه نامشروع است اول آنکه نزد ایشان دخول معصوم در اجتماع شرط است و چون اجتماع
از این اظهار طریق شیعه و سنی در این بر حرمت متوجه بوده است کما در نظایر غیره پس دخول معصوم
در این اجتماع ادعائی ایشان صورت نیست پس ساقط الاعتبار گشت و دوم آنکه چون در حق معصومان
بر حرمت آن واقع شده چنانکه نقل آن در فایده الله شرح مفصّل که شد و سالی فی القول
الاهی من کلام صاحب این اعتقاد و جماع در روز اول خلاف من مخالف غیر معصوم باشد اعم از آن
بکون اهل اختلاف من و لکن القیاس او من بعد هم سوم آنکه در احادیث شیعه و سنی اسناد محرم
آن بطرف جناب رسالت مآب مخصوص است پس اعتقاد و جماع شیعه بر جواز این اجتماع برخلاف معصوم
باشد و هو کما تری فی فالجده علی نام المحمّد و صوح المحمّد و از عجایب بود که در مقام ما شاکر در نیست
کلام شاه عبدالعزیز و ابو است که در باب طاعت نوشته و او و محروفت خود را و آن داده بگوید
که نزد ما نیست صحیح ترین کتب صحیح مسلم و در آن صحیح روایت سلمه بن الاکوع و سیره بن معبد حبشی و در
صحاح و دیگر روایت ابو برره و غیر موجود است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خود دستور احوال فرموده اند
ماست در بیعت داده و آن بحکم را مودت سالی یوم الصمه در جنگ اوطاس در روایت حضرت
علی مرتضی تحریر نموده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنقدر بشهرت و اوار رسید که نام او را حضرت
امام حسن و محمد بن الحنفیه از روایت کرده اند و در موطا و صحاحی و مسلم و دیگر کتب مذکور و طریق متوجه
این روایت ثابت است و شبهه که درین روایات بعضی از شیعیان پیدا کرده اند که این تحریر در عرو
خبر واقع شده بعد در جنگ اوطاس از جهل شدن پس خویش است که این شبهه غلط همین خود است
والا در روایت حضرت علی در اصل عروده حصار ابریح تحریر لم یوم حرر سیه فرموده اند نه یاریج نموده
لیکن عبارت موهم آنست که یاریج هر دو با اینموم بعضی محققان عمل کرده اند که یاریج عن سیه السار

منه التماسا و هو حسره و اگر حضرت مرتضیٰ علی و رین روایت تحریم تنه را باریح حسره مخرج کرده روایت
 روا بن عباس و الزم او بقیسم صحبت می بشت عالا که در وقت همین رو و الزام این روایت فرموده
 و این عباس را بر کجاست و بر تنه زجر شده و گفته است که حل ما پس سر کرده و حسره باریح تحریم
 تنه که به گوید و عری علی و راسته لال حضرت علی مرتضیٰ می کند و این عری شایسته و حق او نیست
 و صاحب از حدیثین است روایت کرده از عبد الله و حسن بن ابی اناس محمد بن الحنفیه عن ابا عبد الله
 علیه السلام قال ان علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان انادی بحرم المسح علی منعه که حکم
 تنه یک بار میاید و از زمان سرور شده بود کسی را که نمی رسید از آن منع شد و کسی را که رسید
 از آن باز شده چون در وقت عمر و بعضی ما این فعل شیع شیوع یافت اظهار حرمت او و تنه
 و زود و او و خوف و تنه بر مرکب و زبان نمود تا حرمت آن بر و فاعل عام به تنه است
 و از کلام عمر ثابت نشود و مگر و بن تنه و زمان تنه و از آن لازم می آید که نصف حلف باشد
 با نفا و حکم حل آن لازم آید و این امر بسیار ظاهر است انشی قول و الله الا عصام حله و در حدیث
 صحیح ترین کتب صحیح مسلم است الح سمان الله مال سندان ثبات عجب و طایف است که میگویند
 که صحیح ترین کتب نزد ما صحیح نجاشی و مشهور است که اصح الکتاب بعد کتاب الله اخبار و کای چون
 مطلب و از ادب صحیح مسلم می بایند میگویند که اصح کتب صحیح مسلم است معلوم نیست که اصح کتب
 چه خواهند و هرگاه در میان صحیحین شلاد و روایتی تعارض و ناقص باشد عمل بر کدام یک خواهند کرد
 و بهر حال لابد که انکار و کای است صحیح و مکرر مانده و الا اجتماع معصین لازم آید پس در ضرورت
 صحاح اربان تمام نموده باشد و سابقا بعد از آنکه در باریح صحیح که شست بعد از صحاح نموده پس لابد
 که از تحت صحاح خود دست بردارند و کاش فاضل اصعب بر همین قول خود ثابت نماید که اصح الکتاب
 صحیح مسلم است لیکن میدانم که غرض از این عمل اسلاف خود و عمل و اید و در بالجله هرگاه

صحیح مسلم صحیح است نزد شما پس باید که بمقتضا حدیث صحیح مسلم که عمر لعن ابن ابی سرحان علیه
السلام گفت فراموشی که او را عادی اعماد اعزاف کثرت و عدد و حیانت خلیفه مالی برانید و جماعت
کتاب فارق العباد و الله ثبت و معلوم است که بمقتضا الحی مع علی و علی مع الحی العکس فی
ارآن حضرت ممال و سکونت انجباب و در باب خلافت ماب و لیل و صبح است بر تقدیر احد قول
خلیفه مالی را و ایضا و التبی که حدیث اباحت شود نسخ آن در قیام که قبل از او طاس بود و بر دین
صحیح مسلم سوج و است پس جبر اعتبار آن منزه بود و حدیث نسخ منعه و جنگ خبر و صحیح بخاری و مسلم
هر دو موجود پس بکلیه این روایت را از محل اعتبار ساقط فرمودند که اگر کسی بگوید که اگر چه این حدیث
مسلم است اما مقصود از آنکه بخاری هم روایت کرده از درجه قبول ساقط باشد و ایضا و فایده الله و التبی که
حدیث لغای حل منعه از زمان ابو بکر و نهی عمر از آن برای عمر و بن حرس بنور صحیح مسلم سوج و است پس این
را چه انجومی بشمارند و بمنزله دیگر روایت را از عدم نسخ که نزد مسلم هم مسلم است جبر اسلام منزه بود و حدیث
که آنچه موافق مطلب ایشان باشد معتبر است اگر چه بروایت با مسلم باشد و اگر مخالف ایشان باشد معتبر
اگر چه در جمیع صحاح است. لوده باشد استی کلام صاحب الرساله فی انجی که حدیث سجان العیال سنان
غایت عجیب و طریف است اگر گوئیم صحیح بخاری و صحیح مسلم هر دو نزد اهل سنت اصح کتب است بعد از کتاب
الله خاک که در کتب اصول حدیث و سراج حدیث مذکور است و در جوامع الاصول منزه بود و اول من
فی الصحیح المجرود الاطلعه الحجاز ثم مسلم و کتابها اصح الکتاب بعد کتاب الله سنی بلکه موطا مالک نیز
در همین طبقه داخل است خاک که مصنف آن محمد بن طلحه العاصی و رساله اصول حدیث و ضمن عبارتی که از او نقل
شده که او از حدیث نقل کرده میفرماید طبقه اولی از کتب حدیث سه کتابند موطا و صحیح بخاری و صحیح مسلم
الی آخر تا قال پس هرگاه همچنین مطابق تصریح معتبر من نیست بلکه تصریح صانع خود و الله ما جسدش
اصح الکتاب و در طبقه اولی از صحیح مسلم و در بنحورت تو هم قیام حق و در آنچه مشهور است که اصح الکتاب

اکتب بعد کتاب الیه بخاری و در آنچه تصنف نموده که نزد المستصحیح ترین کتب صحیح مسلم است
 نزد اصحاب او آن جدید و از عجایب طوفان طریقه و مکتوبه باشد و مسامحه در کتاب زبان المؤمنین
 تفصیلی علی در بیان مثال صحیح بخاری و مسلم و تفصیل یکی بر دیگری نبوده است چون علامه که طول
 الذیل و مستحق النظام است بعد از آن سیر داخه شدن شاد الاطلاع علیه فیرجح الیه سیر کا بیان
 محسن مشهور روایتی با عرض مافض باشد عمل بر که ام جوان کرد الخ کو هم و فیک در ظاهر و حد
 محسن صورت مافض نمودار شد در اینجا المستسبل ایچه کیشید و صورت وقوع تعارض من
 زناقص در بیان و حدیث کافی کلیدی و تهذیب بلکه در دو حدیث یک کتاب مثل تهذیب که بعضی
 در اکثر ابواب آن کتاب بعد از ذکر احادیث دال بر مطلوب خود احادیث بخارضا آن اخراج میکند
 چنانچه غفلت خوانند آورد و اعمال دیگر قواعد مغیره حق اصول حدیث مثل ترجیح و غیر آن نموده
 خبری که بعد اعمال آن قواعد صالح عمل خواهد بود بر آن عمل خوانند نموده و تا بجزیرا که صحیح مسلم
 اصح است نزد شما الخ کو هم و آنچه تفصیل تمام در او اخر ز فایده را که که شد خارج الیه و قول علیه
 نور و البصائر است که حدیث ابا جعفر مودع آن و دفع که الخ کو هم و آنچه نیز البصائر است
 بنیاده و در آنکه گویند الخ کو هم جواب اشغال بحقیقت که خارج از شرط این محال است
 کرده شد و البصائر فایده ماله و انستی که حدیث نهایی حل تعد الخ کو هم و آنچه نیز
 در همان مقام و انستی و پس این روایت را چه ایچونی بنیاده الخ کو هم ایچو المستصحیح
 احادیث مروری و طریق خود معاینه کرده اند علمای سیه نیز مسل آن با حدیث خود که
 صاحب بجه طریق استشهاد بر مطلوب خود و که میکند و صا تهذیب بعد از آنکه احادیث
 دال بر مطلوب طریق ایراد بر آن اخراج بنیاده معاینه نموده اند پس در حق احادیث
 ماله المستفصلی اذلی بر زبان آورده و اگر که از خود عارض نظر نمودن به حسب استعجاب

اولی باب باشد قال قوله در روایت حضرت رضی علی بنی الله عن الخ معارض است در روایت
مولانا سبکی در این الخطاب بار اولی الاشیء که علامای قاضی ایشان از حضرت امیر المومنین علیه السلام
اخذ کرده اند مثل سهو علی و در منشور و تعلیمی و تصدیقش و محراری و بیضاوردن قاضی و
محمد بن محمد طبرق در روایت امامیه که نواری از حضرت نقل کرده پس مجموعی نواری نسخ از جناب
امیر علیه السلام که در قرائی محض باشد امینی آن جواب است که اگر چه در روایدها آمده باشد که نشسته
و در روایدها علامه معنی حدیث مولانا سبکی در این الخطاب خواهد آمد لیکن در مقام نظر
مخفف گویم که نواری روایت نسخ از حضرت امیر مرتبه شایع است که در تہذیب و استنباط نیز روایت
مذکور موجود است روایت نسخ را که در اثر گفتن مورث قدح و صحاح شیعہ باشد و در
ایمقام باید دانست که اگر چه احترام اعیان و تعرض با غلط و نقطه صاف ساله درین عماله کمتر نموده
لیکن در مقام طرفه خطائی از دو واقع شده باینکه اگر آنچه گفته است که دعوات و نسخ از
جناب امیر علیه السلام که در قرائی محض باشد امینی نقل است در سکه صانع و دعوی
نواری نسخ منواری جناب امیر میکند و این نقل خلاف واقع است زیرا که صانع و دعوی نواری
نسخ منواری جناب امیر علیه السلام نمی تواند بلکه دعوات و منواری روایت تحریم منواری
حضرت امیر علیه السلام از حضرت صلی الله علیه و سلم نموده اند که است حیث قال و در روایت
حضرت مصطفی تحریم منواری از حضرت صلی الله علیه و سلم الله البهرت دعوات و رسیده
الحس عبارت صانع را تغییر داده نسبت نسخ منواری حضرت امیر در عبارت خود از آن و در
ساده ارفع نسخ منواری که منطوق شیعہ در حق حضرت عمر است در قول و در لفظ حضرت
علیه السلام است لیس من ذلک الطن و ذلک القول قال قوله و شبهه که شیعہ در بیان
کرده اند و در روایت بائیکه اسناد این سبب بوی شعبان است باطل است بلکه محارری

زاری و غیره از جمله این نوشته اند که سایر اگر روایات نسخ مسوده در خبر رسیده پس بعضی عبارت
 در این باب محبت استیغاثی در وقوع است با یکدیگر امام را از این قول از طرف مجوزین منع نقل کرده و
 صاحب رساله لفظ طلاق عبارت امام سابقه نموده تا بعضی عبارت بر نقل روایان پیرو و توهم
 انشای آن لطیف نام صورت کبر و خیا بچه نقل عبارت مذکوره از تفسیر کبر سابقه و در دل جواب بفرست
 که شسته طبعاً معنی پس خود خط و نقل نمودن و با سبب ما و آن نقل سقیم حاصل با بحال را بطرف صاحب
 تحفه نسبت نمودن از طریق افادات باشد و خود را بنهیم غلط فهمی خود است الخ بلکه غلط فهمی علماء
 شاست مانند توراتی که امام شاست چنانچه سابقین از کلام او گذشت که اگر روایات انبی صلی الله
 علیه و آله و سلم نبی عن المتوفی عن جوم الحرمه الاطیبه یوم حسره و اکثر روایات انه اباح السعد فی حجه الوداع
 الی اخر ما درین کلامه پس تحقیق این کذب و همچنین در حق فخر زاری خواهد بود و غیر سابقین که گذشت
 که عبدالحی گفته متعصبان بود و اسلام در عروه حسره پس هم کرده اند و شد درین عروه بعد از آن
 سیاح کوانیده شد در فتح مکه الی آخر کلامه الی سنی و غیر مسندین کلام این اعلام و کذب عموم صاحب
 نام است آنچه در سکه معرفت منبایان سب کذا عن علی کرم الله وجهه ان النبی یحیی عن المتوفی
 یوم حسره عن اکمل اللؤلؤم الحرمه الاطیبه عبارت این روایت صریح است و در نقلی طرف نبی از عطا
 که عبارت حدیث صحیحین چنین است ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یحیی عن المتوفی عن اکمل اللؤلؤم الحرمه
 زمین حسره و سب که ایک فهمی و معنی داشته باشد صغیر که زمین حسره خلق نبی از متعصب و اکمل اللؤلؤم
 اطیبه سر و دست و الا در کلام تعصب لازم آید پس گفتن اینکه روایت عروه حسره را تاریخ تحریر لؤلؤم الحرمه
 زبده تاریخ مسوده و تحقیق مسیح کردن عبارت حدیث است به احدی از عضا و دانشمندان این
 کلام نخواهد فهمید که این قید محض کلام است مگر حرام است که صدق کمال الحارجل اسرار حسره
 آنچه بطرف امام را غلط نسبت نموده و انشای کبر گذشت و آنچه از تاریخ السوء شیخ عبدالحی نقل نموده

پس این کلام را در دو کلام صاحب نسخه جدا کرد و در اصل است که صاحب رساله نظر بر آن نقل کلام صاحب مدارج النبوه
نموده و باینش اگر صاحب نسخه غلط فهمی را بطرف کسانی نسبت کرد و که تحریم نموده را در حصر و
تحلیل باز راه او طاس گفته فایده معای صحت نموده آن شده اند و در حضرت امیر را بر این عدا
و لیاقت این غلط فهمی ساخته چه طایفه است که اگر متوجه در او طاس طلال میشد و بر طاعت باقی می ماند و حضرت امیر
این عباس را که یک جل نام علی با اخرج مسلم و غیره چه قسم صورت می بست و شیخ محقق عبید الله قدس
مدارج النبوه علی ما نقل غده صاحب الرساله با صاحب آن در عوده حصر و باز تحریم مود آن تصریح کرد پس صاحب
که کلام شیخ عبید الله که بگویند مصرعه صاحب نسخه که رفع امانت نموده است و مقید مدعا صاحب رساله
که او معای امانت نموده است خواهد بود و اگر گفته شود که کلام شیخ عبید الله قدس در این مقید
صاحب رساله نیست لیکن تبار و وقوع مدافع و کلام او و کلام صاحب نسخه مقید صاحب رساله است بجهت آنکه
صاحب نسخه انکار وقوع تحریم نموده و عوده حصر نماید و شیخ عبید الله مثبت آن در عوده مدکور است
گوئیم این نوع هم مدافع است بدو وجه اول آنکه عبارت شیخ عبید الله صاحب رساله سازشمان غلط فهمی علماء
المنیت در باب فهمیدن عوده حصر ماریج تحریم نموده را ذکر نموده و انفا بموضع بیان آمده که مقصود
صاحب نسخه و دیگر کسانی است که عوده حصر را وقت تحریم و حیل او طاس را ماریج تحلیل مود آن قرار میدهند
زیرا که ازین جمیع شان فساد و استدلال حضرت امیر که در باب تحریم نموده بر این عباس نموده
بود لازم می آید و چون شیخ عبید الله ماریج تحریم اول آن را عوده حصر و تحریم دوم ایدر حکم
الاباحه فی الاوطاس قرار داده پس جواز متوجه باقی ماند و در صورت استدلال حضرت امیر بر این عباس صحیح
شد نهایت الامر آنکه بر قول شیخ عبید الله معاصر اهل الحدیث تحلیل و تحریم نموده و بار واقع شد و دلیل
صاحب نسخه بواسطه لایم یک بار دوم آنکه علی التحقیق در کلام صاحب نسخه و شیخ عبید الله مدعی نیست
زیرا که کلام صاحب نسخه خود وقوع این شبهه نموده است حیث طلال لیکن عبارت موهم است که ماریج

که تاریخ هر دو باشد اینو هم را بعضی محقق نقل کرده اند که بنی عن محمد النسا و بوم حسراج و هرگاه اختلاف
 بعضی ظهور بهیست بدافع متذرع گشت و در آیتی که صاحب رساله از مشکوٰه شریف نقل کرده اند برای جواب
 اشغال همان روایت صحاح فخر نموده است که بعضی این و هم را محقق نقل کرده اند صاحب رساله
 متعاضی لطیف این جواب ظاهر لالت بر مطلوب فخر نموده بر حده و استه بر زبان آورده و این قول
 شاید جعل محقق او پس است حد اعلیٰ رسید که نسبت به برنگان خود انبات چهل و چمن می نماید چه
 فخر را بنی و عبدالحی و غیره از مشایخ علمای اعتراف نموده اند با آنکه غرض متراریج محرم شود و کما
 غیره پس الحمد لله که حق بر راستی جاری شده و بجهل و جهنم اسراف خود اعتراف نموده و علماء و اسک
 الزام دادن حضرت امیر ابن عباس را بجهل سواد مفروض ایشانست و در کتب شمعان اگر
 از این بیهیست بلکه منافص روایات خود ایشانست که از حضرت و یا حاجت شده اهل کرده
 اند پس سبحان را الزام این روایت دادن و شاید جعل و محقق و از دادن و در حقیقت شاید جعل
 و حافت خود آوردن است کما لا یخفی اسی فی صاحب صحف جلیل الرحمن و بیضا کام کسی که از بسید که
 بوقوع تحریف نموده در حد و تحلیل مسمان در او طاس قابل است بجهت آنکه این قول مستند و قویع
 در استدلال حضرت امیر ابن عباس شود و کما به منصوص عباریه دام طایفاده حیث قال پس هر که
 غرض خیر از تاریخ تحریف نموده که یاد عوی عطلی در استدلال حضرت مرتضیٰ میکنند و این عوی نشا
 جعل و حق او پس است اخی پس باینکه صاحب صحف که در رد قول کسی که از ان اقتضال در استدلال حضرت
 امیر لازم می آید که این استدلال در طریق نیست مرد می باشد گفته است بر صاحب صحف گفت شدن بعد
 از او حامی شیخ باشد و چون انفا در یافت شد که شیخ صاحب صحف بر فائیس تحلیل سه معده و اولها
 نیاز از دم احتلال در استدلال حضرت امیر ابن عباس است به شیخ او بر کسالی که بعد تحلیل آن
 او طاس را بجهنم مسود آن قابل اند و از ان عطلی در استدلال حضرت امیر لازم نمی آید پس شیخ

صاحب تخته رطوف امام دار فقیح عبدالحی بخت ایما نشان غرور خیر را مارنج تحریر نموده قرار داده
باجع در تستین بنامی فاسد بر فاسد باشد قور علاء و ایما را هم و ادون حضرت امیر ابن عباس (ع)
چون تحریر شده این شیخ الطایفه در نهج است بسیار حضرت امیر روایت نموده پس با وجود وجود
این امر شاید عادل اطلاق اخذ و حق آن بعد از انصاف است و در کتب شیعیان اثری از این حدیث
که هم چهار ساله درین قول صادق است زیرا که مراد انسانی که روایت تحریر شده چنانکه در صحاح
سنیان مروی است همچنان در صحاح شریفه که بشی از اصول اولیه ایشان باشند بعد از آثار امام
است پس صاحب رساله در حق اثر این روایت دون نفی عنها صادق باشد از قول جماعه از محدثین
چنین اعاد و ثبت می شود که متاخر است با صاف اصناف خود از اخبار متفق علیها و از اخبار متفق
علی متواتره اما بهر حال در قطاری نیست و بسیار گاه دانش که است با موضوع ساختن از حد
آمد حاکم که غلط بوده است و ثبت که باقی است استی قور چون اشغال این اعاد و ثبت
در نهج است بسیار واقع است پس در این اطلاق غلط موضوع ولی سر دایر باز با جواب دیگر از
کلام او در راستی است و حاکم شده اعاده خالی از عاده قال قول پس معلوم شد که تحریر شده بکار یاد
و در الح معلوم نیست که این اعاد و ثبت به تقدیم تحریر بکار یاد و بار بر کدام فرموده و کاش بیان میکرد
که بار اول در کدام وقت مجلس تحریر عمل آمده و دفعه ثانیه کدام وقت و کدام جا حال آنکه در صحیح مسلم
که همیشه نقل کرده و انرا اصح الکتاب است همین یکبار نوشته و چون دانسته که تفصیل این امر
بکتاب قول خود شش اید شد از غایت حیا و عدم طریقه اجمال را پیچوده سکوت و اعراض از
تفصیل آن کرده تیرد بکار یاد و بار پرداخت استی قور بعد از تحریر شده بکار یاد و بار بر تقدیر
دفعه تحریر آن در غرور خیر است که با هم محاربا انصاف و طرد و بعد از تحریر آن دو بار بر تقدیر
دفعه آن در غرور مذکور است که با هم محاربا الشیخ عبدالحی بن غرور علی بن سعید منظر منظر

از روایات و تفصیل این اجمال آنکه اگر تحریم شود و عوده غیر واقع نشده باشد علی با هو التحقیق عند بعض
 ائمه الهدی من العباب الدرایه پس حاجت آن تا او طاس بخوار سابقی که در این اسلام بود و مستمر بوده
 باشد و تحریم بود آن در او طاس واقع شده باشد و در صورت تحریم آن یکبار ثابت می شود و اگر
 تحریم آن در غیر هم واقع شده علی با هو بعض اهل الحديث کالسج عبد الحی و بعض ممن تقدم
 علیه و بدل علیه ظاهر بعض روایات پس چون بعد از خبر عواران مرد و بست برین بعد از آنکه
 در او طاس که بعد خبر است بار دویم تحریم آن واقع شده باشد اینست حاصل کلام صاحب تحفه که از
 تحریم ظاهر است پس تفریع واضح را از کلام صاحب تحفه نفی شدن از آن تکلیف در بدین و باین که
 خود استمرار صاحب تحفه نمودن نیز و عقلا قابل باشد کاش بیان می نمود الخ احتیاط العباد مطلب
 و صاحب تحفه را با اگر ظاهر بود بضرورت استقامت مسای صا رسال بطریق ایضاح و انصاف بیان
 نمود حالات آن را آنچه بران وارد نمودن منظور باشد عمل آید اما آنکه در صحیح مسلم الخ
 گویم صاحب تحفه نظیرین روایت و اتمال آن بموافقت بعضی محققین نیست کما مر از عن بعض
 عوده خبر فقط باین تحریم خود هم النسبه قرار داد و چون از جمیع روایات تحریم آن و بار
 هم منسبط نشود و بعضی علما تصریح بآن نموده اند بعد از طریق نه و بعد از ذکر تحریم یکباره از ا
 نیز ذکر کرده قال قود چون در وقت عمر در بعضی از این فعل شیخ الخ سبحان الله می را
 که خدا و سوره احوال داشته بود از فعل شیخ نامیدن که از قول معمر در حق سید السیدیت
 که در این عن اسلام باور سید و کاش برین سخن خود که اظهار است و تشبیه و روح
 آن موده سادق میبود حال آنکه اظهار است امری دیگر است و استادان
 لطیف خود امر دیگر است اما بر آنکه خدا و سوره خدا امر کرده باشند و روایات حرمت آن
 از حضرت امیر و دیگر هم عفر مروی باشد کما مر بعضا و می آنکه فی القاعده الا سار العمل شیخ

تا رسیدن قیامت می دارد و بلکه در صورت این اسباب کفایت می نماید و در این حال اگر اهل حق
 این کلام را در حق تو هم استناد حضرت محمد (ص) بفرموده شد و در اول فایده مالک
 فایده لری می باشد و این رات و لایون سمعت ال قول و انکلام عمرایت بنشود و الح و سراد و کلام
 اغراف کرده که عثمان کما علی عهد رسول الله و اما احدهما کلام عمرایت پس این مختص است که هر
 از این کلام ثابت نشود که توصیف علت باشد حال اگر در احدهما صریح است و در دیگر کلام مستند
 بسوی او چه تقدیم کنند الله غالباً و الله یحکم بینه حکم میکند بطریق قضا و اگر در کلام سابق آمده که این
 جواب این او نام مفصل تمام در دو و اول و سوم و چهارم و دیگر مواضع این محال است که در
 رساله و اعوان او را بعد از این سوس کلامی ثانی باشد نحو الفاظ درشت و کلمات نادرست زیرا
 جاری نمائید و الا جاده الشیعیانیه فایده عاشره و در ذکر سطرهای از چهار که امامیه شاعریه
 از استوارتر خلفا عن سلف از ائمه اطهار صلوه الله و سلامه علیهم روایت نموده اند و آن مخصوص صریح
 در باب ابحاث متوجه است یعنی مانند کلمات اشعار نموده شد تا یکبار چهار که منقار شده علیها
 مثل الطیعی کسلس سفینه لوح من رکبها حی و من تخلف عنها سوی و ما تمهیدت الی ما یکتم التعلیل الیه
 و غیر آن از اخبار بسیار تمام خلق نامور آید همک و صحبت او و او ای اهل بیت رسالت و نبی و انبیا
 در سبب بدیل صحبت ایشان است و هرگاه روایات خفیه از ابو جعفر و مالک از مالک مسلم است
 در اثبات در سبب این اثبات کافی باشد پس روایت امامیه از ائمه و غیر آن محمل اعتبار باشد باطل و
 استنباط احادیث کتب امامیه علیه السلام و علیه و الا خلاصه که باره از اخبار کتب از
 که از منصفان نقد اسلام محمد بن یعقوب کلینی و شیخ صدوق محمد بن ابوالحسن و شیخ الطائفه
 ابو جعفر محمد بن حسن طوسی است انصاف نموده شده است و اگر چه ائمه اطهار علیهم السلام حکم احادیثی
 که صاحب سال ذکر کرده و دیگر احادیث را به تنفیص مستند است از اخبار این اخبار صحاح معلفات

مفصلات و مصالح ظلمات و معنادر حکمت و سطر نه تعبت است لیکن کلام و طریق وصول آن اجبار
 است و بیاد وقت روایت یک فرقه نزد اهل آن امون و نزد غیر آن سطون میباشد بعد از هر فرقه
 روایات مرویه را و طریق خود سالم میدارد و اخبار مردیه را و فرقه مخالف خود و مذهب و حج می انگارد
 و چنین جهت چهار ساله انفراد و انفرادی و تاسیه و تافعی نورانیه و سکه بایجاد احقاق الحق
 و مصابب الواجب و غیر آن و دیگر علمائیه در مصداق خود و موضوعیت بعضی احادیث وارد و در
 المبتدئ محض تعصب شرع بدون فکر کدام فرقه و فصله فضل عن السله القطعیه تصریح کرده اند
 بلکه بی محابا هر کجا مالایم و در حق آن احادیث بر زبان آورده اند لیکن احترام العباد در حق احادیث
 ائمه اطهار که در طریق سیده مروی است بدون قیام کدام مذهب یا فرقه تویه به وضع آن اصول و سبب
 نمی گذارند پس تا به لفظ آن چه رسد بلکه از اعلی الراح العین می نهند بکشتن علمائیه بعد از آن
 احادیث توفیق آن با احادیث وارد و در طریق المبتدئ یا ترجیح یکی بر دیگری و امثال آن
 حال کوشش می نوشت را بر سماع معانی و توضیحات صحیح المعانی آن متوجه باید ساخت و عباد و مفید
 القوادیس هر باید انداخت و بعد بواز نه توضیحات احترامات توضیحات علمای امامیه حال المبتدئ
 در میان انهد و باید دریافت اول حدیثی است که در کافی از عبد الله بن سلمان مروی است
 سمعت ابا جعفر نقول کان علی نقول لولایا نسقی به این الخطاب را لی الا سقی محض است که جواب
 امام محمد باقر علیه السلام روایت فرموده که اگر پیش از من عمر منوره را در انهد
 زمان می نمود که بحیثی ما فیلی و انجدیت را این اردو بهانه از این عباسی و سبوطی را انحضرت
 نقل کرده که ما عرفت **انجدیت** عند التحقيق دلیل بر راست نه بر باطلش بلکه نقطه سبقت اصل
 نسبت بر موضوع است تقدم فی التسمیه و بر همین اصل است آنچه در قرآن شریف وارد شده است
 سبحان و آنچه در محاوره قدیمه و جدیده شایع است فلان احرار فصاحت السبق بعد از آن بطریق مجاز

در تقدم مطلق اطلاق کرده شد و امام را عجب اعجابی در موقوفات و ان میفرماید اصل السبق السبق
فی الحسب نحو و السبق السبق کما فی قوله من التقدم استی خضر او بهین معنی ای معنی تقدم مطلق
و در وقت شرف حضرت امیر علیه السلام سبکم الی الاسلام طرا: صا الحسب الحق علم و صا کما
سبغ زاید سبغ و سبغ و الفوس فی الحسب علی و السبق سبغ السبق الحسن الحسن بالاسماع
الوجی و روی عن ابی حمزه و سوساق عایات جابر فصاحت السبق استی خضر و طرا سبغ کبر
در حدیث مذکور معنی تقدم و غیر سبغ و معنی هم مثل معنی اولی که تقدم فی السبق معنی سبغ
سابق مالا فی در صده و احد است تحت مطلق و ملک الشکر و تقدیرا جود صورت اختلاف
الطلاق و حقی ندارد و مثلا اگر کسی گوید که لا سبغی زیده حفظ القرآن و السبق الی الاقل محسب طرا
نعت عرب معنی خوانده فهمید که اگر زیده حفظ قرآن بر من سبقت نمیکند بلکه من سبقت و حفظ
آن میر و اعم الساعات نمیکند بسوی او که اندکی نه ای که اگر زیده قرآن را یاد نمیکند الساعات
بسوی او که اندکی و درین این مقدمه نموده شد که تم بر من قیاس حاصل معنی حدیث لولا ما سبغی
ابن الخطاب الخ انت که اگر قبل از من ابن الخطاب به میان حرمت نبود ساعت این میر و
درین نادی آن میشد و بنا بر طوایف معنی حصار سال هم با جاذبه در حدیث مذکور که اگر
از من عمر نبود احرام نمیکند الخ و معنی ما را فی الاستی که از ما نمیکند یعنی تنوعی نموده که اندکی نیست
اگر در صورت عدم سبق شیوع حرمت آن از ابن الخطاب اجمال بعد در روایات من بردارد
جاری نمیشد و الحال بعضی مردم توهم از این سخا طه که زیاده روایات من هم از ان ممسک می باشد و اطلاق
زنا بر متعد بعد اشعار بر حرمت آن لفظ لولا ما سبغی استبعاد ندارد و خصوصاً در حدیث مذکور
حضرت امام معصوم صادق علیه السلام علی ما نقل عنه الهی در حق متوجه دارد و باشد در حق الهی
سالی علیه عن العظمی شارح صحیح البخاری در سبغ السبق مرویست از قال رحم الله عمر لولا انه

جعفر صادق بلکه اند و دیگر نیز که در عهد این بزرگوار و در میانان لغوی سطره و دماحت مودله
 نقبه زبان جاری فرموده باشند و چون ازین بگویم که در صورت حکم بحریست و غافل بود
 پس در مقام اعمال نقبه با اتفاق و تفقید جا داشت و در حدیث حضرت امام جعفر صادق که بحث
 در آن مبرور و گزینول قرآن و جوایز است که از این بطاعت فراتر است این عبارت کریمه شریف
 الله و دیگر اما رسوب بطرف او فرستاده و مما شایع است که در میان مردم استماعی که
 صاحب رسالت و امامت است و بعضی اهل سیر میفرمایند در جواب سید طهارت حرر سکونیه که
 اگر طهای بنی اسد و بنی عباس در غرض از خمر بسیار بویع بودند و بعضی غلامی عامه معاخذ
 حکم طهارت آن کرده بودند و اگر شعبان با طهای امور و عباسیه امر و از زمان بنامه سرت
 بنویسند از این بخت نشان میسر سید و در هنگام حضور میانی نهاد و اوقات صلوة جماعت
 ضرورتی در آن واقع شده که در هنگام ضرورت در وقت مبتلاست بحضورین مجلس
 نماز و آن لباس باکی ندارد و هیچ محضر الله را نخواهد پس بگوید نقبه و طهارت خمر محض طایفه است
 امویه و عباسیه شرب شراب با وجود که اعتقادشان طهارت حرر مکتب کتاب تاریخ طاهر
 نیست و جائز باشد پس در صورت اعتقاد عباسیه بخوار شده اگر امالی که در اوقات عباسیه
 بودند بطریق حواریان راستا کرده باشند که ام تمام استیجاب است و بعد و مع اجاب الکره
 حدیث نبوت غده که امیه النساء نیست و نه بر سر آورده آن قایم پس عاریست که در آن
 باشد و نزول قرآن در آن اشاره باشد بطرف کریمه من مع العمره الی الحج الا به و حبان
 آن خود طاهر است پس با وجود قیام این احوال دست لال مبارک بر جوارحه النساء که
 معجوت غمخیز محال است سیوم خیر میست که حدیثی است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 انه قال ليس منكم من لم يسجد لله سجدة فليس مني و درین حدیث هم سرود و جواب بگوید

جاری است و سوره جواب ثانی اگر از پنج بیت انصابت شود منسبط میشود و اصل آن سوره
و امام احمد بن حنبل و نیز امام مالک بر قولی در بعضی اصحاب شافعی ثابت است چنانکه علامه علی
کشف الخفا در دست الامامة فی بیان التمسع افضل من القرآن و الافراد انتهى و صاحب حرمة الطاهر
للمالك قولان فی الافضلية احدهما الاول و التمسع ثم القرآن و الثاني التمسع افضلها و شافعی قولان
اصحها الاول و التمسع ثم القرآن و ارجحهم ان نسبت الی الاول و اخاره جماعه من اصحاب التمسع ثم الاول
و سوره قول احمد انتهى مجموع من الاختصار پس حمل آن بر آنکه انصابت آن نزد شیعه و اکثر مجتهدین
و نسبت الشافعی است اولی باشد سوره که گوئیم محتملست که مراد از آنکه مراد ما رجوعنا الی امر الخالد الطاهر
باشد در حقنی که مرغوم شیعیه است و مراد استغناء استغناء بها که بعضی گویند سوره است و بعضی
نوعی در مقام ارجح است نسبت با حدیثی شریقی آن مطابق تصریح قاضی بوردیه سهروردی
الحی چنانکه در سبیل سیر مایه مذکور است و اما در ان المحققه الشرعیه ادوردت علی الحقیقه
الامر به بغير حکم فی الشرع للمحققه الشرعیه دون اللغو و مردود بان الاصل عدم النقل انتهى ما روای
لعله اسبی و سوره اگر مقامات فصل امامیه هم در او مل روایات و لوحه عبارات نیاز ضرورت
توفیق بین الروایات و اشمال آن ترک معالی سوره عوفیه انقطاع و اراده معالی لغو به سیر مایه
ذکره شواهد لا یجفی علی الطلبة فضلا عن الفضلاء پس اگر در مقام سیر محبت تطبیق در میان روایات
حرمت سوره که از امامه اظهار در کتب شود و شیعی مروی و در حدیث که موثق است و آن در کتب شیعه
مشهور است لفظ متوجه بر معنی لغوی آن حمل نموده اند پس بعد از آن شیعیان پس با وجود
این احتمال و احتمالات او بر آن که سابقا با علم آمده است لال محاسب که بآن بر جواز سوره
محتمل الحال باشد چهارم روایاتی است که صالح بن عبیده بواسطه بدخود از امام محمد باقر از او
نموده قال قلت له التمسع جواب قال انک ان سوره مذکور علی من انکرا

علی من انکرا الکلیه الا کتب الله له بها حسنه ولم یدر واینها الا کتب الله حسنه فاذا ولی منها غیر
 الله ذلک واما فاذا احسن الله لیه بعد ما مر من المار علی سوء فقلت بعد واما سوال نعم الله ولسوال
 او جعفر علیه السلام ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم لما ابراه فی الساعه فکل فی حقیقته قال یا محمد ان الله
 و تعالی یقول انی غفرت للمسلمین من اسک من النساء انتی انی یقول حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 در وقت سعه مروانیه و ذمه و مضه ایشان معاویه بن ابی سفیان فایل بخوار سده و کما صرح
 العلما الخلی فی کشف الظنی پس منجمت که بعضی از تنصیه مروانیه یسخت معاویه بخوار تنصیه فایل باشد
 پس انجده است خارج باشد محرج بعد و از اینجا که نسخ الطائفه و نه بدست بعضی احادیث احتمال
 را باعتباری که فایلین آن مجهول فایلین فو میل بود و راه می بود کمال علی علی من سعه پس معام
 که مقتضای مروانیه بآن فایل باشد احتمال بعد از مروانیه چه استغراب و در اسما و او انجده است
 از قول امام و استفسار او بطریق محبت از جعفر علیه السلام بعد و ما مر من المار علی شوره و نه بدست بریکه
 انقسم سالود در فضا بل متعارف از ائمه اطهار متعارف نبود پس صد و آن بطریق تنصیه احتمال اجماع باشد
 و از همین جا است که لغا و اخبار و عده کثیر را بر علی سسر که ترتب مثل آن حرار مثل آن عمل
 ظاهر است بعد باشد از علی حدیث قرار داده اند ان پیغمبر حدیثی است که بکرا من محمد روایت کرده
 از امام جعفر صادق علیه السلام قال سالیه عن المنه فقال لا کره للرجل المسلم ان یخرج من الدنیا
 و قد تعبت علیه عام من خلای رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لم یصعبا انتی انی و یجده و یجده
 حدیث و یم سوق و سجود که سایل از منو سوال کرده و حضرت امام جعفر صادق در جواب
 حکم بکل آن لغو و نه بلکه باشد که ذکر کرده که لا کره للرجل المسلم ان یخرج من الدنیا و قد تعبت
 علیه من خلای رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لم یصعبا و طاهر است و ابی طاهر اسلم بکلمه مثل
 قوله تعالی لسا لک عن الاله فل یبی موافقت للناس پس باین تقدیر حاصل منعی حدیثی که از جعفر

مقدمه چندی بنی مناسب بحال بود که اینک دست نایبی دار سوالات غیر محدود بهای ای و چون در
تخریب محرمات آن وقت حضرت رضائی و حکم بحال آن خلاف نفس الامر بود و بعد از حضرت امام
که مالک خراسان حکمت این جانب ساقط علیه الصلوة والسلام بود و بدین سبب که بعد از آنکه حکم
آن ششم حزبی است که بکبرین محمد که از جانب صادق علیه السلام ایراد است نموده که آن حضرت
فرمودند ای مالک فلان اجل این نبوت و قد نصبت علیه صلوة من خلال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
لم یأمنها فقلت ای سحر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال نعم ورا به الایه واد امر النبی ای المصطفی
حدیثی ای قوله مناسب و انکار او ازین حدیث مستفاد میشود که جواب آنحضرت باری متوجه فرموده بود
و بعضی از اوج خود اظهار کرده و منع از افشای این را فرموده و لیکن او افشای او کرد و موجود غنا
الحقی گردید و بسیار روایت دیگر چنین است که سان بر ذل این نیست که رسول خدا آنرا فرموده
تقطیع که کمی بود و امام ابراهیم رومی از روایات عالی در خلوت بود و جمعه گاه شد آنحضرت
گفت که این را بر ابا غالیه افشا کن و ما را به راجع و در اجماع گردانید و جمعه سخن آنحضرت را
شنیده با غالیه آن حکایت در میان آورد و دیگر یک سید جو و افشای آن سر فرموده پس آن
و بخدیث نیز جواب اول حدیث دوم تمسبی و دوم آنکه آن حدیث شاید چه در تفاسیر متواتر شده است
در تفسیر کریمه و و امر النبی الایه و از منته آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم منقول نیست بلکه در آن
روایت بحرم ماریه قطعه که صراحتاً از آنحضرت روایت و دیگر کرده نوشته است که ذکر است احادیث
شاده را با جمیع الطایفه در حدیث معرض اعتقاد ساقط میکنند و لا یرتاب فی من سمع و لکن
الکتاب فی غیر صریحه آنرا عشریه در مواضع حدیده آن کتاب بوجای صحیح آنرا عشریه
احادیث شاده را از باب معارضه احادیث معتبره ساقط الاعتبار قرار میدهند و چنانکه در سید الطایفه
بوی که بعد از سه بار افشاندن قصیب بر می آید میفرماید حدیث عیسی بن ابان بر بعد از حضرت

صحت نقلش ندارد است سوارض احادیث متغیره نمیتواند شد ای بس نظام شجاعت که علمای امام
 احادیث شاذه را بحواله الجنت از درجه اعتبار ساقط کنند و بعضی استدلال نشینان را
 و عجب ترا که چهار سال بجهت لایم اصطلاح بعضی احادیث الجنت که در بیان تاریخ مجرم
 مختلف الطرر واقع است طعن کرده اند درجه اعتبار ساقط نمائید و خود محدث طرر را بدو که
 مخالفت و ابیات مشهوره است استدلال بر حواله شریعه می نماید در نظام ما بدو است که چهار سال
 در تحریم روایت دارد قطعه که روایت مشهوره در شان نزول کرده و او را بر انبی الایه است مصرحه
 و تبدیل نگار برده و بعد از حقرا العلماء و باره از روایت مذکوره از تفاسیر بعضی شریعه ذکر میکند ما سقم
 نقل او واضح شود پس باید دانست که خلاصه المنهج در شان نزول کرده مروره منسوب
 که سبب قول آن بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم روزی را فرستاده که دو میل
 روایات اتفاقا که در نوبت حفصه بود یا سحر گفت یا زحل الله اجازت فرماید یا بدین
 بدو در حضرت رخصت فرموده بود را که بر رفت باید قطعه را که مادر را می بود و متعش با دشت
 اسکندریه او را حفصه ز حضرت فرستاده بود و بخانه حفصه طلسمه و در آنجا بجهت خود رفت
 ساخت و بعد تکمیل نقل این روایت گفته و عباسی با بنیاد خود از عبد الله بن عطاء یکی و عبد الله
 از ابو جعفر صلوات الله علیه نقل کرده که چون سحر صلی الله علیه و آله وسلم باریه را بر خود حرام کرد
 و در اخفای آن حفصه را با کس فرمود و حفصه را گفت مرا سری دیگر است یا تو باید
 که آرا با سحر کس کوئی و در کتمان آن بگو ششی و بعد از آن تمانی و آن نیست که بعد از آن
 ابو بکر به رنوا ملک است شوند و یادش ای کشنده الی آخر الروایه و بعد از آن در تفسیر جلد عرف
 بعضه می نویسد که شناسا کرد اندید عمر بن عبد الله صلی الله علیه و آله وسلم بعضه برخی از آن حدیث حفصه
 از اشیای بعضی از آن که تحرم باریه است و اعراض عن عرض کرد رسول صلی الله علیه و آله وسلم عن بعضی

حکومت محمد بن واثق ای آن کرد انهی و بعد ملاحظه قدری که این روایت فرموده شد و حال خبر و
انتقال و نقل اگر چه بسیار ساله عمل آمده معلوم میشود وانی منقسم آنچه عبد الله بن عثمان از حضرت
صادق روایت نموده قال ان الله تبارک و تعالی جرم علی شیعته المنکر من کل شراب
و عذوبهم من ذلک المسعہ انهی فی و در نهمین جواب اول حدیث ویم چهاردهم ویم که عدم سبب
ظاهره در میان مومنین که متوجه باشند و عرض غده که سبب باشد و بر علیه برده ویم را وی سبب
ششم را وی حسین بن صالح قال ان بعض اصحابنا قال لابی عبد الله علیه السلام یطعن من المسحی
فقد خلقت ان لا ارجع شواهد افعال ابو عبد الله علیه السلام ان لم یطع الله فقد عصیه انهی آید و بعد
نیز بر همان جواب اول موصول و دوم اگر چه از متوجه و فضائل این سبب که معروف شیعیه و در صحاب
ایست شایع میشود انکار بعضی اصحاب ائمه از این تحت مستبعد میشود و در مکررین امام علیه السلام
انکار آن بعضی را با آنکه در صورت مجازیه و مقام شخصی روان بود و بر علیه سبب بر عدم حواز
شود و از این کلام در مقام توبه و معصیه اگر چه علیه انکه ان لم یطع الله فقد عصیه دلالت بر خلعت
و حرمت متعد دارد و این کلام بر سر و در حدیث صادق چه تفار شش انکه هرگاه طاعت خدا کمی عا
باشی و طایر حضرت امام المور لوریه اخراج این عبارت دات اعتبار بن فرموده
ششم را وی عن ابی بصیر قال سالت ابا جعفر علیه السلام عن المنه فقال نزلت فی القرآن فما
یهین فالوین اجوزین فزیفه و لا جناح علیکم فیما راعیتم من لوده العله انهی
جواب نهمین جواب حدیث چهارم متفق وانی ویم آنچه روایت از این ابی بصیر عن ذکره
عن ابی عبد الله علیه السلام قال انما نزلت فما سمعتم یهین الی اجل مسی فالوین اجوزین
فرقیه پوشیده ماند که این روایت موید است بر روایات سنیان چنانچه که شت استی وانی
درین حدیث جواب اول حدیث ویم ضربه و استدلال بر دلایه بر جوارحه چنانکه خلاف این

این عباس منسوب است خزینه بر آن موجود و در مقام باید دانست که در حدیث نهم و دهم اضطراب
ظاهر است چه در حدیث نهم غرض از آنست که در میان فائزین از مرتبه اولیاء ملازمت الی
اصل سعی در کورست و در حدیث دهم نیز یاد است که در تعجب که صاحب رساله بر علما اینست
بجست و قبح اضطراب در احادیث بحکم طعن میکند و خود بر جوانان بحدیث معتدل است
نماید باینکه در دهم روایتی از فضل بن ابی عبد الله علیه السلام لم یصل فی الزمانه من الشهود و فی
الفضل شاهین قال ان تبارک الله انما اصل کلمه الله و علم انهاب سکر علیکم فعل الاله النبوه
اصحابا طاکم لولا ذلك لبی علیکم و علیا یجمع اربعه علی شهاده او و ان امی فی حدیث هم
حارب اول حدیث و یوم نافذ فی حدیث و وارد هم روان المؤمن لایکل حتی یسبح الله
در حدیث با آنکه بلا شد و در ان کتاب الی کتاب بضعه مریض که کورست بصریح معنی
نست پس جابر است که مراد از ان مسح الحی باشد که نسبت کمال ایمان بطرف مسح اولی است
در نسبت ان طرف متوجه النفس به مسح الحی و عبادت است بر کمال اهل و عیال و صرف اموال
و اضمحلال فخری و عبادت مولی بخلاف متوجه الناس که ظاهر غرضی از ان مشهور است الی و استعلام
جانی حرر که بسیار است در حدیث نهم و دهم روایتی عن جابر بن عبد الله الصغار ان رسول الله
صلی الله علیه و سلم خطب الناس فقال ایها الناس ان الله یحکم فیکم انما اصل کلمه الفروج علی ملت معان
فخرج مروت و هو الناس و فخرج غیر مروت و هو المتعبد و ملک یا کلمه امی اقول ان حدیث از
بر جواد متعبد است در عهد حضرت فی الجملة و در ان کلامی نیست کلام در بیان حاجت و ان حدیث
نابت بشود ان حدیث چهاردهم روایتی عن علی بن الحسن بن رباط عن حر عن عبد الله بن
من ابی عبد الله قال سمعت ابا خنیفہ یسأل ابا عبد الله عن المتعبد فقال عن ای السعین یسأل قال
سألتک عن تخرج ماسی عن متعبد الناس ارجی فی فقال سبحان الله ما له و کتاب الله عزوجل فما

استخبر بهن جاثون اجور بن فريده فقال ابو خنيفة والله لكانا به لم نؤرا واما قط انهي قول در حديث
 جواب اول حديث دوم تايم واگر چه از اين حديث نواید ديگر منسبط ميشود ليكن ليحاظ ادا و احصا
 در اين مضمون و در آن تعرض اين حديثه قال حديث بانروم عن عمر بن اوس عن ابيه قال
 عبد الله بن عمر السبياني جيف عليه السلام فقال له العول في منعه الفاء فقال اهل الله في كذا
 وعلى سان الله واهل بني حلال الي يوم النعمه فقال ما ابا جعفر مسلک بقول به او قد جرحها عمر و هي
 عنها فقال وان كان فعل فقال الي عبيدك يا لله من ذلك ان كل ساجده عمر فقال له فانت
 علي قول صاحبك واما علي قول رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ان الباطل ما قال صاحبك
 انتهى جواب اين حديث زير جواب حديث چهارم منسبط و سر کونم جايز است که حضرت امام محمد
 عليه السلام چون پرسيدند که سائل را علم است يا نيکه است يا نيکه حضرت عمر رضي الله عنه را جواب داد
 ما ب خدا که خود سائل بان تصريح کرده حيث قال جرحها عمر اخ الله حضرت امام عليه السلام
 بطريق الزام او فرموده اند که بر تو لازم مي آيد که منعه حلال باشد الي يوم النعمه زير که در صحيح کي يار
 اهل اسلام عمر را منصب تحريم يعني که باسج الاجت باشد حاصل نموده و اينچه در حديث و نصبت
 که فانت علي قول صاحبك واما علي قول رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم لا نرم ادمي
 الزامي که بتوده ايم ان قول رسول الله باقراف لو باشد و اما که بر الزام اجازان حکم زعم
 بر قول رسول الله ما سيم پس ما ما صابله كنيم هر نيکه خواه من ساهنت که رسول
 خدا فرموده باشد و بر نيکه باطل است خير نيکه صاحب تو بر خلاف آن گفته
 باشد و چون در واقع محريم آن از حضرت عمر است بلکه از رسول خدا است
 پس اينچه در حضرت امام محمد باقر الزام بر مردم سائل باشد بر
 حرمت منعه و بر تقدیر تسليم دلالت روايت بر جواز منعه کونم اين روايت معارضه است

في الحديث ان رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم قال لا نرم ادمي الا بالحق

ما مضى است بروایان بحکم آن که از حضرت امیر المومنین علی مرتضی و حضرت امام جعفر صادق
و غیر جمیع اعیان اهل البیت مرفوعی است که سابق بعضی منها و سالی بعضی منها منسوب
حدیث شایع در مذهب علی زیدیه قال سال ابو جعفر محمد بن النعمان صاحب الشاف
فقال له ابا جعفر ما قول فی هذه النسابة الی آخر الروایة و این حدیث ابن النعمان بحکم
مع ترجمه آن در سابق ذکر شد لیکن بعضی اعدا ذکر عثمان که آن ذکره
هو الملک مکرر تصحیح از حوف مکرر زینب شیده ذکر این حدیث مره ثانیه مبادرت
نمودم انستی مختصرا این را صاحب رساله در او غیر فایده یا نه مضمون بحکایت شایعه
مؤوده ذکر کرده است و نشر این حکایت در میان مقام مرفوع چون این
روایت بحکایت صورت مناسطه در میان دو عالم است بادل ساحتها
و ذکر آن درین فایده که منقول در آن ذکر احادیث مرفوعه بطرف ایستاده که صریح بر وجه
انفاذ غیر مناسب مقام و احتمال رفع این مناسطه لطرف ایستاده تمام تاسای اولی
السلام بالجملة مقام حریت است که در طریق شیعه احادیث بسیار ازین مختار دال بر ابحاث
متن و فضیلت آن از نکاح داعی بوجود مثل آنکه صاحب تفسیر شیخ الصادقین از رساله ششم
ابن عبید العالی نقل کرده قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم من سمع مره درجته که درجه
و من سمع مرتین درجته که درجه الحسن و من سمع ثلاث مرات درجته که درجه علی و من سمع
اربع مرات درجته که درجه جعفر و من سمع خمس مرات درجته که درجه محمد و من سمع
مسلی الله علیه و آله و سلم که فرمود من خرج من الدنیا لم یسمع جاز ولم یسمع الله و من سمع
هر که از دنیا بیرون رود و نماند که در قیامت بدین نظر و بدین استیلا کسی که بینی
او بریده باشد انستی کلامه بلفظ پس خداوند که صاحب رساله نظر بر که این مصحح است

این احادیث مرفوعه الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم را که در طریق شیعه موجود است
کرده روایت این نمایان در کتب معتبره از ان تعبیر کتابت شریفه کرده است باز سکرار
ذکر نموده و چون حال احادیث را مشاهده نمود معلوم شد حال آنکه یکی از احادیث حضرت
آن سکر که از حضرت رسول مختار و خباب امیر را را روایت کرده اند اظهار می کند که در کتب معتبره
نادر کتب است واقع است بطریق مؤید باشد پس اول آن حدیثی است از عالم شیعه
که شیخ ابو جعفر طوسی در تهذیب استنباط از حضرت زید بن عسکری و از کتب معتبره اهل سنت امام
مالک و بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و عبد الرزاق و غیره تمام بخاری و انصاب
و انسابی از حسن و عبد الله بن سیران محمد بن الحنفیه و غیره بطریق معتبره و در صحاح خود از
حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی روایت کرده اند حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
یوم حسرتی لم یزل علیه و ککاح المنه و دم حدیثی است که اخراج کرده است از اهل سنت
امیر علیه السلام قال نبی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن النبی و اما کان من لم یحد
فلما نزل الککاح و الطلاق و النکاح و المیراث من الروح و المأذنه تحت سوم حدیثی که ککاح
از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده اند قال ابن عباس اگر علی با این رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم نبی من الله و صحیح مسلم و ککاح است نیز حدیثی موجود است
چهارم حدیثی است که مسلم و صحیح خود از زمری از حسن و عبد الله بن سیران محمد بن الحنفیه
کرده عن علی رضی الله عنه از سمع ابن عباس بن عمر بن فی سوره نساء فقلل من الله ما من
عباس فان رسول الله علیه و آله و سلم عنی عنها یوم خیر و عن طوم الحمران سیه یوم حدیثی
است که بخاری از از حسن و عبد الله بن سیران محمد بن الحنفیه از پدر خود روایت کرده اند
ان علیا قال لابن عباس اما علمت ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عنی عن طوم

رجوع این قول صحابی و این معارض است بمل این عباس بن مسعود و غیرها است
چون صاحب که عرفان کند این روایت بخود بلکه از انسیم بخود قول حضرت
عمر فاروق داده قول این عباس بن مسعود را معارض آن گفته و چون از منطلق صریح
الفاظ حدیث ظاهر است که آن روایت قول حضرت عمر است بلکه حدیث مرفوع است
بن قول این عباس بن مسعود و نیز باطل حدیث معارضه آن خواهد داشت پس پسیم شیخ
مقداد حدیث مذکور حدیث احتجاج بر شیعه خواهد داشت چنانکه صاحب رساله بزم
خود تسلیم بنی فلک است نسبت بعضی روایات احتجاج باین بر اینست و درست میکند
نقل روایت آن عمر سعد العبد و قال یا ایها الناس لیث کن علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم و انما انبی الله انما کان الاعتراف ساری معاصد و غیره و باین در فایده ثالثه احتجاج
بر اینست قائم کرده بلکه در فایده ثانی عشر باین کمان اعتراف در علم حدیث آن روایت
معه و نه و سیم خبری است که خراج کرده آن را بهی از ابو در قال انما علمت لا صحاب
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منه النساء ثلثة امام خمینی عنهما رسول الله صلی الله علیه و آله
و وارد سیم حدیثی که جاری و این ابی شیبہ آن را از ابی اس بن سلیم عن ابی اخرج کرده و آن
ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم رخص فی منه النساء علیما و طاس ثلثة امام خمینی عنه
سیر و سیم حدیثی که امام را از او تفسیر کسر زبط واحد نقل کرده روی غیبی صلی الله علیه و آله
و سلم قال منه النساء چهاردهم حدیثی که اخرج کرده است آن را صاحب عالم
التفریل باسناد خود از بیع بن سبیر عنی ان اباه عذنه انه کان مع رسول الله
صلی الله علیه و سلم فقال یا ایها الناس الی کنت اذنت لکم فی الاستماع من النساء
وان الله قد حرم ذلک الی لوم العمد من کان عذنه من شیء من سبله و لا ما عذو

و لا تأخذوا مما اسمر من شيا بائنه و هم حديثي اخرج کرده اند از ابن ابی شبيبہ عن الربيع بن
 سمرہ عن ابيه قال رأت رسول الله صلى الله عليه وسلم قايما بين الركن والباب
 و هو يقول ايها الناس ابي كنتم اوتيتكم في هذا سماع الاوان اليه صرعا الي يوم القيمة
 فمن كان عنده شيء فليحل سله و لا تأخذوا مما اسمر من شيا بائنه و هم حديثي كذا
 مسلم ثم اورد صحيح خود را سر سره جني اخرج کرده و هيذا رساله ان رابعه صحت و استغاث
 و روي حديث بكم از فائدة ثالثة ذكر کرده و ان حديث انست حديثا من سعيد
 قال مدنا حديث عن الربيع بن سمره المحدثي عن ابيه سمره انه قال اذن لنا
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بالمتعة فانطلقت انا و رجل الى امراء من بني عامر
 فكانوا يكره عطاء فوضنا عليها انفسنا فقلت ما تقضي فقلت ردوا و قال صاحب ردا
 و كان ردوا صاحب احو و من ردوا بي و كنت اشد شبه فاذ الطرقت الى محبها ثم قالت
 انت و ردوا بك كقضي فقلت معها ثم ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال من كان
 عنده شيء من برة النساء التي يمتنع بهن فليحل سبلها و انجدت و صحيح مسلم به و
 طريق مرويت و اگر چه احاديث نسخ جوار متعه که از جناب رسالت ماب بواسطه صحابه
 کبار و الحديث اطوار بروايات صحيحه مردی و اما روايات صحاحات که در جناب و در
 طريق المئنت بعنوان صحت منقول است و کثرت حدیثی دارد و لیکن در این مقام
 خواهم از نوم الاطالة في المبحاه و مشايحه صاحب الرساله بر همین قدر اکتفا رفت
 حکم فائدة حادی عشره و ذکر روایات المئنت که دلالت دارد بر بطلان جمع متع را تا بعد
 مالی و ثالث خلافا لله و رسول حرام ساختن مثل سونسا و سبی و قول حال سونسا و
 در موارد سائر تفصیل سرجه تا سر بر منصفه ظهور علوه کرده و حالا حال منته الحج معروض

بیان می یابد و بدلول کریمه من بسابق الرسول من بعد ما بین له الهی فی مریع قدر
سبیل التوسل بود مالوتی و بصله جسم و سائرت بصیرت عمل نموده سختی عذاب و کمال
حضرت قهار و الجلال کرده اند و انهی سبحان الله شیخ معروف ابن مالوتی قوی و
و جعفری و ابن عقیل از علمای شیعه که حکم طهارت خمر کرده اند علی ایضا است آن کریمه
از انحراف و الهیه و انصاف لایلام پس من علی الشیطان الایمانت و شیخ ابو جعفر طوسی
کریمه مذکور و بطریق مستفاده استدلال بر نجاست آن قایم کرده و نیز جمیع علمای امامیه
حکم طهارت آب استنجا نموده اند چنانکه علامه علی در ارشاد الاذمان صغیر مایه در استنجا
فی رفع الخبث طاهر مطهر و فی رفع الخبث یکن سواء لعمریک استنجا اولایا استنجا
فانه طاهر بالم تغییر النجاسته اولیقع علی نجاسته خارجة انهی و صیار جرم شیاطین از
شمارح از تمام الاذمان علی نموده که در شیخ ایضاً مرقوم و در او را و در ناخ جهان او
عدم النجاسته و نیز گفته که شمارح مرقوم را فاد و نموده که نقل المصنف فی المصهی الاجماع
علی طهاره انهی و مخالفت این حکم بکتاب سنت و اجماع است عثمان و نیز علمای امامیه
گفته اند که بلفظ ملک زویه حق واقع نمیشود و کما صرح به العلامة الخلی فی ارشاد الاذمان
ما یسجد و زوران شریف از عنین لعلک زویه تغییر واقع شده و حقیقت سرعیه درین باب
گفته قال الله تعالی زویه او اطعام فی یوم الحج الاثان عامل بر آیه و من ساقی الرسول
سایب شند و حضرت عمر و حضرت عثمان بجهت همی ایشان از تنوع اللحم که مستند بادل سرعیه
بود کما سبیلای باینها عامل بر آیه و لوره با سینه فاعبروا با اولی الاباب ان الیسی عذاب
مخفی نماید که محبت الاسلام و در شریعت مقدسه مطهره و تقسم به قسم شود و منع و در
و او را اما منع نیز شارح فخر رازی صوفیست چنین است که احرام عمره در انهر حج عملی است

محل آرد و اعمال عمره را بجا آرد و بعد از آن در همان سال حج نماید و این مسو را جمع اجمعت
 می نامند که اگر محل شدن از عمره تمتع و تکه و نباد و آنچه در حالت احرام بوده برعکس حلال شود
 و قبل از احرام حج و اقامت آن پس آن نیز باین توضیح را از بی عبارت است از یک احرام
 حج و عمره هر دو را شهر حج بنده و مست بر دو را قطب خود نماید و همچنین اگر احرام عمره را
 در شهر حج بجا آرد و قبل از طواف حج را متعارف آن سازد پس در صورت تیر قرآن
 پس می آید و اما افزای پس انهم نماید باین توضیح و عبارت است از اگر اهل حج کند بعد از آن عمره
 را از ادای محل نماید یا مستمسک و قبل از شهر حج بعد از آن حج کند و همان سال است
 این تفسیر اقسام ثلثه حج الاسلام از مبطل ایح و اخوات و اگر کتب معارفه فقهیه با فقه معلوم
 عوام و علماء و آنچه ما در این مقام اهم است بیان نتایج تمتع ذکر نوعی که از اتفاق
 جائز سطلن است ذکر نوعی که حضرت عمر و حضرت عثمان از آن پی میفرمودند و بیان نوعی که
 آن را ایشان یاد خود در حواصی تفصیل میدادند از افراد و بعد از تفصیل آن می پردازیم
 ما بر این طریقه حقیقت واقعی کلی شکست کرده و هر روایت از و ابائی که صاحب رساله
 درین مقام ذکر کرده بر مورد و در مطلق شود و شبهاتش از هم باشند پس باید دانست
 که دال ما حدیث صحیح در آن الحاف عن خلافا خلفا میفرماید که هیچی لفظ تمتع اطلاق
 کرده میشود بر فسخ حج عمره اگر طواف به جهت کند و در می ما جود نداشته باشد
 که ما بعد سبب این عباس و این مخصوص بود سال حج الوداع سبب حاج قوم و با
 عمره در ایام حج و برای الطال رسم جابلیت و همین است مقصود حضرت عمر و عثمان
 چنانکه نمی شکرد اند از تمتع بطریق مالک و کای اطلاق کرده میشود و بر ادای طواف قدوم
 پیش از طواف زیارت و تقدیم سعی بین الصفا و المروه بر طواف زیارت تا آنکه صورت

عمره پناه شود و این مجمع علیه قلم است و کاسی اطلاق کرده بشود و از ادای عمره در شهر حج
در حال شدن ادوی واد کردن حج در همان سه ماهی که از جوف کواست و حضرت
عمر و حضرت عثمان فصل در میان حج و عمره و ادای هر یکی بسفر علیهم السلام و در زمان علیهم السلام
بهتری دانستند و این مجمع را مفضول باوجود قول مشر و عبت آن و این صحبت را در بیان
حضرت فاروق رضی الله عنه مفضل بر دیگر کرده اند و میگویند به حدیث که این صحبت
در قره العین مفضل بر دیگر است و چون تفراد در مقام اختصار است بعد از این
قدر را ادانی مطلوب دانسته نقل نموده و هرگاه بر بعضی اطلاع یافتی پس بسکونم که
احادیث و ادب بحرم عمر و عثمان حج مجمع را در کتب انست بسیارست و ما در اینجا
بدرستی از آن گفتار میایم از آنجمله است آنچه صاحب جامع الاصول از مسلم و نسائی آورده
ان المومنی کان یفنی بالسنه فقال له رجل رویدک بعض ضیاک فاک لا بدک
ما حدث امیر المؤمنین علیه السلام فقال له عمر و علمت ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم
قد فعله و اصحابه و لکن کرست ان یطو اموسین بین فی الاذاک ثم یردون فی الحج
و سهیم انبی درین حدیث شمع الحج بمعنی قسم ثالث مراد است که حضرت عثمان را
باوجود قول مشر و عبت آن مفضول مدانستند و لفظ کرست ان یطو اموسین الحج
و لالت واضح دارد و وجه مفضولیت مرعی باین اواب حج است چنانکه در حدیث
مصرح است پس حدیث را در معرض استدلال بر تحمیم حضرت عمر شمع الحج را ذکر کردن
بجهت این خطا و ادب حج ایشانرا مخالف خدا و رسول فرض کردن و عامل بر آن
من یشاقی از رسول گفتن مقام نداشت و از آنجمله است آنچه در صحیح مسلم از مطلق
آورده قال لعبد الله بن الحارث بن حصین فی مرضه الذی یوفی فی فقال الی کنت محمد کنت

سید ملک با حادیت اجل ابدان نصیب به بعد بی فان عشت فاکتم غنی وان مت محدث جهان
 از قدس سلم و اعلم بن نبی الله صلی الله علیه و آله و سلم قد جمع بین خود و عمره هم در سرل فیهما کتاب
 و فلم یبق عنهما شیء الله و قال رحلی برایه ما تا اقال محی الدین الشووی فی شرح مسلم قال رحلی بر
 یعنی عمر بن الخطاب استی این اخبار عمران بن الحصین بر حضرت عمر بخبر می است پس از
 نعل سحر خدا و ارجح نسخ سلطان فسیده بود و ظاهر است که فهم عمران بر حضرت فرجیت نیست
 این احوال اگر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صحبت نمودی بعد عمر جلال نشد و در و یکم هم
 را برای سبب ارشاد کرده بودند پس حضرت عمر و اکبر صحابه دیگر سبب اتود و اتفاقا و غیر آن قایل بودند که
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مبارک صلیت رفع آثار عیبت که آنها سبب از اوقات حج را فرمود
 سبب استند حکم بقیع حج عمره فرموده بودند فی صحیح البخاری و غیره من الصحاح کلا و ابرون العمرة فی السهر
 من انحر الفجر استی و حضرت عمر بن قول خود استدلال کتاب نیست سیمو نه خدا که در حدیث
 الی محله و در جواب طایفه مالی عشر مصلای آید و عمران بن الحصین ارشاد آنحضرت صلی الله
 و آله و سلم را در باب تمتع بر اطلاق آن بانی سبب است و اینکه تم اختلاف در اطلاق و الله اخبار
 ایستاد و علمای شیعیه و سنی و عامی به سبب دافع و کتب مقبیره شیعیه شایع حج ابو جعفر طوسی
 تدبیر در مواضع سعده و تقید اخبار و مطلق محض نباید رفع تعارض نموده خدا که در باب عده
 انسا و سقرایه فان قبل یس فی شی من بداهه الاخبار ان المراد بالامام المدکور است فیها
 الاولاد و علم حصصه با بهین و الا فی صحیح الاخبار التي قد منمو با ذکر امهات الاولاد بل فیهما ان علم
 الا تم مثل عده الحجه سوا و فلم یسمونها قبل که آنها مصصبا بداهه الاخبار و الاولاد ایضا سبب
 الاخبار استی و در باب یعقوب و علی الا با سقرایه و غیره ان کم یکن فیه ذکر شرط صریح محقق علم
 این مراد و لایه ما قد فیهما من الاخبار ان الاولاد فی النجوه و اذا ثبت ذلك فلا وجه لهذا المر

اولاً طه الله ذكرا وانشى وكرم في الكتاب من توليد المطلب من مقام محب سبب که علامه
امامیه و محقق بنابر رفع تعارض از اخبار و عقیده و محققان آن جایز باشد و حضرت عمر را
اولاً کتاب دست و انشاک که ای صحابه ایشان و شاید و این حال که محققان بر سبب
جمع کرده حاضرین همه الوداع جایز باشد الحمله تشیع بر حضرت عمر و غیر ایشان بسبب تولی
از رفع بطریق صحیح عمره یا بسبب قول ایشان با فصل اقوال و مقبولیت تمتع که محققان
تعارض اول و خصوصیت جواز بکار است فتح حج عمره بر مان تحت الوداع از سیال محمد
قبلاً شده تشیع بر کاف و محمدان است محمد و نیز کردن باب بر جمع و دیگر قواعد اصولیه
دارد شده عیب باشد از جمله است آنچه در جامع الاصول ناظرین التجاری و النجاشی
از ابو موسی روایت نموده قال قدمت علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو بالبطحاء
یوم الملت قال قلت لعل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال بل شفت من یدی
قلت لا قال علف البیت بالصفا و المروة ثم حل فطفت بالبیت و بالصفا و المروة ثم است
امرأه من فومی مسطی و عننت یاسی فقلت افنی الناس ملک فی اماره الی کبر و عمره الی
عظم بالوسم او جاء الی رجل فقال انک لا تدری ما احدثت امیر المؤمنین فقلت ایها الناس من
کما انضیاه شیئ طبعه فهد امیر المؤمنین فادم علیکم فاموا فلما قدم قلت له یا امیر المؤمنین طاهر
یعنی انک احدی فی شان الکس فقال ان نأخذ کتاب البسفان الله عز وجل قال و الموالج و
امره عددان ماخذ نسبه نبیانه فانه لم یحل حتی یحرر الهدی و کویا ان یحکام خلیفه مالی شعوبت بک
تمتع کحج نه در قرآن دارد است و نه در سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مان جاری شده
حال اگر که بدین تمتع بالعمرة الی الحج الا به صریح و خصوص حج تمتع دارد شده و عمره و شش
جانبه در روایت ابو موسی که سائر صحیح مسلم و نسائی منقول شده مذکور است اعتراف نموده

اقرار نموده باینکه جناب رسالت و اصحاب او این را عمل آورده اند پس انکار او در
 این حکم داده قرآن و سنت می کند در انکار او سخاوت مهر را با وصف در ده آن در قرآن و سنت
 انکار را با بعضی صریح و قرآن حمید خواند و در بعضی عیب و لکن نیست من باید بر این
 محبت استی در بنام چهار ساله استیاریه میان دلیل نافع و صواب مطلوب خود نموده
 حدیثی که مضاد مطلب است دوست نگردد و بیانش اگر مطلب او چنانکه در صدر فایده ذکر کرده
 بلکه حج متبع را طایفه ثانی ثانی خلاف فایده در پیروان امام ساختند و در مدال کریمه و من شایق
 الرسول الایه داخل شد و بنویسند و چون در اینجا بحث حضرت عمر فرموده اند
 این ماحد کتاب الله فان الله عز وجل قال انما الحج والعمرة لله وان ما حرمه منافعنا
 لم یحل حتی یحرره ی ایسی پس ایشان به هر چه خود کتاب و سنت استدلال نمودند اگر استدل
 کتاب و سنت را مخالفت با این در نام نهاده اند بحوالش هیچ گفتن نمیتوانیم غایه مافی الایه
 اگر آیه دیگر دلالت بر حرمه الحج دارد و اتفاق معلوم شده و در مابعد فصل نام معلوم خواهد
 که حضرت عمر مسکون است حج علی الاطلاق نبوده بلکه قسمی خاص را از آن انکار فرمودند
 ولیکن فایده با فضیلت افراد بودند و از آن حج بر مسع نبدا و ندید ترجیح افراد بر مسع از
 کریمه انما الحج والعمرة ثابت است زیرا که این کریمه مسوق است برای امام حج و عمره و در
 امام حج و عمره بینه اگر که دلالت بر وجوب دارد که در مسکون خلاف کریمه و مکرر مسع بالعمرة
 الحج که مسوق است برای شوق بری و طاهر است در حوز مسع نه در وجوب آن و نه حجابی
 ترجیح الادل علی الوجوب علی الادل علی الجواز که انی ترجیح المنص علی الظاهر پس اگر ترجیح یک
 را بر دلیل دیگر خلاف خدا و رسول و مشله دخول در مورد من شایق الرسول گفته اند
 اصطلاح بریدی خواند و لا نسافیه کو یا این کلام طایفه ثانی شریعت است که مسع حج نه وجوب

دارد و سنت بان جاری شده الحکم بر این اسباب طرف اولیای علی بن ابی طالب
باینکه اگر ترجمه استدلال حضرت عمر که در مختار خود اقامت کرده اند علی بن ابی طالب صاحب الرساله
که پس عمر گفت همین عمل کنی باینچه در کتاب خداست پس بشکست او و میفرماید که این جمع
را و اینک عمل کنی بطریقه سنت جناب رسالت پس تحقیق که آنحضرت محل نشسته بودند
ما اینک سحر می بینم او را و نه منی و این ترجمه ظاهر است که حضرت عمر برای اثبات مختار خود
دلیل از کتاب سنت ذکر کرده اند که لفظی چهار تنوع از کتاب سنت بیان نموده اند و در واضح
است که استدلال عنیدی بر وجه خود و صورت یکدیگر پیش افضلیت امری باشد مستلزم نمی
و دلیل حراز مطلق طرف مقابل نیست تا کما آن کرده شود که گفته اند استدلال حضرت عمر اثبات
بدیهه است لیکن از لفظی طرف مقابل لازم می آید اما گفته شود که صاحب رساله بعضی
مخالفات خود را در مفهوم مخالف اثبات کرده و بعد از این کلماتی که ذکر کرده از قبیل
فاسد بر فاسد است و جواب سخنان هر اگر چه در کتب کلامیه ماسل تحت اثنا عشریه و غیر آن
که گویند لیکن در مقام نظر دیگر گوئیم آن نیست که طعن بر حضرت عمر بحجت منع محالاه
در مهربانیدار ادعای تشیع است زیرا که حضرت عمر منع از محالاه در مهربانیدار عدم لزوم
تفوق عارضات و مومنات بر حضرت سیده النساء و فاطمه زهرا و ادعای مطهرات فرموده
چون که این جزئی در کتاب معتظم در مناقب حضرت عمر ذکر کرده و در لفظ غده صفا السطوف
فی او اخر الباب السابع قبل حکایه الکلمه بالقرآن لما ولی عمر رضی الله عنه الخ لانه بلعنه ان صدق
ارواح النبی صلی الله علیه و آله و سلم حسامیه در سیم و پنجاه صدق فاطمه رضی الله عنها علی بن ابی طالب
غده از نعمایه در سیم فادی اجتهاد امیر المومنین عمر را که از پدر علی صدق البصیرة النبویه فاطمه
رضی الله عنها قصه المهر فخر الله و انشی علیه و قال انها الزاس لا ترد و انی منور النساء و علی الزحاح

علی از نهم به دریم الی آخر الدار و سرکار حضرت عمر مراجه با محبت از محله مهر منع فرموده باشند
 پس قن برایشان باین حکم از بدعیان محبت المصیت ناشایان و حال تویم انکار حضرت عمر از غیر
 در بار چاهه شامه که شسته فلیط شده اولو الالباب و لقصه الی و من الاستجاب
 و نه العصم عجیب الخ اقول لولا ما سبق منی شرط الاعراض عن المقرض بچواب اشال بد ا
 المقال لا هست فی دمه ما لبه مال ارباب الکمال حکم کن اراعی الشرط المعهود و اقول نسو کا علی
 معین المیز و المیز ان العجب کل العجب عن خرافه صاحب الرساله علی المعهود سیده المقال فان
 سیده و اما من العجب من الخطاب حکم علی مختاره کتاب الله و سخته من ادلی الحکم فصل الخطاب
 فتسمیه الشک الفصح بالعصم و تشنعه علی من لانه من الفصح دون الحکم عدم المعنی لکن
 الرقه و اقول لطهاره المار الاستیجار و التمر مع ان کلها فحالها لوان ترت من المعصوم الصریحه
 عن جبا النبی و الامرا کما مرت الاشاره الیه الا ان فانظر الیه بنظر الامعان و الطمینه سمط التوازی
 الفریده و سکت العجایب الوحیده فایه عجیب بحث لا کاد و لو عد فی العجایب مما فی فی البیداع
 مشکلی و از ان جمله است حدیث ابن عمر که در همان کتاب ترویجی مرور است ان رساله
 عن النسخ با حیره الی الخ فقال عبد الله بن عمر ان ابی ان کان الی یهی عنها و صحبا رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم اوالی اسع ام امر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال الرجل بل امر رسول الله
 بعد منسجها رسول الله و مثل ان حدیث اکتب الی تسنن و رایت تسنن انهم ان ابن عمر و روه اند
 سابق بر من ان عام انداهی این اصلا ابن عمر حضرت عمر و قبل اختلاف مجتهدین فیه بهم و بل
 اجتهد و است مثل اختلاف در میان حضرت ابی و ابن عباس در مسئله حرق زنا دود و دیگر صحابه بهم
 انفسر اختلاف مسلم جموع طعن طرف احدی انما یقین بالطایف قول کی بقول دیگر میست چه
 سیر کی اگر کتاب سنت مسندی دار و چون ابن عمر از بنی هاشم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

محمد و زید و محمد بن ابی و استنباط مسائل علی مصداقهم و واجب بحیث در و دیگر اطراف
 بعد از اعلیٰ نسبت اب و در مقام خود و چون حضرت عمر محمد و ضیق بطول و در جمیع و دیگر قوانین
 اجتماع و در انبیا و بی سید استنباط هر آنچه تفصیل بمعنی از کتاب قد عمری که در از ان احوال
 خلاصه خلفاء و مندرج است تجوی و واضح میشود و بعد ایشان حکم اولی عاقله خود و از او را بر نهند
 جمیع سید و دیگر که بعضی مجتهدین آن قرون و قرون ما بعد ایشان مخالف باشند و معهود اکوم
 مخالفت پس باید و در صورتیکه هر دو از مجتهدین باشند و داد که کتاب نیست نسک باشد
 استبعادی ندارد و انفسه اختلاف و مجتهدین امامیه و دیگر مجتهدین شیاع است بلکه در نسب حد
 شیعه خلاف امام لاقی با امام سابق بر عینه مروی است که احصای آن مسخر و مقام غایت محبت
 در صحاح ایشان از جاب یک امام و در یک آن قولین مخالفین فی الظاهر علمین متعابرین
 با و بی نظر مروی است شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی در تهذیب و باب من اهل الله کما حقه من الناس
 و من حرم منهن فی شریع الاسلام روایت کرده عن ابراهیم قال سالت ابا الحسن الرضا
 عن رجل طلق امرأه ارجح اهلها قال لا حتی یقضی عدتها قال و سالت عن رجل کان له
 امرأه فمکلت امرؤج یا جهات قال من ساعده ان احب و غیره کلمی و کانی و باب اختلاف
 الحدیث با سناد خود از مضورین حازم روایت کرده قلت لابی عبد الله علیه السلام درایمانی
 اسالک عن المسئلة محضی فیها الجواب ثم حکمت غیری صحبه بها جواب آخر قال اما تحب الناس
 علی الزیاده و النقصان الخ و سرکاره در طریق شیعه اختلاف در روایات امام لاقی با امام سابق
 بلکه اختلاف در روایت یک امام و از او تا و ایل بدریاست پس وقوع اختلاف و بیان روایات
 حضرت عمر و این عمر که ام مقام استبعاد باشد و چگونه توجیه صحیح آن نزد عملاً مقبول باشد
 از آنکه است حدیث جابر که در و ایل و ح و ساند سیدین کرده و حاصل معنی آن اینست که ابو بصیر

که ابو بصیر گفت که این عباس از سبک و متبوعه این زبیر بن جهمی میگردد و از آن پس ذکر نمودم این را
 نزد جابر بن عبد الله پس در یک گفت بروست من شدت با حدیث متبوعه و مانع کردم و زبیر بن جهمی
 را در این خدا بود بمسیر که که غرض غلبه شد گفت بدستیکه حلال میگردد و خدا را می رسول خدا
 در حدیث و قرآن نازل شده در مقام خود پس بجا آمد حج و عمره را بهی که حق است و از زبیر
 و ترک کجای نماند این زبیر را اما آخر آنچه سابق گذشت نشستی در حدیث تصریح واقع است
 با سبک حضرت عمر امیر میگردند مردم را بجا آوردن حج و عمره بهی که حق است و از زبیر بن جهمی
 ترجمان همین الفاظ نموده پس این امر داخل کردن امر و مورد آیه و من یسافر فی الرسول
 مستعمل و آنچه در حدیث واقع است که حلال میگردد خدا را رسول خدا هر چه منجاست صریح است
 در سبک حضرت عمر تکلیف و بحکم استیفاء از قرآن می فهمیدند و سوای رسول این مصعب را
 برای دیگر اثبات می نمودند پس چه بلایا انصافی است که این قسم کلام را برای اثبات مخالفت قائل
 آن با هر خدا و رسول سند آورده شود و اختلاف جابر با حضرت عمر از قبیل اختلاف مجتهدین است
 فیما بینهم در امور اجتهادیه که مستند به رجوع قیاسی بطرف احد المجتهدین نیست از آنکه
 آنچه در صحیح بخاری از عمران بن الحصین آورده زبیر بن جهمی کتاب الله یعنی متبوعه الحج و
 از زبیر بن جهمی که هم قول آنرا نسخ آیه متبوعه الحج و لم نه عن رسول الله حتی یات تم قال بل
 زبیر بن جهمی چون در حدیث عمران بن الحصین تصریح واقع است متبوعه الحج لم نه
 صاحب رساله ازین حدیث بطریق دیگر و آن تصریح متبوعه الحج نیست در فایده ماند استدلال
 بر جواز متبوعه النساء و متبوعه بعد از جواب است باطله این اختلاف و بیان حضرت عمر و عمران
 بن الحصین از قبیل اختلاف مجتهدین فیما بینهم است و جواب آیه متبوعه الحج که من منع بالعمرة الحج است
 بر حج که عمره و الحج و عمره بر آن الفاظ گذشته فمذکر و از آنجا است قول خلیفه ابی عثمان کاسانی

رسول الله عليه وآله وسلم واما احرمها كذا وبقام بيان متعديان مع فصل تمام الكتب بيان مجموع
انتهى اين قول دلالت بر بيان حرميت متعدي الحج ذار و كذا كذا اراده واحد از متعدي شده و در
شمار است احقر العباد و بابر بنه غير موعودين و محاورات عرب خيد لعل از علماء يهود و مسكر
بايات قرآني و احاديث نبويست برين مطلب كه سبكه از انچه است آنچه تعالى در قوله
منفرد يا فصل في الاثمين است و اليها الفصل و هو لافد ما وقد علمت في بعض الفصول بالعارف ان الله تعالى
يخرج منها اللور و المرحان فانها كوحان من الملح لا من العذب انتهى و علامه طبرسي مجمع البيان
تفسير كرميه يذكرة و مزموده عن الزجاج قال انكسبي و هو مثل قوله جعل العزيم من نور او انما في واحد
منهن و قوله يا مغشيه الجن و الانس الم باكم رسل سكم و الرسل من الانس و من الجن انتهى و
مثل اينست در مصداق تفسير جامع البيان و ديكر تفسير المست و صاحب دايه ميفر ما به
الاشنان قد را و يذكرة ما الواحد قال الله تعالى يخرج منها اللور و المرحان و المراد واحد ما
و قال عليه السلام لما لك ابن اخو ريث و ابن عمر رضي الله عنهما اذ اسأرا فاما فاما قبيحا و المراد واحد
انتهى الي غير ذلك من الشواهد الكثيره الموجوده في الكتب الشهيره و قرينه را راده واحد از بن متعدي
اكنه حضرت عمر انكار متعدي الح نبي فرموده بلكه ارا شروع ميدانسته و چنانكه در زوفايده مالي
فصحه صبي بن معبد و عماره و مره العنين في بعض الشخين كذا ال بر مطلب است بگو خواهد شد و
از انجا است روايت ثلث كن علي عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم الحج كذا سابق نقل علامه طبرسي
شراح صحيحه في سببان يافته انتهى اين روايت را حصار سله و در حديث فائده ماله ذكر کرده و حسن
از ما نجا ما به و در كلام بر آن و زوفايده مالي عشره فائده فاسطر . و اول جمله است از حرميت جامع منزل از
مردمان بن بگو آورده قال شهد عثمان عليا عثمان سبي عن المومنان جميع مبيها فلما را و كذا علي اهل بيته و
ليكن حجه و مره فقال عثمان براني انما من تفعله قال كنت لادع سبه رسول الله صلى الله عليه وآله و انقول الحمد لله

مستند امر است که اختیار طریقی را از طریق متعدد که در تفرع جاری باشد چون حج لیست طریقی مستند شود
از اول و چون در منع پس جاریست که در اختیار باید قرآن و از اول و منع کند از منع نباید مصلحتی کرده باشد
و این سنائی و از سنائیست زیرا که امر مباح کای نهی غنه میشود و از جهت اشغال آن را در امر و ایام
ساعتی از آن جاریست و نیز فعل است که عموماً در فداهی از آن شنیده باشد پس مستحقاً علم فاعل
کرده باشد انتی محصل جمله کلام صریح است و اینکه عموماً حج منع نمی کرده بود و هو المطلوب انتی
کلام فصل بن رویان صریح است و دیگر حضرت عمر اختیار قسمی از اقسام حج کرده بود و ظاهر است
که تعامل امر مختار غیر مجبار میباشد نهی غنه بمعنی حرام و برین اهد بر مراد از منع و نهی که در
عبارات فصل بن رویان منع است منع ارشاد و نهی اولویه باشد و تحقیق اینست بودن
این نهی از فصل بنی اولویت تصریح فرموده اند امام نووی در تفسیر صحیح مسلم منقرایه قلت و المختار ان
عمرو عثمان انما هو عن النبی سی الا عطاء فی أشهر الحج ثم الحج من عامه و مراد هم سی اولویه غیر
فی انفراد لکن افضل و قد استدلوا بجماع بود علی چهار اول و منع و قرآن من غیر کر اسید و اما
از حلقه فی الاضلال سنائیست که انی و نه الغنین بلکه در فصل بن رویان رحمه الله در عبارتی
که سار ساله محصل ترجمه اش فعل کرده تصریح نموده است باینکه نهی حضرت عمر بنی اولویه بود نهی
و از جهت مال و این سنائی و از سنائیست الحج و مقصود ما درین مقام همین است که حضرت
عمر غیر منع را بمعنی که در عبارات امام مذکور است افضل از منع سید استند بدلیل کتاب و سنائی
کما مر ما به پس نهی حضرت عمر از قسم منع مطابق تصریح فصل بن رویان و دیگر علمای ائمت
نهی اولویت باشد نهی بحرم برین اهد بر کوئم آنچه سار ساله گفته و اینک کلام صحیح است و دیگر عموماً حج
منع نمی کرده بود و هو المطلوب انتی اگر مطلقاً ثبوت نهی اولویت از حضرت عمر مستند است
اول و الا سنائیست من الکلمات است و در حاشا لوافق اگر نهی بحرم طایع شریعی طایع خلاف و آ

و اب المجتهدین است پس ثبوت آن از کلام فضل بن زور بهمان قابل ناشای عطلای فاق
 اما یکجا اجتهاد و موافق بر دود است باینکه در محل خود ثابت شده که اجتهاد در مقابل نص جاریست و اگر نص
 خود در سبیل را اجتهاد و مانند پس بر بدعتی را میتوان گفت که اجتهاد است بالجمله فرق در میان اجتهاد
 که انبی و اعداء بدعت و بدین نیست استی. مردود است باینکه اگر اطلاق صورت تعارض را در
 اختیار احدی از اقسام ثلثه صحیح شود از یکسخت بقیه راه اجتهاد و در آن بدعی بود و در صورت
 آن پس اجتهاد تشریح بعضی اوله بعضی دیگر جاری و در کلام فضل بن زور همان تصریحست باینکه
 حضرت عمر طریقی را از طرق متعدد و شریعه که در حج جاریست اختیار نمود پس صحیح البش با اثبات
 عدم شریعت اجراء و یا عدم شریعت این اعتبار بر ذمه سایر سالانهم بود باینکه این مردود متعدد
 نوعی کرده اجتهاد حضرت عمر را که مستند بکتاب و سنت است کما مر ما به و سیاقی فی القول بالا
 مجوز از آن در حق که در مقابل نص کتاب عم نموده آن را جواب کلام فضل بن زور بهمان تصور
 نماید و آنچه گفته است که مخالف خدا و رسول را اجتهاد و مانند پس بر بدعتی را میتوان گفت که اجتهاد
 است استی از آنکه کلمات صراحت است زیرا که سابق ازین خود در فایده حاوی عشر از جامع
 الاصول از حدیث ابو موسی استوی نقل نموده که حضرت عمر بخواب فرمودند آن ناخذ بکتاب
 و نه فاق الله عز وجل قال و انما المالح و العزیر للعدوان ناخذ بسنة نبی فانه لم یحل حتی یخبر بهدی استی
 این ناخذ بکتاب سنت را بدعت نامیدن میرانم که بکدام اصطلاح راست می آید و مختص
 نمودن باینکه مخالف معصوم یا حکم کبری دارد باشد و میان امور متعدد و طرق متعدد
 جاریست بخلاف حکم واحد حکم سخت و دعوی دلیل است و آیه من یشاق الرسول الاشیاء
 مرد و کما لا یخفی استی حکم مخالفت معصوم را باینکه تنهیدی یکی از امور محرمهها را ماذ که کتاب سنت
 تشریح در مقابل ناشای اولی الباب است و قابل اما بنفسم تشریح بر آوردن شایق الرسول در

کردن از جهت اجابت اگر انجمنی مخالف سمر باشد پس علمای امامیه که منع را یکی از امور بطله عمر می
سند بر عوان و ادوات بر حج سیدند مخالف نظر کرده و نیز کما نری کماله محلی اگر چنین اجتهاد
جایز میسر و جراحات ایبر عثمان الکامی و انبی در فهم نمی اینکلام حرامم زیرا که اصل نکات
مجتهدان فیما بینهم در امور مجتهد فیما بینهم در امور مخصوصه باب اجتهاد و انکار یکی بر دیگری در آن
انچه حصار داده عدم صحت انکار ایراد بر عوان این اجتهاد و تفرق نموده است اصلا بخاطر مرسد
که منفعی بر که نام نایده است طرفه ترا که اجتهاد که مستند برین شرعی نباشد او صادر از قایل محل
الناس افقه سه جنی المحدثات فی المجال مقبول و معتبر باشد و اجتهاد علمای محول امامیه که شیعه و اتباع
باب مدینه غلام باشند باب سلب خلافت متعلق و بر سر آرا آنها معتبر و معتقد نباشد نهی
طرفه کلامی است که با طر را بشاید آن استجاب پیش می آید و سامع را از اصغای آن حیرت
رومی نماید بایشان که اجتهاد مثل حضرت عمر را که نزد ما را پیش موافق کتاب است و در حدیث ایشان کما
فقه عمری و را از اخفا مرتبت است بمقابل اجتهاد علمای امامیه و بر و مامور غیر معتبر میگردانند بلکه اراده
از امام آن را میسازد و بر آن قدر که گفتار نموده و امامیه را اتباع باب مدینه علم میفرماید یا بحمله اجتهاد علمای
امامیه و باب سنت خلافت خلفای سازع فهم و بر سر آرا آنها مخالف تفصوص خوانند که در باب امام
لیاقت خلافت برای آنها و فضایل عامه صحابه بصح عموم و در فضایل صحابه نیز باقی فهم تصحیح عموم
بالا اشارات العده که از اجماع الهم و دست و در تفاسیر شیعه رجوع آن اشارات بطرف اصحاب متنازع
فهم مندرج بنما که بعد از آن در فایده اولی مذکور شده و قد کثیر و تفاسیر شیعه مثل شرح
الصادقین و مجمع البیان طبرسی و تفسیر الوائض را از اصحاب امامیه و نیز سقیم اجتهاد امامیه
مخالف اند و سنت حضرت امیر که مسلم بر یکا صحابه مذکور بن خصوصاً و کافه صحابه عمود است و لکن
حضرت ایشان بر صحت خلیفه خود به صحت صحابین سخن میگویند که مهاجرین و انچه را با صبح عموم

بصیغ عموم و خصوص و ترجیح ابداً است و احتجاج طبری واقع و همین صیغ مابین بر صیغ در صحت کما علم
 و دیگر کتب شیعه از حضرت سجاد و دیگر ائمه امجاد مروی خاک که بعضی از آن صحت خود را ذکر کرده و اگر کسی
 بگوید که این شیعه بود و این را سجد اجتهاد این را بزرگواران بابت معقول نیست و دیگر گویند مابین جمله بعضی از
 خلفای متنازع فیهم در کتب تاریخ و سیر و تفاسیر شیعه باید دید که این بعضی از اعلای کلمه اسلام
 و غیر آنها کلام امام و مسکن نظام شریعت سید امام معبد را تمام و بشنید و قطع نظر از همه گویند که مسلم
 ایشان در امر خلافت و سرکتاب صیغ مابین ایشان و امی و دو چهار کسر کلام و آه انکشی عن الصادق
 علیه السلام علی زعم الشیعه و قد مر تعلق فی جواب الفایده الاولی باینکه قدح و نبوت کلام و نویسیع و آیه
 انما یرایان بر اهل اسلام است چه ایشان خوانند گفت که جمهور صحابه و آنکه بر خلافت باطله اتفاق
 کردند همین طور ایشان منتهی باین شخصی را بر نبوت برانگیزد و خود را در تو انجمن دانموده و از او عداوت
 و محاسن صفات الشخص شهور نموده باشند پس انکار خلافت خلفای راشدین قدح و صحابه
 المرسلین و حقیقت بر هم زدن بنیاد تواریخ و از هم سکن حد ما اسلام است و معبد گویند که اگر کسی
 امور جهاد و علمای امامیه که بر خلافت معقول و منصوص است مسامی داشته باشند پس اجتهاد و مجتهدین
 اهل سنت که هستند کتاب و سنت و اقوال و عروت ظاهر است چه کسی دارد تا فایده ایشان اجتهاد
 مجتهدین امامیه را بر اجتهاد علمای خود ترجیح دهند و با قطع نظر از همه گویند که اگر کسی از ساده لوحان
 و جهل و بعضی فرق امامیه بخواهد اثنا عشریه را که انیمه سهل اثنا عشریه او را اتباع بابت به علم نماید
 و بابت سلب امامت از بعضی از اثنا عشریه که معروف شانت بر اجتهاد اثنا عشریه ترجیح دهد خدا
 و اندک صابر سار سجد این چه خواهد گفت و اگر چه نمی طلب پس عمده و تفصیل طلب است لیکن نیاز
 استادی بودن مقام بر اجتهاد و اجمال نام انکار خلافت و آنچه صابر سار امامیه را اتباع
 بابت بدین علم فرموده پس در یافت معذور و نمودن قاضی گویند سوستی منصرف و دوافعی

و انصاف در او نیست چنانکه در جواب فایده اشعاره بان رسیده و بعد اطلاع بر محقق شده
 با آنکه امام را در کان حاکم است و در حد باب چهارم در بحث حدیث الی باری فیکم التعلیل
 الی کران بحث حقوق است فایده مخبر علی بن ابی طالب بعضی از آنحضرت نام برده و بعضی را
 از عقیده او اما اشعار بکه در کلام این نصبت واقع شده باینکه نبی نبی نبی بوده پس با وجود
 مخالفت این قول عمر و اما احرمها و اعاقب علیها و نظایر آن معید مطلوب و نه نیست چه بحث
 منقطع تجریم نیست بلکه حکمی از احکام خمس که صادر از نواهی نفسانی باشد بدست است
 آنچه از مخالفت توجیه فضل بن روبرهان قول حضرت عمر و اما احرمها و اعاقب علیها گفته است جواب
 انشاء در فایده عادی سر جانیکه متا رساله قول حضرت عمر عثمان کائناتی عهد رسول الله صلی
 علیه و آله و سلم الخ را استدلال علی محمد رضی الله عنه متوجه و ذکر کرده بدو است چون بجهت فیه بودن
 راجعیت و مرجعیت و اقسام حج ما و کتات نسبه که مستند حضرت عمر و انفع شد و در صورت
 سرسی ایشان را که مستند کتات است کما مرغیره و فضل بن روبرهان تصریحاً ما علم من
 العلماء الاخبار و عبادتهم کما مرغل من الامام انودی روح ذکر کرده بدست گفتن از بدایع باشد
 اما اینکه شاید عمر شنیده باشد نبی تنیر از ان پس محروم من طین است و کتب اسناد عمر حکیم بن
 خود شناس است اینقسم من طین از علمای شیعه متواتر است چنانکه فاضل نو الله سوکرات
 احتیاق الحق در طعن قوطاس در مابند قول علامه علی و دفع اعتراض فضل بن روبرهان که مستند
 عبارت است ثم ما ذکره از ادان نفس حال سوده علی علامه علی فیه اس من الاخبار باغیب الخ و مرود
 فیه ان الاطلاع علی الغیب فیکون بالهام الله و اباده و الحسن و الحسن کما در من قول صلی الله علیه
 و سلم ان من فیه من علم ذاک السلف المحضون فیکون من ذاک السلف فیکون من ذاک السلف فیکون من ذاک السلف
 من عدم الخ چنانکه فضل از معقلا در جواب اولی فایده را گفته که فایده من سرگاه سراب

هرگاه که برای شیعه را بجاوب منع فضل بن رو بهان ابداع احتمال جابر باشد فضل بن رو بهان
 در مقام منع ابداع اینهم احتمال جابر نباشد و آنچه گفته شد و کذب استناد عمر بن عمر را محس
 و شش سہمی جوایش در او اخذ نماید و عادی عشر که شد فلیطالع به علامه اگر بیاورد چنانکه
 این امر در جامع الاصول و نہاد آورده اند قال سزا بدین مالک البیہی علی الہ علیہ وسلم از این
 نسخہ ہدہ الحامد ام علامہ فقال لا بد او فی اخری لا بد الہ ہای ہی اخر الہ البیہی این حدیث
 دلالت بر جواز منع فی نفسہ دارد و آن منافات بکبر نیست لکن بحیث آن عارضہ منسوخ حج عمرہ
 و مرجعیت آن از او و در صورتیکہ نظر اول شرعیہ اجماع از او نیز مجتہدین ثابت شود ندارد
 و در باب سہمی بوضوح می بیند کہ حضرت عمر سرگودار اگر مفاہد حدیث در این بن مالک است نمود آورد
 از او از ارتفع افضل میدانند و حدیث مکرر باطل و دلالت بر افضلیت تمتع بر افراد ندارد
 پس در کراچہ حدیث درین مقام غیر سدید و استندال بآن و یا نحن فیہ ما مفید آری اگر حدیثی ال
 بر افضلیت تمتع از او و مقابلہ اول حضرت عمر کہ سابقا ذکر شد موجود و شش باشند و پیش
 نمایند و در مقرر کرد کہ بعضی مقید بامد منسوخ نشود و لازم الکذب پس احتمال آنکہ
 جو از تمتع منسوخ شدہ از محل اعتبار سابق است البیہی فضل بن رو بهان و دیگر علمای
 ایست و در مقام نسبت اعتقاد نسخ تمتع بطرف حضرت عمر مکررہ اند با جواہر شان مناسب
 بسال را عدم بحث نسخ نفس مقید بامد مفید باشد بلکه ذکر نسخی حضرت عمر بطور نفی از سابق
 بیاورد مرجعیت آن با اعتقاد حضرت عمر کرده اند کما مر لعل من و ہدہ الخفیہ پس این دلیل ہم در
 غیر محل نزاع و ایہم آری اگر دلیل دال بر عدم رجوعیت آن بمقابلہ اول حضرت عمر پیش نظر
 باشد بر روی کار آید با لغرض اگر عمر را عاشقین ماسح آن میفرمودند مانند و ایست غیر
 معاشران بسیار و لا نزاع از در جمیع قبول سابق مسودہ مذکورہ است کہ اسکا اعتراف نماید با آنکہ

حضرت امیر اکابر کاتب قادری صاحب مدد استند بکونه مقبره تواند بود و این روایات کثیره و کثرت
 ابواب کافی بکافی معنی حدیث سخن معاشره نباید لایزال الح و در دست از یکدیگر است آنچه در باب
 اعلام مروی است از ابی عبد الله علیه السلام آن را نباید لم یورثوا و سما و لا دنیا را و اما در ابواب
 من احادیثهم فمن احدثنی منها احد یحذر ان یزید و الا یحذر ان یقل و است آنچه فریب معنیون این حدیث و باب ثواب
 اعظم العظم و در دست و همچنین احادیث بسیار معنی در آن کتاب موجود و بلکه بعضی ابواب بر آن
 در آن کتاب برای و داشت علی بن عقیق و در آن انقسم احادیث بسیار موجود و من شارح الاطلاع
 علیها علی جمیع الیه پس حکم سابقا حدیث سخن معاشره ابیاح اند در چه قبول نزد عقلاء غیر مقبول و
 معبد اکوتم بحضرت عمر و عای نسخ نسخ الحج و استند و نه احدی از علمای المسلمین آن را معنی
 بطرف حضرت عمر نموده پس معلوم نیست که حصار رساله در ابطال این خیال فاسد الا ساس
 جراحه نداده و فرط پس نموده آری و خواهش ان افضلیت افراد از متبع بود و بر آن دعوی
 اگر کتاب سنت است لال کرده بود و دنیا که خود صاحب رسالت آن روایت را و ز فایده عادی
 عن ارجاع الاصول از حدیث ابو موسی اسوی نقل نموده و بده الفاظه فعال ان ما عند کتاب
 الیه فان الیه عود حل قال و انما الح و الیه و الله الح پس از جواب استدلال حضرت عمر اعراض و بد
 و خیال نسخ آن بخاطر گذرانیده متوجه دفع آن گردیدن مقام استجاب ابی الالباب است و کفیه
 است که چه روایت کسیکه اعتراف نماید باینکه حضرت امیر او را الح گوئیم سحان الله و ابان که
 ایضا اظهار انکسار بکتاب صریح نموده و عابد نموده الفاظ خود در حق انبار بر مان را نداده
 باشند نزد شیعه در قضی مراتب قوت باشد و باینکه مفروضه حضرت عمر بحجت اکتافان بود
 آن میبودند از درجه اعتبار ساقط و جواب لفظ کاتب قادری و غیر تمام و در او اخر فایده را بیده
 گذشته فان نظر الیه الیه نظر الیه نظر الیه لا کاد لو حدیثی لظن الیه سفار و بعد و است

دولت میکند بر مظلوم با انچه بحسب الله باری در ستم فرموده بسبب اتفاق العصر الهی بعد از
 الخلاف فی الاول متبع عند الاشعری و احمد النعمانی و الامام و المختار و واقع حج و علیه اکثر الحنفیه
 و ایشافیه لنا اجماع النبایین علی جواز شیعہ و غیره و قد کان عطاء عثمان بنی عند انشی سابق
 ازین بطل آمده که بنی حضرت عمر رضی الله عنہ که درین نسخ حج عمره و غیره بنی خود و محمد بن یحیی
 نشان انقسم بنی را هم مسلم باشند و اجماع بر جواز آن ظاهر است صورتی که چنانکه نقل آن از
 امام نووی که ششست باین عبارت و قد انعقد اجماع بعد علی جواز الاداء و التمتع و القوان من غیر کراهه
 الحج پس ثبوت مطلق صاحب رساله که وقوع نخی بحرمی از حضرت خود و باین متبع است از عبارت مسلم
 غیر مسلم سببان ایه الخلاف ایشان بسبب شهادت جو دست عمری را که کرده بخلاف آن اجماع
 نموده معلوم نیست که در متون صحیفه که در کلام نقصان بایشان میرسد که در آن نیست عمره و دست
 نداده انشی اهل انصاف را ازین مقام صاف و واضح میشود که عمده ای نیست تابع نیست انچه
 صلی الله علیه و سلم اند چه سرگناه و ایشان امری نیست نبوی ثابت میشود و مخالفت دیگری با آن
 و از همین مقام ظاهر میشود که اگر از متون و غیره و ایشان از نیست نبوی ثابت میشود اعتبار بظرف
 نخی حضرت عمر بن الخطاب که در متون الحج نمی یابند و ضرر و نقصان نشود انشاء و در فوائد سابقه که
 منعقد بر این مسند است مذکور است فلیرجع علیها موقوف علیها و شرح ابی کلام گفته که اما
 نخی عثمان پس ثابت است و حدیث مروان که انفا که شت نقل کرده بعد از آن گفته که اما
 نخی امیر المومنین عمر بن الخطاب نیست پس صحیح لیکن در روایات غیر معتبره آمده که عمر سکفت
 شیعہ و در بابیه و غیره و من از احرام میبازم شیعہ حج و شیعہ و می علی علیه السلام پس اگر این خبر
 صحیح باشد معنی آن چنین خواهد بود که این ستم که احادیث از زبان حضرت علیه السلام واقع شده
 و باز احرام کرده شدن بیان میبازم حرمت از او نمی یابیم از آن بسبب اینکه حرمت از

در نسخ ثابت شده بعد اباحت آن و در او عمر از نسخ صحیح حج بوده و هیچ کس هم الحاق مالا حرام
نی یوم قبل غزو و نسخ حج اگر چه در حدیث و احوال واقع شده لیکن مخصوص بصلوات بود و چنانچه
سلم از ابو درودایت کرده اما مشهور است که در روایت خبر صاحب شده بود لیکن بعد از آن روایت
حرام گردید و حجت علی بن خیر العجل خبر در عهد شریف نسخ گشته و بعد از آن روا شده او آن چه بدین آن
و اینکه عمر گفت که هر سه امر در وقت آنحضرت بود پس وحش این است که کسی تو هم گفت که حکم و آن
با قیامه پس بر آن دفع این و هم این کلام گفت ما اطباء کلام را اخبار کرده ایم مگر بحقیق که بعضی
سخن را در اقصای اطعمای نورانی بنمایند و بگویند که امیر المؤمنین (ع) حرام کرده آنچه در زمان عمر علیه السلام
مباح بوده و این گناه کبیره است فلا یفتی فی شئ من کلامه الحمد لله که این منع است
که در بایک عثمان ارجح مع سبی کرد و این در اثبات مطلوب کافی است که گفته اند سیرت گشته
سود اسلام است پس سنیان را میرسد که در حق او بگویند که بعضی سخنان و اوصاف اطعمای نور
الهی نموده بگویند که عثمان نمی کرد و از امریکه مباح بود و در وقت عمر علیه السلام و این گناه کبیره
است و اینها ظاهر کردید که لطف و مهربانی سنیان بر حال عمر زیاده است نسبت به عثمان که
او را از وجه تحريم نجات دادند و این میباید که اگر قرار استی مودا اعبه العلی بن حجر العلوم که
حق استنادی او بر فصل و پار صا رساله ثابت است لحاظ رتبه او نموده در حق او انفاط
بی از بی بر زبان او رون بعد از رساوات کرام و نه فای عظام و بالجمله کلام صاحب رساله
در مقام محل استعجاب اولی الاعلام است باینکه مودا مایه العلوم درین معیت علی مالف غنه
صاحب الرساله مطابق داب محققین اول کلام و در حق روایت نهی منتهی حج نموده روایات
نهی حضرت عمر را غیر معتبر و روایات نهی حضرت عثمان را ثابت گفته که این منصوص عبارته بعد
از آن ترتیب بر مسلم معیت حضرت عمر بیان معنی آن بر دانسته و فرموده که مراد عمر است

عزراستو الح مسیح ص لود و بعد تم الحج بالا حرام فی یوم قبل عزه الح و بمعنی خبری که بحر العلوم
بیان نموده مطابق مضمون ایام الملت است است اعم از یکدما سی فقط حضرت عثمان باشند
یا ایشان و حضرت عمر و در سوره العنکب ان ارام نووی نقل کرده قال القاضي عیاض ط
حدیث جابر و عمران دالی موسی ان المسد النی اها فوا فیها انما سی فسیح الحج الی عمره الی اصر
النی من قبلها و ازین تفصیل واضح شد که کلام بحر العلوم و ثبوت نبی از حضرت عثمان و عدم ثبوت
آن از حضرت عمر است و بر تقدیر ثبوت نبی از حضرت عمر هیچ معنی آن از عرف ایشان نبود
همان معنی بعینه از محی حضرت عثمان در ادب علی بن ابی طالب علیه السلام الحاجه بسبح بحر العلوم
معنی حضرت عمر بر تقدیر ثبوت آن بیان نموده و ذکر معنی نبی ثابت حضرت عثمان را بمطالع علیه
شکر کرده و ظاهر است که نبی از بقسم تنوع مخالف کتاب سنت نیست بلکه نزد ایشان سبب آن
است کما مر ذکر اوله غیر مره در مضمون آنچه صاحب سوره تسلیم بحر العلوم نبی حضرت عثمان
را حمد الهی بجا آورده از او مطلب خود که نبی ایشان را امریکه در وقت آنحضرت مباح بوده است
سبب تحصیل عالی از تحصیل باشد خود و لیکن در روایات غیر منسیره الح ناشی از عصیت و عناد
و عدم اطلاع بر روایات مدسب و دشمن است چه علما اعلام او شمل علامه موسی و فاضل الصغریانی
و غیر ایشان باجذب اعتراف نموده اند و در فایده سابقه از روی احادیث صحاح و غیر صحاح
به ثبوت رسیده که عمر نبی از مسد الح کرده بود پس روایات کثیره صحاح خود را غیر معتبر دانستن
سفاهت محض و جهالت است است استی اگر چه جواب تشبیه صاحب را بدین روایت است
الی علامه نقوشی و غیره در جواب و جد ثالث فایده ثالثه که شسته لیکن در مقام بطر محض ذکر
کنیم و گوئیم که علامه فقهی روایت آن عمر سعد المر و قال ابی الدانیش لیث کن علی عهد رسول الله
صلی الله علیه و سلم الح و بشرح قول صاحب خود که منع حضرت عمر را از مسد الح و مطاعن ایشان

دارد و آیه است ذکر کرده و انقسم ذکر بر صحت روایت که کلام بحواله علوم و نیست و لایق ندارد و همچنین
علامه مصطفی را این طعن را از طرف فاضلین در خلافت حضرت عمر علی کرده بطریق ارجاع و اعراض
تسلیم نمی حضرت عمر از آن جواب داده است و هر عاقل میداند که تصحیح خبر با الفاظ امر است
و تسلیم منطوق آن مورد اجابت در پیچیدگی و کسب از تسلیم شارح مقاصد خبری را جوابی بطریق
واقع طعن از جانب حضرت عمر نباشد بر او مدعی لازم گشت نه اگر صحت الفاظ خبر به ثبوت
می بود خصوصاً در موردیکه شارح مقاصد از این جهت در تعدیل اخبار نباشد و آنچه در شرح طوابع
اصفا فی نظر رسیده آیه باین عاقل بر داخته میشد و آنچه گفته است که در فایده سابقه از روایت
احادیث صحیح و غیر صحیح به ثبوت رسید الح که گوئیم بحواله علوم قدس سره نمی حضرت عمر را غیر ثابت
گفته نه روایاتی را که موثر نمی است باینکه در فایده سابقه بطور موقوفه که روایت متواتر
کائناتی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم الح دلالت بر نبی از متعه الح ندارد و روایات دیگر که در
صاحب سابقه ذکر کرده اگر چه دلالت بر نبی دارد لیکن بعضی را از آن بحواله علوم غیر معتبر فرموده و بعضی
دیگر که صحیح است روایات صحیح دیگر که دلالت بر حکم حضرت عمر بخوار مشروعت آن دارد معارض
ان روایات موجود است معارض روایات نبی حضرت عمر ثابت نیست و بخلاف روایات نبی حضرت
عثمان که با تعارض است پس نبی حضرت عثمان از آن روایات ثابت میشود حال روایات اعتقاد
حضرت عمر بخوار مشروعت آن باید شنیده پس باید دانست که حدیث در العین قدس سره میفرماید که
اصحاب مسبوکه روایت کرده اند قصه صبی بن معبد عن ابی وائل این رجال کان نصرانی فقال له
صبي بن معبد اسلم فاراد الجهاد فقتل له ابداء الح عالی الاستعري فامر به بجره و الح حسیا فقتل
سویلی او در نزد بن صوحان و سکان بن ربه فقال احدیما لصاحبه ابداء الغل من نصرانی
فقتل و لك عليه فلما قدم الى عمر فذكر له ذلك فقال له سبه سبه فقال و سمعت مرة آخری فقتل

و گفت بسمه ملک احمد استی و بعد از این روایت صحابه العین روایت دیگر دال برین
 مطلب ذکر کرده بوده و نموده و این قصه دلالت میکند بر اینکه فاروق الکبار نمیکردند را بلکه ابرار
 شروع میدادند الخ و آنچه صاحب رساله کلمه سفایت محض و جهالت بحث و در حق بحر العلوم بزرگوار
 جاری کرده و این خارج از شرط این عباد است و لکن آنچه معنی حدیث از تلمذ نفس خود
 تراشیده پس در حقیقت سخن حدیث کرده چنانچه سابقا بیان آن نموده شد استی اقول چنانکه
 صاحب رساله شباهت عجیب برین معنی وارد کرده و در اینجا حقوق العباد استقامت آن از محاورات
 اهل لسان و صحیح ایضاً عربیت بیان نموده و لطایع به قال لعجب است که عبد الله بن عمر حضرت
 خلیفه استی از انفسیه و قول بدو خود را ترک نموده و ایشان معنی ابرار نمیداد استی اقول
 اگر چه صاحب رساله مثل اسکلام در یاسین هم ذکر کرده و از حقوق العباد و جانش در مقام بیان نموده
 لیکن در اینجا بطرز دیگر میگوید که این قول صاحب رساله لطایف تا دلیلت جدید و که از یاد او است
 و چون سابقه روی است و علمای هر فن ابداع آن بنماید که لازم می آید و معجز گویم
 چون داف ابن عمر احدی بطاهر سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و بطور حضرت
 عمر در قیوم نظر در آن پس در صورت مجتهد بودن هر دو شخص تطابق در فهم العباد لازم
 اما آنچه گفته که بر ادعای حج نموده پس در حقیقت که یب علما خود مثل فضل بن زوهران
 خود چه است و ظاهر کلام صاحب مسلم برین است که ای عمر استی و آنچه
 و زخم معنی اسکلام چه اینم چرا که مولانا بحر العلوم درین قول ای حضرت عمر را مسلم دانسته
 مطابق دیگر اید الهیست به بیان معنیش بر اوخته و چون متصل بن زوهران و صاحب مسلم
 نیز بنی حضرت عمر را مسلم دانسته اند این کلام بحر العلوم در باب تسلیم بنی مطابق کلام فضل
 بن زوهران و صاحب مسلم خواهد بود و نه مکذب آن و علاوه آنکه اگر سخن مرادی بود

بسیار شایع را در میان کفار از آن نموده و گویا در این کتاب از آن را حاصل شده است
چون این الفا و سابقا با ما تعلیم آمده تا کجا که از آن نموده آید و این نسخ را منتهی
غیر متعارف است و متبادر از آن میشود که حج تمتع و التبادر دلیل الحاق فلا یصار الی غیر
و معهود از زمان معبر هم نسخ حج شایع نموده پس اتمام در نسخ آن باسان عمری
و علت نیست ایشان نیاید از این است که در این بر عدم اطلاع صاحب رساله بر حقیقت
حال است چه تمتع بمناسبت نسخ حج عمره نیز وارد است کما مر لفظ فی اوایل الفایده الحادیه عشرین
از ادله الحقا و در حجه الوداع صحابه بهین قسم تمتع نموده بودند فی صحیح البخاری کالوا
بیرون از آن عمره فی شهر الحج من افجر العجوز فی الارض و یحلون الحرم و یقولون اذا
براد الله و عفا الله و السلیح منعت عمره لمن اعتمر عدم النبی صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه
را به مهملین باصح فامرهم ان یجعلوا عمره ففعلوا فک عندهم فقالوا یا رسول الله ای الحلی
تخل الحلی کله انتی پس در آنوقت بموجب امر مولا انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر
تمتع بفسخ حج ففعلوا و در بعضی شایع بود در صورت آنچه صاحب رساله شایع نسخ حج را
بتمتع خلاف متعارف کفنه مقام استصحاب مهره من اخبار باشد و الله اعلم بحقی
عمر که ظاهر میشود از قول او و کرمیت آن بطریق ما موشن لفظ و سهم جاریست و حج
تمتع و عند اشتراک الحکم پس رخص محال اگر در آنش نسخ حج هم باشد اشتراک علت
عمری در باب طین شعبان بر آن کافی است انتهی و با سبب مکرر معلوم شد که
این علت برای نبی سزایی است کما هو مفروض الروایه و بحقیقت وجود آن علت نبی سزا
مطابق فهم حضرت عمر که نزدشان مستند بکتاب سنت است در حج تمتع ظاهر و علت نبی سزا
حج عمره در غیر سال حجه الوداع است و هرگاه وجود این علت در حج تمتع صورت خواهد داشت

و اینست حکم کلی بحکم بر آن جاری خواهد شد علامه بر سوال برین سرده شق بحال صحت رساله
 علم آورده و آنچه بگوید اصطلاح اصول مثل غلت و حکم بر زبان آورده چیزی گفته است معلوم نیست
 که از آن چه اراده کرده اگر انطاش مضمونی صحیح داشته باشد افاده و باید و آنچه گفته است اسرار
 علت عمری الخ گوئیم اگر چه جوایش انعام دوم شده لیکن چون چهار ساله مطابق عرت و باز
 ایامی شنبیع درین گام گذارده لهذا ابعام می آید که آنست سیم الهامات فاحشه اسرار عالی الکعب
 فی العلوم العقلیه والنقلیه اسرار عدم فی الحوادث الرئیسة المعرفیه خصوصاً اگر کسی بزمند اجتهاد
 دار المؤمنین گفته است باشد اگر بی ساحه واقع شده است سبک و اگر دیده و دیده اسان
 نموده باشد شنبیع بر چه اعمال اسرار محسوب و دشنام و بعضی و عام میشود و الا اجتناب عن
 الكلام واجب علی العلماء الکابر و ابن الی الخ بدین سیر اعتراف کرده باینکه مرادش جمع
 و در جواب این طعن انکاف همین علت کرده و گفته فاما من الخ فقد اعتمدت نفسه و قال ان الخ
 بهاد من بهاد الله و ان التمسح کسب و بدین توره و رولفه انهم لظنون مؤسین بحکام
 هم سلون ناخج و در سیم نطق و ادا کان قد اعتمدت نفسه فقد کفا ما سونه الا عند البیة و الی الخ
 بدین ارکانه است زیرا که در حقیقت طعن بر خدا و رسول است که اگر که در آن رد و نقی و بقره الی
 شود جائز و مباح سازد و قبح آن بر شارح مخفی باشد و عمر را با قضا تنگ با عتبات انسان از خود
 حکم بر وجود معلوم باشد ان بد الشی عجاب اعجب من العجب المرغوم عند اصحاب البراءة و البراءة
 صاحب الرساله حکم بر این آید الخ بد التبری علی الی النسبه و الجماعه مع علمه باشد بخلاف نهائی
 از استهزاء و لا کاستهبار السلسله از فاه استدلال بکلام احد بما علی الاضطرار سیر کل من لفظ و مع فلک
 نقول الا عند المنقول فی عباره اعداد عن رد و الهی السری و کفایت غده عند اولی الاضطرار عن رفی
 و حقیقت طعن بر خدا و رسول است الخ گوئیم تعرض رساله بر جمله الخ بهاد الخ که ابن الی الخ بد

از آن جهت که این کتاب معتبر و اگر در دست بر این نیست غیر متوجه است و بر قدر مسلم
گویم که حج فی نفس خود است با اعتبار عبادت بودن آن و مسح کشف آن میباید بحسب سوره صافات
و هم بصیرت و مباشرت ایشان در نفس روایت مذکور است با اعتبار و انهم لظنون سوره
الحج و سوره کشف آن از در مباشرت مردم باشد پس توجه طعن منته و عمت آن بر خدا و سوره
غیر لازم حال و اما سوره سوره الحج الحمد لله که در ماسبق تفصیل مام میفرستد این آمد که قول نسخ نسخ
و دعوی بلا دلیل است چنانچه مالک از اعراف سوره حج سوره حج سوره حج سوره حج
و لهذا قابل کوار متوجه شد استی محمد الله که در ماسبق تفصیل مام میفرستد این آمد که قول نسخ نسخ
است با اول شریعت و امام مالک از اعراف سوره حج سوره حج سوره حج سوره حج
حجی علی خیر عمل در آن چه اصل جواز آن با اعراف ایشان ثابت و الاصل عدم النسخ بمعنی علی الجواز
استصحابا معلوم است که عمر را لوجی و الهام نسخ این احکام معلوم شده و دیگر کسی از صحابه این
سطح نشد و یا اینکه محذور و انشائی استماع فرمودند و یا الهام استیجابی استیجابی استیجابی
مفلس صا و بیاید که اولاً در روایات صحیح مشهوره نیست و خود آن ثابت نماد بعد
ما ضالت عدم نسخ ادعای لغای آن فرماید و آنچه گفته که معلوم نیست که عمر را لوجی و الهام الحج گویم
بیمر العلوم خود دلیل نسخ آن بیان فرموده است حال حجی علی خیر عمل نیز در عهد شریف نسخ
و اهد استوار شده از آن بدون آن استیجابی پس بحر العلوم متواتر شدن آن را بدین حکم حجی
خبر العمل دلیل نسخ آن قرار داده پس انقسم دیده را مایده ساخته انجام اعراض بر حضرت عمر است
علم آن طرف ایشان لوجی و الهام نمودن بعد از ایشان اولی الانصار و طوطی را که را در جود
الصلوة خبر من التوم و استقامتی علی خیر العمل دلالت دارد بر اینکه قطع نظر از کمالات دیگر است و و کما
خلیفه مالی بدرجه قصوی بوده و الا امر که سهرین اعمال باشد از جواب ترجیح و ادون بعد از سهرین

وهم شایسته است بر دفع سبب بدو وجه اول آنکه استقامتی علی غیر العمل و بعضی الصلوة و غیر
 آنکه ان بنی است بر دفع و شرف روایت و عود علی غیر العمل و حاشی بر معلوم شده پس اینک از نظر
 بنی باطل باشد و دوم آنکه آنچه در سال بطریق استبراهه که قطع نظر از کمالات دیگر و من و دیگر
 طیفه مالی الخ تمام تمامش است و الهی است که بگوید که طیفه مالی را از او اش می دارد و شایسته
 آن بر زبانش جاری شده زیرا که فی الضعیف لفظ الصلوة خبر من است و کم که در او ان با صریح مرد
 است مشتمل بر دو تعبیر است باینکه اگر خبرت کسی از شی دیگر گاهی بطریق خبرت افضل حاصل می
 گماند باینکه بنی علی اله علیه السلام خبرت الانبیا را از خبر و گاهی بطریق خبرت فاضل بر مشغول می
 آید چون نسبت بفاضل ناچیز محقق باشد لیکن بطریق بعضی اعتبارات مناسبه بحال و تمام شد
 مخاطب قولاً یا فعلاً یا اعتقاداً یا حالاً ترجیح میدهد بفضول ناچیز را بر فاضل کامل الفضل پس بر
 نموده و بعد از خبرت فاضل بر جمیع فضول ناچیز بیان کرده و میگوید و در او از ان اشاره است به
 اینکه اگر مخاطب اندکی بطرف عقل خود رجوع کند و باید که ترجیحش قولاً یا فعلاً و اما ناچیز
 ناچیز را بر فاضل کامل الفضل خطا علی است و چون استمعه به محمد شد گویم اگر چه در واقع فضیلت
 صلوة از نوم نزردهر عامل واضح است لیکن نوم سحری متصلی از صلوة باز میبارد و در مورد قبولی
 الدین هم عن صلوة هم سامون و اصل سبک اندام اعتبارات مناسبه حکم که ترجیح است نوم سحری را
 صلوة صحیح از ان قبیل حاصل حکم فضیلت صلوة از نوم فرس کرده حکم الصلوة خبر من النوم را و العاقره
 و قاعدة منزل العالم سرور الخال با اعتبارات المناسبه و التفسیر علی اعتقاد و بنامانی و واقع در
 بنامانیت شایع و حکم سحر است افضل بر جمیع فضول ناچیز اعتبارات مناسبه تمام جایز و قرآن
 واقع نموده افعال العباد و انما الدین انما الدین انما الدین انما الدین انما الدین انما الدین انما الدین
 بسبح و لا اله الا الله ان کتم تعلمون و صا تفسیر خلاصه النسخ و تفسیر و الکرم خبر من الکرم خبر من الکرم خبر من الکرم

سبع تشریف شمار از معاصی و مبایها مال عالی علی بن عبد الله خیرین الله و من الحجاره و منها قال غ
من قال فی الذمیر کون و صا تفسیر حاصه الفتح تفسیر ان کریمه یوماد یا خدای سبحان و درین
ایا بکرمه مسکرات یا اهدا و ادریات است که هیچ چیزی مرتب نشود و رعادت آنچه مان بکرمه
از ناموارنه توان نمود میان او و میان الکس که مبدأ جمیع جبر و خالق و مالک آن استی که در لفظ و صا
جامع البین ان المست و تفسیر ان منظار و سواد الهم فی تفسیر انهم من العلوم ان لا خیرها اسکره اصلا استی
در آن تفسیر ان تفسیر و خیرها اسکره اصلا حتی توان بید و من بن یو خالق کاشی و انما هو الهم و هم حکم عالم
و ذلک استی اثر و اعاده الاضام علی عباده الله و لای بر عامل سبیا علی سبی الاله مع عباده الی ایاره من
من زیاده خیر و منفعتی لهم مع العلم ما به لای خیر ما مرده و اهرم لم یوزره و زیاده خیر و لکن موی و عبای
لینهم و عن الحظ المفقود و الخمل المولود و العلم الا ساریح ان کون الخیر الی ای سبی اگر کسی
نسل سار سال که حضرت حتی را که مبدأ جمیع جبر و خالق و مالک همه چیز است استقامت ریح
و ات مبارک خود بر سر کار و زکره و زهره و با عارف تفسیر من و من باشد بی است بعد از
و محبت بملوه که تفسیر ان حال باشد بر معاد و رله و لعل صحیح و اذن بعد از شان الهی پس طعن جمله
الصلوه خیر من النوم تقریر یک سار ساله ذکر کرده باید دید که گوی می کشد اگر احدی از انست است
حرف میرد سار ساله کما الش مفروضه که آن شخص را اعراض بر قرآن منظور است و محو کرده و
برده ابطال دین یا حال که او و مخوف زده بخش چه عرض کرده بد نیست بیان بلا عکله
خیر من النوم ادر بیان فضل آن بر حی علی خیر العمل پس بز واقعات مجاوره و محقق نیست که جمله
علی الصلاح و حی علی التلاخ بالبع وجه و اک ان مودا حی علی خیر العمل ادا نموده پس در آن حالت
اگر که انباشت بخلاف الصلوه خیر من النوم که سار برمود ای ان در الفاظ او ان نرفعه بلک فصل
صلوه مذکور شده و بعد ذکر آن سارا و ذکر الصلوه خیر من النوم مبارک که صلوی که فصل آن در

فضل آن در جی علی الطلاح بدو رسیده نوم ابرای فیصل دادن مقدار عقل است پس آن سطر را می آید که او
 غفلت خوش آمد و در جماعت آن اسلام را و اید مخصوص یک شعام خاصه شوند و چون این ترمیت بحر آید عصاره
 که بطرف آن نظر کنند باید باشد که بقدر مستحسن و اید در هیچ است و تواری اوان بدین آن از وقت عمر
 مسلم غیر مضید و قبل از آن غیر مسلم است الفاظ اطلاق بدون لفظی علی خبری و در عهد صاحب است تا
 متواتر است و سیر و تاریخ که در آن کیفیت ابرادان در عهد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و صبیح آن
 سر و دست بر سوت تواری که اشی شود عدول موجود پس آنکه تواری صبیح اوان بخشی که الحال موجود است و عهد
 نبوت ماب بعد از ایشان اعلی الالباب و سرکار ابراد استی پس بدو که عبد الفرید ملوی بار عادت ستمه
 سکار و خانه نظر از اسرودن فرموده می گوید اما تسو الخ که معنی منع است حی عمره کردن عمره حج و یک نفر از حج
 بی بلکه بخانه و حج کند پس هرگز از آن منع کرد و بخرم منع بر او افزای صریح است بلکه از حج و عمره ادلی حد
 از حج کردن هر دو در احرام واحد که قرآن است ادر سقر واحد که منع است و تنور در شب شافعی و سفیان نور
 و اسحق بن را سوره و دیگر فقها همین است که اقوا و افضل است اذیع و بعد از این صانع شریع کرده و در احوال
 ابراد از بقیه اقسام حج چون باحن فیه تعلقی داشت از در آن اعراض نمودیم بدان میگوید و آنچه از آن کفی
 و از آنجا بر نموده تسو الخ معنی دیگر است یعنی حج حج بسوی عمره و خروج از احرام حج با فعل عمره بی عدد
 است اجماع است که این تسو الخ بلا حرام است و جائز است آری آنحضرت علیه السلام این فسخ را صحیح
 بنا بر مسکنتی گمانیده بود و آن مصلحت دفع رسم جالیت بود که عمره و اشهر حج از آنجا میسر میشد و می
 از افعالا و در اید بر تسو الخ بعد از آنکه عمره لمن اعتمر کن آن مسح مخصوص بود باین زمان دیگر از
 جائز نیست که تسو الخ غیر بعد و این تخصیص روایت ابو و دیگر صحایف است کشت اخرج مسلم عن ابی و
 قال کانت المسح فی الحج لا صحاب محمد بنی انه علیه و آله و سلم خاصه و اخرج النبی عن عمارت بن لایط
 یا رسول الله فسخ الحج لما خاصه ام للناس عامه فقال انما خاصه قال النووی فی شرح مسلم قال المار

حلف فی التمسک الی بی عیسا عمر فی الحج فحصل مسح الحج الی العمرة قال قاضی عیاض طبر حدیث جابر و عمر بن
بن حصین و لای یوسی ان التمسک الی احلها فیه انما هی مسح الحج الی العمرة قال و لهد کان عمر یصریح الناس علیها
و لا یصریح علی محرقة التمسک الی العمرة فی اسیر الحج و انما یزید و یقل کرده اند که نه قال و اما انی عنهما متفقین
که بی من و زید لهما بی شکی است و زید و زید که یلیقه و یقیم و یسور و یمنی شد و من معلوم است باید که درین
در تسام و زید و زید و حقیقت بھی ازین رود و در قرآن باری است و خود و سحر فرموده و قوله کما فتن سبی و
فاد که کتب علیهم و قوله کما و انما الحج و العمرة لیکن فان و عوام الناس بی قراد احکام حدیث را چه سخا
بی از اینها احکام سلطانی بی باید و نه اند که اند از السلطان سیرع اگر با سیرع القوان پس صاف بی است
خود برای این کند است استی احوال قول تحریر و تمسک بر او برای محقق است الحج موقوف است باینکه اتفاق استی که از
احادیث صحاح سیدان و ما عراف علمای ایشان نقل فصل بن زورمان و ابن ابی الجدی بلکه حدیث
نیر و غیر ایشان بی عمر از حج تمتع ثابت نیست پس اگر اقرار باشد و در و مال آن بر کرده و او احادیث
شما و او و اما آنچه صاحب عمر حکایت کرده از ترجیح افراد بر و ان و تمتع پس سبطانیت با اکثر احوال اگر و ان
مسند او مسل نام مالک و احمد و صاحب ارد و مالک محمد و ابو یوسف قایل بوده اند بر ترجیح حج تمتع بر افراد و عکس
قول و قال الرازی فی الفسرة قال فی اختلاف الحدیث التمسک افضل من الافراد و قال مالک تم قال قال
یوسف بن محمد القدان افضل تم التمسک تم الافراد و ابو حنيفة اگر جمیع را از جمیع اقسام حج مرجوح است و اما قایل
قرآن و موده که صرح به الرازی ایضا لا الافراد علی القدان و التمسک کما یسیر صیغ و استوف شود
بقصود و فعلت اکابر علما خود شش که با وصف بقدر تجربه و حساب اهل القوان خود را بر شش و احوال حلف
راشدین از کلام عمر که بر غم صاحب مقرون بدلیل و رمان از صریح حدیث و قرآن بوده و حال حاضر و زود
خطا و خطای قایل شود و قطع نظر ازین او که صاحب عدوت بر ترجیح افراد بر و ان و تمتع و اگر کرده
حق و نظر است لیکن چون عرض نمودیم عام تعلی باطل این احتمال نیست تطویل کلام فایده ندارد و بی

یعنی نسخ الحاقی سابق یا بعد فصل برص میان آمدگان نمی گذران می کرده و کلام او آنست نسخ
 حج عروسی خوانند و الا بر مثال این نام بر خسته و مخفی نمی بود و انکار آن میکرد و قول خود را بر الی اسام
 رسول الله صلعم که در آن میان نموده که بود از عصر عطار انعام و اجماع بر خوان آن شد کما اشارت کردیم
 که این نسخ مخصوص در همان زمان قبول مقام نبوت است که نسبت به نبوت محمود و منی که دارد و روا
 را که از مسلمانی نقل کرده بود و مطلوب خود انگاشته و حال آنکه آن روایت دلالت ندارد و کما اینکه
 نسخ حج مخصوص صحابه آنحضرت بوده و ازین غرض نموده بود که مخصوص آن جناب رسالت باشد و نبوده
 پس نمی آید و از آن صریح مخالف آن روایات است و در عبادت که از لودی نقل کرده چنانچه
 نگارنده چه او بر میگوید که در باب نموده که عمر از آن می کرده اختلاف واقع شده و این مشهور
 همین یک قولی را که نسخ حج باشد نقل کرده و قول دیگر را مطلقا ذکر ننموده و این امر از حدیث
 رسیده است که لا تخفی و انما از محل نقل کرده اند الحاق مذکور غیر مرده آن و صرف لکلام عن لول
 الطاهر و دلالت علیه سبب سباق اسلام و سیاه و این توحید عروجه نظر بر آنکه در حق عمر روایت میکند
 و الشیطان لعین ظل عمر و هم نظر و اتیکه نرمی و لغوی آورده اند که گری تنه نزد محمد صلعم
 و ف نوازی میکرد و ابو بکر و عثمان و حضرت امیر در آنجا آمدند و آن کسیر مسحول غنا و پس از آن عمر را
 و از او موقوف ساخت بنا بر لایحه سنبلان الله را بنمودند لیکن آنچه مشکل است اینست که از این لایحه
 که بعد از آنکه نزد خلیفه ثانی امام و خوب صلوه و صدمه و غیره و حرف زنا و ضرب کمر که از تمام در حقیقت معلوم
 و او میبایست که درین احکام زیاده تر نکند و بر موده بیان میکردند که اما احرم الزنا و ضرب کمر و اوصاف
 و انصوم ما و ابا عابای ایشان اثری میکرد اما حیث است که علما سنبلان این نکته را هم رعایت
 کردند و گفتند که معنی احرم الزنا و ضرب کمر و ابا عابای و در کما و مردمان را معلوم شد که جناب خلافت با
 خاکی محض اند و هر چه عمر را پس از آن حکومته ظهور خواهد نمود و در اخبار او ما را درده فی ذلک الرسالة

من الرجال ونبئت النبال بالهدى في سيار الى مرابط مسيما والحمد لله اولاد احرار بالها و طاهر اوار
وعوا ان الحمد لله العالمين وقد وقع الفراع عن تحريره الرسالة المصنوعة بان الماتحة منسي النساء والحمد
لست ملحق من وكحة الحرام مستباح وليس من الحالف وابعين من البجرة المودعة النوبة على الصاوع للاد
الاطام من الاف الصلوة والعدة تحت الرسالة في سركاه انراوا النسي لس نراكه عبد العزيز بطوي بابر
مستمره خود كلام حماد لمراد اسروق في مودة مسكوبه الح مسكوبه نند وبعيت كرون حسب رساله وبعض
مواضع سائعه عبارات مواقع نقل كروه عبارات تحذرا باعتبارها مناسبي كبحث اسخا من وتواني
نسبت باعتبار اشغال سرود كتاب براد الزامية مواقع مسروق كفته احقر العباد ووالش والموضع
يعلم اوده وكون في مقام رحما لمعيب حكم سرده كروه لهذا احقر عبارات مواقع ورمقام منوبه
قال برابط ما برطاس ونا بر شو ليس ما بدانت كصا مواقع وراوا اخر باب برطامن حضرت عمر صغرا
والاستعج بالتح فانه نهي عن المسو التي في فسح الحج الى العمرة دون الاعمار في اسهر الحج ثم الحج من عار
فسح الحج الى العمرة كان مختصا للصفاية في ملكه فقط وانما احرار اذ لك ليحالفه ما كان عليه من الح
من بحريم العمرة في اسهر الحج كما احرجه تسليم عن الى وقال كانت المسو بالحج لا صاحب محمد فانه احر
عمر بن لائل قال قلت يا رسول الله فسح الحج لنا حاسمه ام للناس عامه فقال بل لنا خاصة اماه وربي
انه قال نعمان كاسا على عهد رسول الله صلعم وانا انهي عنهما فالاضافة محجزة والمراد اما اظهر النبي كما قال
نبي اشافعي عن شرب كل مسكر قليلا كان اذ كثر او اما ارد القول على ذكر الدليل واصناف النبي
الى نفسه لكونه اشد اشير افي قلب المسكر الخالف من صولده به الاولانه قد صح عند الامامية ان الله انا
الاحمل مسجوا حكم الله وعلله احرمة الله تعالى ان المحللة نسبت من الارواح ولا ملك نفس والحمد لله
لويان النبي كلامه وبه ام الجواب عن مطا عن سيدنا عمر و ما نقلنا هو طامه كلامه في بد المصحف وبعد
عبارات مواقع برخدام احاديث خرام علم كلام واصول واضح مشو كذا في صا مواقع ورمقام محلا ذكر كروه

و اگر چه حوائج مشهور و در شرح حدیث و عامه کتب کلامیه و اصولیه مخصوص شود عبارت است جمیع صحاح ائمه
 قدس که چهار ساله این کتاب قطع کرده و در چهار مقام نقل نموده نسبت عبارتت صواعق معصل بر دستمه صانع
 قطعا مثل شافعی و سفیان ثوری و غیره و مجموعی بر نقل عبارت امام موسوی و غیره است و محققا از این
 که تمام عبارت صحاح کتب اگر در مقام فرموده و لا حظ کرده آید و بیانات او و عبارتت صحاح صواعق
 از آسمان بارین رونما پس مجموع عبارتت طایفه الفرق را بر فرق از صواعق فرق از آسمان کتب
 بر صورت یک سر و عبارتت اجمالا و تفصلا سهله میان خود بنهوا باشد از عجایب امام است و اگر چه محقق
 اطباء کلام مانع نمی بود و احقر العباد در جمیع مواضع سالیه که چهار ساله اتمام نموده آن از صواعق
 تحفه شد که عبارتت صاحب الفروع نمود. فرق من در این دو طریق این چنین ظاهر میشود و احقر
 صاحب تحفه شروع کرده در استدلال بر فصلی او را در کتب کلامیه عبارتت از کتاب کلام صاحب تحفه
 کرده استدلال است بکتاب نیست و عقل را فصلی از اوج اقصی یافتن آن که در حدیث است و در
 دلائل نظیر آن استدلال اتمام در امر بخا و بی آن میفرمودند پس نامیت آن اوله مسلم
 حضرت عمر و عدم نامیت آن مستوجب عدم صحت حدیث ایشان باشد در صورت نظر در آن اوله
 صاحب سوره از امور مهمه بود پس این غیر منطبق با سخن فیه گفته از میان ساکت کردن قابل باشد
 سخنان او این مطلب غده که منطبق است با این فیه تعلق دارد و آنچه چهار ساله این نامیت طایفه
 اکثر مطالب اعتقاد و مطاعن صحابه و فقهاء اهل سنت را در بیان مجید در رساله خود درج نموده
 با سخن فیه باشد و قوی است باینکه اتفاقا دانستی که احادیث سخنان و باقرات علمای ایشان
 این گویم صاحب تحفه دعوی اقرار نمودن تحریم شمع بر این حضرت عمر را کرده لغو امام محمدی الدین
 قوی جنت لعل غمه و لعل کان عمر لغت الناس علیها و لا یفرهم علی مجرد التمسع الخ و نیز احمد العباد
 شروع آن بر حضرت عمر از حدیث صلی بن عبد الله بن عمر بن الخطاب علیه السلام و پس مع دلیل صاحب تحفه اوله ذکر

که بر بیشتر و عین معنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه احادیث سنن و احوال
ایشان را اثبت نموده حضرت عمر از حج تمتع دانسته نوع است بائید ادب و اقوال مذکوره و ثابت
بریکه حضرت عمر بنی توحیدی از تمتع معنی کرده و در حج در یک سفر و شهر حج بی آنکه نماز خود را جمع کند
میفرموده و اگر قضای از احادیث و علمای سنن بر قسم نمی دانسته باشد افاده فرماید بلکه در عبارت
از نهودی که حدیثی نقل کرده است بعد از تمتع حضرت عمر از قسم تمتع و سبک است بدین رسید که
حضرت عمر تمتع از تمتع مطلق نبود بلکه از قسمی خاص بود که تمتع حج بدین است پس احادیثی که در این بر تمتع
عمر است محمول است بر تمتع معنی قسم حج بود که ما مرجع به حدیثی است که علمای امامیه محققین حدیث و احادیث
احادیث مطلقه را معتقد سازند که هرگاه در احادیث افاده سابقه علی در الفاعله پس اگر علمای اهل سنت
تمتع حضرت عمر را جمیع احادیث بر قسمی از تمتع که ممنوع محمول نمایند شایسته از آن لازم نمی آید چون
معنی احادیث و اقوال علمای سنن بدین یافت رسید معلوم شد که علمای اهل سنت اقرا می بر حضرت عمر
بسته اند و در و احوال آن بر کرده های رواه احادیث و علمای ایشان باشد که ما در حدیثی که در رساله
ناصب از عمر و کات کرد الح که در این کتاب از عجایب احادیث است چه بر تمتع ظاهر عبارت تمتع نمی نیست
که مطابق مصنف آن در مقام ذکر مطابقت مدبب یعنی مجتهدین اهل سنت مثل امام شافعی و امام
نوری و غیره ما مدبب حضرت عمر و فضیلت او ادب است ما واضح شود که مدبب مدبب است عمر و
مجتهدین اهل سنت محمول است اگر مدبب ایشان مخالف ظاهر کتاب و سنت می بود پس مدبب
المسبب بر مطلقه است که مخالف ظاهر سنت است فاطمه سرور که می شود و این همان واضح شد که مضموم
عبارت تمتع اثبات توافق خبری در میان مدبب مجتهدین اهل سنت با مدبب حضرت عمر است
رساله مخالف خبری را که در میان مدبب مجتهدین اهل سنت با مدبب حضرت و افع است مطابق مضموم
صاحب تمتع می دانسته یعنی مجتهدین را که مدبب آن در فضیلت بعضی اقسام حج بر بعضی دیگر مخالف

مخالفت مدبیب حضرت است نام گرفته پس مباحص با مباهات و در حسن گفتاوی توانی هر
 باشد و نهاد و دیگر مخالفت چیزی از عجایب او نام است پس اصوات متعرف شود بقصور عظمت
 اکابر علما خودش الح کوم بر عباد مقلد علوم و در سید طاهر و ابریه که مجتهدین باسعت مجتهد و کلام
 اصاویر لازم نیست زیرا که طاهر است که مورد اعتقاد مجتهدین میسائل اجتهاد و سبب
 مخالفت مدبیب بعضی مجتهدین با مدبیب حضرت عمر رضی الله عنه مایه و مدلل بودن آن مادی که
 نت شناسایی طرف این مجتهدین عاید می باشد به هر چند حکایت است عمل بودن بخیری که
 میشود و طرف اجتهاد او نه امری که در آن مجتهد سابق رسیده اما مخالفت امام اعظم ماسوره
 خود بر مسایل اجتهادیه و مخالفت صاحب امام اعظم در مجتهدین مسایل و مجتهدین مخالفت مجتهد
 امامیه قیامهم و در تقسیم سائل معلوم چهار ساله نیست و چون نیست و سبب مخالفت بر مجتهدین
 طعن میکنند پس یعنی مجتهدین امامت بحجت مخالفت ایشان با مدبیب حضرت عمر را مود و طعن
 شده با اینهمه کوم جو علما امامیه مدبیب این مایه و این عقل و حقی در ادله طهارت حرمت ترک کرده
 مایه بر علم این اسما صلی الله علیه و آله از احادیث ائمه الطهاره و عاشقان ما هم عن لوث مایه النسب است
 اگر بر علم جمهور ایشان نجاستش از کثافت نیست ثابت است پس طعن طرف اسما صلی الله علیه و آله و اگر
 روف طعن طرف جمهور ایشان بحجت ترک مدبیب شیخ صدوق و این عقل و حقی و به ترک احادیث
 طهارت راجع پس اینها فایده را که در مدبیب شیخ و افح است محمودی و نسبت به
 سبب مخالفت مدبیب بعضی مجتهدین ایشان با مدبیب حضرت عمر از طعن تصور و عظمت ایشان
 چه تشبه لازم نیست قابل ماست اول سابق با هم فصل مویض میان آیه الح
 سابق با هم تفصیل موقوف اظهار رسیده مایه که نسخی که حضرت عمر از آن نمی سکود و نسخ الح موده بود
 روایت این عمر را مایه نوشته شد مایه که از آن موده آید افوا تمام بحجت است که سبب مخالفت

کردار و در بعضی از کلام و ناسی مثل که بودی مطلوب خود بگذاشته الخ تعادیر که صراحتاً بپایان
تخفیف بعد از صریح استغفار و آنچه درین قول آمده فرموده از عجب تعادیر حضرت است و دست بپایان
حکایت تخفیف در مقام جواب بود و از وایالی که در ال برام انحضرت صلعم منع برای اصحاب بود و نفر خوان
از برای تخفیف از این منع از اصحاب و بعد از آنکه بگویند بود و در این مصلحت منع رسم جالب بود و این حال
که این منع مخصوص بود همان زمان و دیگر این را جاریست که منع کنند بعد از این مخصوص بود
و در دیگر جای ثابت است الخ پس مراد از این سیاق که اشاره لفظ بیان زمان لطف را می
که انحضرت صلعم با مصلحت انقیاس منع امر فرموده بود و در این وقت حجم الوداع بود پس منطبق صریح
حکایت تخفیف است که لکن قسمی از منع که آن قسم ضابطه است با صیحاب امر فرموده بود و در مخصوص
بر این حجم الوداع دیگر جاریست که انحضرت صلعم بیان جناب رسالت بفرموده و جانی صراحتاً کلام صریح
رغم نموده بپایان رسانیده است این بیان بی التفاتی صراحتاً در فهم منطبق صریح و این
صاحب تخفیف و آنچه حدیث مسلم و بنی را و ال بر خصوصیت حج تعادیر صحابه دانسته و بیان حجم الوداع
پس این اگر انفعالی توجه کلام علی خلاف مراد و در اتصال اللسان له من لیس تعادیر است زیرا که قاع
صحابه اعتقاد داشتند که نسخ حج بسوی عمره تخفیف بود و بیان حجم الوداع بنا بر مصلحتی که بگویند
بیان آمده چنانکه صاحب تخفیف بیان کرده و تعادیر صحابه اعم از آنکه حاضرین حجم الوداع باشند یا غیرشان و اعم
در زمان انحضرت صلعم و درین سال از کتاب منع نفی حج نمایند و آن زمان امام خودی در شرح صحیح
بعد عبارتی که صاحب تخفیف نقل فرموده است میگوید و اما حاضریم علی ما اعتقد و در سائر صحابه آن نسخ الحج الی
کان خصوصاً فی ملک السید الحکیم النبی قد مناد کرد و اینست پس اصل مطلب الی صاحب تخفیف را که حکم مخصوص
منع اصحاب انحضرت صلعم بود و ترک کردن و بطور نزاع لفظی جایگاهش دارد و عبارت نمودن تمام
استصحاب است و عبارت دیگر از خودی نقل کرد و بیانی عجیب بکار برده الخ گویم صاحب تخفیف قد استنبط

[illegible]

